



تاریخ در ادبیات

چاپ اول: نشر فرهنگ، کانادا ۲۰۰۶

فهرست مطالب:

3	پیشگفتار
6	بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر
21	ناصر خسرو قبادیانی؛ صدای طغیان، تنهائی و تبعید
40	اندیشه های صائب در شعرهای "صائب"
	منابع و مأخذ
	نامنامه

پیشگفتار

* در کشاکش همهء هجوم ها و حملات اقوام مختلف به ایران، خودآگاهی ملی ایرانیان و خصوصاً زبان فارسی، در سنگر شعر توانست به حیات و هستی خویش ادامه دهد.

* در درون شعر فارسی، تاریخ اجتماعی ایران، نفس می کشد.

* شعر، رابطه تنگاتنگی با تاریخ دارد، با این تفاوت که تاریخ، رویدادها و حوادث را بیان می کند، اما شعر، حالات، روحیات و عواطف انسانها را.

* آنهمه «شاهنامه» ها نشانه بیداری تاریخی و همّت بلند نیاکان ما در ثبت و ضبط خاطره های قومی جهت حفظ و تداوم حافظهء تاریخی ملت ما بوده است چرا که: قوم بی خاطره، فاقد هویت تاریخی است.

علم، ادبیات، شعر و هنر پدیده های هستند حاصل شهر و شهرنشینی، لذا هرگاه و هر کجا که مناسبات شهرنشینی رونق یافت ما شاهد رواج علم و رونق ادبیات و هنر بوده ایم. تاریخ اجتماعی ایران بعد از اسلام در یک روند هزار و چهارصد ساله - غالباً - «تاریخ گسست و انقطاع» بوده چرا که بخاطر موقعیت جغرافیائی و شرایط سیاسی ایران، میهن ما - بعنوان یک «چهار راه حوادث»، بارها مورد هجوم قبایل و عشایر بیابانگرد بوده است، اقوام و قبایلی که بقول بیهقی:

«بیابان، ایشان را پدر و مادر است، چنان که ما را شهرها...» [۱]

با اینحال، تاریخ اجتماعی ایران نشان می دهد که با استقرار ثبات نسبی، امنیت اجتماعی و رونق شهرنشینی، علم و ادبیات و شعر و هنر نیز در ایران رشد و رونق یافته اند.

از آن هنگام که «زادان فرخ» بسال ۷۰ / ۶۹۰ خطاب به صالح بن عبدالرحمن (کاتب حجاج بن یوسف) خروشید که «خدایت ریشه از جهان برکناد که ریشهء پارسی برگندی» [۲] ، تا آن هنگام که یعقوب لیث صفار بسال ۸۶۸/۲۵۴ خطاب به شاعران تازی گوی گفت: «شعری که من اندر نیابم چرا می باید گفت؟» [۳] . از آن هنگام که بر اثر هجوم قبایل ترک زبان غزنوی، سلجوقی و حکومت ۴۰۰ ساله آنان، یکپارچگی قومی و حس ملی ایرانیان دچار انحطاط شد و با عرب زدگی سلاطین و درباریان و کاتبان، نثر فارسی رو به زوال نهاد آنچنانکه در قرون ششم تا هشتم هجری (دوازدهم تا چهاردهم میلادی) ۸۰ درصد لغات و واژگان نثر فارسی، لغات و کلمات عربی گردید، [۴] تا آن هنگام که با تَرَکتازی ایلات قزلباش و شیعه سازی سلاطین صفوی در قرن ۱۰/۱۶ زبان فارسی دچار هجوم دوگانهء ترکی- عربی شد و ...

در کشاکش همهء این قرن ها، خودآگاهی ملی ایرانیان و خصوصاً زبان فارسی در سنگر شعر توانست به حیات و هستی خویش ادامه دهد. به عبارت دیگر: در دوره های که «ز منجنیق

۱- تاریخ بیهقی، ص ۷۶۵

۲- الفهرست، ابن ندیم، ص ۳۸۸

۳- تاریخ سیستان، ص ۳۵

۴- سبک شناسی، محمد تقی بهار، ج ۱، ص ۱۹

فلک، سنگ فتنه می بارید»، زبان فارسی و خودآگاهی ملی ایرانیان جز شعر، سرپناهی نداشت و به همین خاطر، فرهنگ ایران، بیشتر در شعر، خود را نشان داده است.

با توجه به ممنوعیت صورتگری (نقّاشی)، پیکر تراشی، موسیقی و فلسفه در اسلام، شعر فارسی توانسته است هم بار فلسفه ایران را بر دوش کشد و هم بار اساطیری، تاریخی، سیاسی، هنری و عرفانی فرهنگ ایران را، هم از این رو است که می توان گفت: تاریخ و فرهنگ ایران توسط شعرش از گذشته به آینده تداوم یافته است. پس بی معنا نیست اگر بگوییم «فرهنگ ایران، یعنی شعرش...» [۵]

بنابراین: طبیعی است که در تمامت این دوره های آشوب و آشفتگی، پرداختن به شعر و زبان فارسی، معنایی سیاسی و ملی نیز داشته باشد [۶] و نیز شگفت نیست که در دشوارترین لحظات تاریخی (یعنی از عصر ترکان غزنوی و سلجوقی تا عهد ترکان صفوی و ترکمانان قاجار) «شاهنامه فردوسی» سنگر و سایه بان زبان، تاریخ و هویت ملی ما گردید. آنهمه «شاهنامه» ها نشانه هوشیاری تاریخی و همّت بلند نیاکان ما در ثبت و ضبط خاطره های قومی جهت حفظ و تداوم حافظه تاریخی ملت ما بوده است چرا که: قوم بی خاطره، فاقد هویت تاریخی است.

شعر در ایران به عنوان وجدان بیدار ملی و فرهنگی ما عمل کرده و به همین جهت، سند ارزشمندی است که بر اساس آن می توان حیات فرهنگی و هستی فلسفی، اخلاقی و انسانی ملت ما را باز شناخت. به عبارت دیگر: در درون شعر فارسی، تاریخ ایران نفس می کشد، هم از این روست که شعر فارسی می تواند یکی از منابع مهم در شناخت تاریخ اجتماعی ایران بشمار آید. اینکه گفته اند: «آنجا که تاریخ نویسان، باز می مانند، شاعران آغاز می کنند» شاید بیانگر اهمیت شعر و شاعران در ضبط حوادث تاریخی است.

با چنین چشم اندازی می توان گفت که شعر، رابطه تنگاتنگی با تاریخ دارد، با این تفاوت که تاریخ، رویدادها و حوادث را بیان می کند، اما شعر، حالات، روحیات و عواطف انسان ها را. هر قدر که تاریخ دارای خصلتی باز، صریح، جزئی و روشن است. شعر - اما - دارای خصلتی عام، کلی، تصویری، ایجازی و ابهامی می باشد.

شعر فارسی تاکنون بیشتر از دیدگاه هنری و زیباشناختی مورد توجه بوده و به محتوای تاریخی و اجتماعی آن، توجه شایسته ای نشده است. کتاب حاضر چشم اندازی است از گذشته تاریخی ما در منظر شعر فارسی: «دیروز» ی که چه بسا بی شباهت به «امروز» ما نیست.

محور یا محورهای مشترک فصل های سه گانه این کتاب، طرحی از تلاش های سه تن از شاعران برجسته در جدال با جباریت سیاسی و مذهبی حاکم بر جامعه است. عاقبت یا عقوبت این تلاش ها، گاه، حسرت و حیرانی، و زمانی، رنج و شکنج و تنهائی و تبعید بوده است، با اینهمه، این تلاش ها - بطور کلی - در نگاهداشت زبان فارسی، ابراز «حس ملی» و خصوصاً تبلیغ مدارا، ترویج نوعی ادبیات عرفی (غیر شرعی) و ایجاد تجدّد هنری و ادبی در عصر صفوی، و از این راه، در شعر دوران مشروطیت و پیدائی شعر نیمائی تأثیر داشته اند.

۵- طلا در مس، رضا براهنی، ص ۱۹۰، دیدگاه ها، علی میرفطروس، صص ۴۳ و ۱۱۱ و ۱۱۲

۶- نگاه کنید به: هویت ایرانی و زبان فارسی، شاهرخ مسکوب، صص ۳۳-۳۹

این کتاب نگاهی است به شعرها و اندیشه های سه شاعر برجسته در سه دوره مهم تاریخ ایران:

- انوری ابیوردی
- ناصر خسرو قبادیانی
- صائب تبریزی

در این باره، استادان گرانقدری سخن گفته اند و اگر نوآوری یا بداعتی در تحقیق حاضر بتوان یافت هم به یمن سخن آن بزرگواران است چرا که بقول صائب:

همت پیران، دلیل ما است هر جا می رویم
قوت پرواز چون تیر از کمان داریم ما

مقاله «بر سمرقند...» بیشتر در مجله «ایران شناسی» (چاپ آمریکا) و سپس در کتاب «یاد پاینده» منتشر شده [۷] و اینک با آخرین اصلاحات و اضافات نشر می یابد.

از خانم آلیس آواکمیان (که در تایپ و تنظیم این کتاب همت فراوان کرده اند) و نیز از دوستان عزیزم: دکتر مینا راد، هایده رزقی، بانو مهین آزادفر و آقایان منوچهر فرهنگی و فریدون فلفلی (بخاطر یاری های بیدریغ شان) سپاسگزارم. دوستان عزیزم: حسن رجب نژاد، مجید زهری، مازیار سیروس و سیفی شرقی مهربان (با اهداء دو نسخه ارزشمند از دیوان صائب تبریزی)، تورج جوادی، داریوش کارگر، نیما کیان و عباس احمدی نیز - هماره - یار و مددکار من بوده اند، لطف شان مزید و مهرشان مستدام باد!

علی میرفطروس

۷- ایران شناسی، سال دوازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۹، صص ۱۱۸-۱۳۱؛ یاد پاینده (یادنامهء محمود پاینده لنگرودی) بکوشش رضا رضازاده لنگرودی، نشر سالی، تهران، ۱۳۸۰، صص ۶۵۷-۶۷۷

بر سمرقند اگر بگذری ای بادِ سحر! (بخش ۱)

* تاریخ ایران بعد از اسلام تا پایان عصر قاجارها، تاریخ هجوم های پی در پی ایل ها و استیلای قبایل چادرنشین بر ایران است.

* اینکه ما، در اشعار خیام، حافظ و شاعران دیگر به نظریه های گوناگونی درباره دین و فلسفه هستی برخورد می کنیم، ناشی از شرایط گوناگون اجتماعی آنان است. بهمین جهت، در بررسی آثار شاعران و متفکران این دوران، «دوره بندی» آثار و عقاید آنان ضروری است.

«... خبرت هست کز این زیرو زبر شوم غزان

نیست یکی پی ز خراسان که نشد زیر و زبر

خبرت هست که از هر چه در او چیزی بود

در همه ایران، امروز نمانده است اثر؟

بر بزرگان زمانه شده خردان، سالار

بر کریمان جهان گشته لئیمان، مهتر...» (1).

از آغاز قرن سوم / نهم (2)، با نیرو گرفتن سرداران تُرک در خلافت متوکل عباسی (222-247/ 847-861) به تدریج از مقام و منزلت دبیران و سرداران و سیاستمداران ایرانی در دستگاه خلافت کاسته شد. علاوه بر تأثیرات سیاسی و عواقب ناگوار فلسفی و فرهنگی دوران متوکل (3) این تغییر و تحوّل، زمینه ساز قدرت گیری سرداران و غلامان تُرک در اواخر حکومت سامانیان (اواخر قرن 4 / 10) و در نتیجه: باعث سقوط سامانیان و استقرار حکومت قبایل غزنوی و سپس سلجوقی، غُز، خوارزمشاهی، قراختایی و ... بر ایران گردید. تاریخ ایران بعد از اسلام تا پایان عصر قاجارها- در واقع- تاریخ هجوم های پی در پی ایل ها و استیلای قبایل چادرنشین بر ایران است. ما نتایج و عواقب شوم این هجوم ها را بر روند طبیعی تکامل اجتماعی ایران به دست داده ایم (4) و در این جا اشاره می کنیم:

-
- 1- در استناد به اشعار انوری، از دیوان انوری، به کوشش سعید نفیسی، تهران، 1337، استفاده شده است.
 - 2- در سراسر این کتاب، عدد سمت راست، سال هجری قمری و عدد سمت چپ، معادل سال میلادی است.
 - 3- در این باره نگاه کنید به: دیدگاه ها، علی میرفطروس، صص 81-82
 - 4- نگاه کنید به: ملاحظاتی در تاریخ ایران، علی میرفطروس، صص 16-56؛ دیدگاه ها، صص 72-82؛ رو در رو با تاریخ، علی میرفطروس، صص 23-25، 66-70، 76-79 و 89-92.

1- حملات پی در پی قبایل چادر نشین به ایران و مهاجرت و اسکان آنان در شهرها و روستاها، بافت جمعیتی ایران را به کلی تغییر داد و باعث تضعیف یکپارچگی و وحدت ملی ایرانیان شد به طوری که به قول فردوسی:

از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان، نه ترک و نه تازی بُود سخن ها به کردار بازی بود (5)

2- تعصبات شدید سلاطین قبیله ای غزنوی، سلجوقی و ... باعث شد تا به تدریج احساسات ملی یا قومی ایرانیان به تعصبات مذهبی و عصبیت های قبیله ای تبدیل شود. (6) این امر - همچنین - موجب شد تا ادبیات حماسی ما به تدریج به ادبیات عرفانی و خصوصاً صوفیانه سقوط کند و آن روح سرکش و حماسی انسان ایرانی به روحیه تسلیم و رضا و قضا و قدر بدل گردد. (7)

3- این حملات و هجوم های پی در پی، ضمن فروپاشی ساختارهای شهری، آتش زدن کتابخانه ها و فرار و آوارگی فلاسفه و دانشمندان، باعث رکود علم و فلسفه در ایران شدند.

4- حملات و هجوم های پی در پی و دست به دست گشتن حکومت ها، باعث مواجیت (گونگونی) تفکرات فلسفی در نزد شاعران و متفکران ایران شدند. این که ما، مثلاً در اشعار خیام، حافظ و شاعران دیگر به نظریه های گوناگونی درباره دین و فلسفه هستی برخورد می کنیم ناشی از شرایط گوناگون اجتماعی آنان است، به همین جهت، در بررسی آثار شاعران و متفکران این دوران، «دوره بندی» آثار و عقاید آنان ضروری است.

5- حملات و هجوم های پی در پی قبایل چادر نشین، سامان زندگی اجتماعی مردم را ویران کردند و لذا هم باعث دلسردی و بی تفاوتی آنان برای تغییر و ترمیم شبکه های آبیاری و تولیدی شدند، و هم موجب نوعی بی اعتنایی و بی تفاوتی نسبت به جهان مادی گردیدند: اعتقاد به «دم را غنیمت است»، «خوش باش!»، «هستی روی آبه!»، «عمر دو روزه» یا به قول حافظ: «آسمان، کشتی ارباب هنر می شکند / تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم» و ... تبلور ذهنی آن شرایط نا بسامان اجتماعی است.

6- استبداد و سلطه مطلقه حکومت های قبیله ای و فقدان امنیت فردی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی و عدم مشارکت مردم در امور، باعث عدم رشد و پرورش «فرد»، «فردیت» و «حقوق فردی» و در نتیجه، موجب عدم پیدایش نهادهای مستقل مدنی و حقوقی گردید. (8)

5- شاهنامه، به انتخاب محمد علی فروغی، ص 825.
6- برای آگاهی از بعضی تعصبات و کشمکش های فرقه ای - مذهبی در عصر انوری و به هنگام هجوم غزها نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج 17، ص 229-228، ج 21 ص 34-38، 61-62 و 175؛ تاریخ بیهق، ابن فندق، ص 268-269؛ راحۃ الصدور، راوندی، ص 182؛ رساله قشیری، ابوالقاسم قشیری، مقدمه فروزانفر، صص 17، 26 و 32؛ غزالی نامه، جلال الدین همائی، صص 18-20 و 40
7- در این باره نگاه کنید به: انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی، حسین رزمجو، ص 99-116
8- برای بحثی از علل تاریخی عدم رشد جامعه مدنی در ایران، نگاه کنید به: رو در رو با تاریخ، صص 63-79

درباره غُزان و منشاء و موقعیت آنان پژوهش‌های متعددی در دست است. (9) درباره وجه تسمیه غُز نیز عقاید مختلفی ابراز شده: بعضی از پژوهشگران کلمه «غُز» را از دو کلمه «اوک» (ok) و «اوز» (uz) می‌دانند. «اوک» در قدیم به معنای قبیله و طایفه بوده و «اوز» علامت جمع. بنابراین: «اوغوز» به معنای قبایل و طوایف بوده است. در حالی که پژوهشگران دیگر این اسم را مشتق از «اوغوزداغ» (کوه اوغوز) می‌دانند. به نظر می‌رسد که نظر دانشمندان دسته نخست درست‌تر باشد. (10)

به طوری که گفتیم: با خلافت متوکل عباسی، سرداران و غلامان ترک در دستگاه خلافت اهمیت بسیار یافتند، به قول ریچارد فرای: «بسیاری از غلامان ترک در دوره خلفای عباسی از غُزان بودند» (11). در قرن پنجم/ یازدهم، گروه‌هایی از غُزان در تاراب و بحیره جند - بر دو جانب جیحون - زندگی می‌کردند (12) و از طریق شیخون به شهرها و روستاهای همجوار، روزگار می‌گذراندند. ناصر خسرو (شاعر همین دوران) حضور و حمله غُزان در نواحی جیحون را «نبات پربلا» نامیده است (13). سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی برای خلاصی از حملات غُزان گروهی از آنان را در حوالی خراسان سکونت دادند و آنان را «استمالت کردند و بخواندند تا زیادتِ لشکر باشد». (14)

غُزان که دسته‌ای از ترکمانان سلجوقی بودند، با سقوط غزنویان و استیلای قبایل سلجوقی بر ایران و نیز بر اثر فشارهای قبایل دیگر به تدریج به نواحی خراسان کوچیدند به طوری که در سال‌های 540-548 / 1145-1153، تعداد غُزان در حوالی بلخ حدود چهل هزار نفر بود (15). این غُزان قرار بود که هر سال بیست و چهار هزار رأس گوسفند - به عنوان مالیات سالانه - به مطبخ سلطان سنجر تقدیم کنند، اما در سال 1153/548 غُزان ناحیه بلخ از پرداخت این مالیات خودداری کردند و لذا امیر علاءالدین قماچ (والی سلطان سنجر در بلخ) برای تنبیه غُزان و نیز از بیم هجوم و غارت آنان دستور داد تا غُزان از نواحی بلخ خارج شوند، اما آنان از اجرای این دستور نیز خودداری کردند و به زودی با همدستی ترکمانان دیگر در جنگی، سپاهیان امیر قماچ را در هم شکستند و ضمن کشتن امیر قماچ و پسرش، به قتل و غارت مردم و ویرانی مساجد و مدارس شهر پرداختند.

9- از جمله نگاه کنید به:

Empire des steppes, pp 203-208. R. Grousset, Tome 2, pp 1132-1137 ; Cl. Cahen: Encyclopedie de l'Islam

همچنین نگاه کنید به: «مهاجرت ترکان غُز به ایران»، محمد جواد مشکور، در: یادنامه بیهقی، صص 668-704؛ تاریخ غزنویان، باسورث، ج 1، صص 212-231؛ تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج 2، صص 77 و 82-90؛ «شمه‌ای درباره قوم غُز»، حسینعلی مؤیدی، در: نشریه دانشکده ادبیات مشهد، شماره 3، 1354، صص 426-450.

10- برای آگاهی از این نظرات مختلف نگاه کنید به:

Grousset, pp. 203-204; Encyclopedie de l'Islam, pp. 1132-1133

مشکور، ص 671؛ صفا، صص 77-99؛ مؤیدی، صص 435-438 و 447-448.

11- بخارا دستاورد قرون وسطی، ص 160

12- جهان نامه، ابن بکران، ص 72

13- نبات پربلا «غُز» است و «قبچاق»

که رسته‌سند بر اطراف جیحون (دیوان ناصر خسرو، ج 1، ص 145)

14- نگاه کنید به: زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، ص 441؛ تاریخ بیهقی، ص 77 و 348.

15- روضه الصفا، خواند میر، ج 4، ص 315؛ حبیب السیر، میرخواند، ج 2، ص 510. در روایت خواند میر و میر خواند «چهل هزار خانوار» ذکر شده که اغراق آمیز به نظر می‌رسد.

با آگاهی از قتل و غارت غُزان و کشته شدن امیر قماج و پسرش، سلطان سنجر با صد هزار سپاه از مرو عازم بلخ گردید. غُزان با اظهار ندامت و پیشکش کردن غرامات و هدایای بسیار از سلطان سنجر خواستند تا اجازه دهند که همچنان در چراگاه‌های سابق خویش باقی بمانند. سلطان سنجر ظاهراً با این تقاضا موافق بود، اما به علت تحریک بعضی از سرداران لشکر (خصوصاً امیر مؤید) تصمیم به تنبیه و سرکوب آنان گرفت و لذا «صفِ قتال بر آراست و حَسَمِ غُزان، دل از جان برگرفته، فدایی وار، به مقام مدافعه آمدند و شمشیر و خنجر از غلافِ خلاف برکشیده، آغاز کارزار کردند». (16)

سلطان سنجر در این جنگ به سختی شکست خورد و با عده ای از محارم، امرا و سرداران به دست غُزان اسیر گردید. غُزان، امرا و سرداران سنجر را از دم تیغ گذراندند و تنها سلطان سنجر و همسرش (ترکان خاتون) را زنده نگهداشتند. (17) سنجر چهار سال در اسارت غُزان بود به طوری که غُزان «شب، آن جناب را در قفس آهنین می کردند و روز، بر تخت سلطنت می نشانند و بر حَسَبِ تمنای خود، مناشیر (فرمان‌ها) می نوشتند و به تکلیف، سلطان را بر آن می داشتند که آن احکام را مَهر می کرد». (18)

دوره حملات هفت ساله ترکمانان غز به شهرهای خراسان، سیاه‌ترین و در عین حال خونین‌ترین دوره تاریخ ایران در تمامت قرن ششم/ دوازدهم است. این حملات و هجوم‌ها باعث ویرانی شهرهای آباد و پرجمعیت، آتش زدن کتابخانه‌ها و موجب فروپاشی مناسبات شهری در آن نواحی گردیدند. (19)

از روایات تاریخی چنین بر می آید که در آن هنگام، شهرهای مرو، نیشابور، بلخ و میهنه بسیار آباد و پرجمعیت بودند و فلسفه و علم و ادبیات در آن نواحی رونق داشت. نیاز حکومت‌های سلجوقی به دبیران و دیوانیان و سیاستمداران ایرانی موجب تداوم زبان، فرهنگ، و ادب پارسی در آن عصر گردیده بود. (20)

16- حبیب السیر، میرخواند، ج 2، ص 511. همچنین نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج 20، صص 240-241؛ راحه الصدور، راوندی، ص 179؛ روضه الصفا، خواند میر، ج 4، ص 316؛ بحیره، فزونی استرآبادی، ص 46.

17- ترکان خاتون در سال 1140/535، در جنگ با ترکمانان قراختایی - در دشت قطوان - نیز اسیر شده بود. آیا این نکته بیانگر این است که زنان سلجوقی نیز در جنگ‌ها شرکت می کردند و یا نوعی سنت قبیله‌ای باعث حضور همسران در کنار پادشاهان سلجوقی بود؟ به هر حال، در مدت اسارت چهارساله به دست غُزان و با وجود امکانات فرار از زندان، سلطان سنجر گویا به خاطر غیرت و سنت قبیله‌ای یا دلبستگی شدید به همسرش، حاضر به فرار از زندان نشد. به قولی «تدبیر استخلاص نمی کرد»، ولی به محض فوت ترکان خاتون (1156/551) سنجر از اسارت غُزان گریخت و به جانب ترمذ و مرو رفت، اما شهر مرو را به کلی ویران و مردم آن را پریشان دید و همین امر، باعث ناامیدی، بیماری و مرگ او در سال 1156/552 گردید: راحه الصدور، ص 183-184؛ تاریخ گزیده، ص 449؛ روضه الصفا، ج 4، ص 319؛ طبقات ناصری، ج 1، صص 261-262

18- حبیب السیر، ج 2، صص 511-512.

19- برای آگاهی از حملات غزها به کرمان و عواقب شوم آن نگاه کنید به: سلجوقیان و غز در کرمان، محمد بن ابراهیم، صص 58-60، 126-146 و 200

20- ظاهراً بسیاری از سلاطین سلجوقی بیسواد بودند. در نامه‌ای به خلیفه عباسی، سلطان سنجر تأکید می کند که: «ما، خواندن و نیشتن ندانیم». این امر، باعث سوء استفاده بعضی وزیران ایرانی می شد و چه بسا وزیری (مانند ابوالقاسم درگزینی) نامه‌هایی به امضاء و مهر سلطان سنجر می رساند که سنجر - خود - با آنها موافق نبود. نگاه کنید به نامه سلطان سنجر به المسترشد عباسی؛ اسناد و نامه‌های تاریخی، سید علی مؤید ثابتی، ص 41. درباره ابوالقاسم درگزینی نگاه کنید به: تاریخ الوزرا، نجم الدین ابوالرجاء قمی، ص 1-26؛ دستورالوزراء، خواند میر، صص 204-205

میرخواند از شهر مرو (پایتخت سلجوقیان) به عنوان «بلدهء فاخره که در نهایت معموری بود» نام می برد. (21) خواندمیر درباره جمعیت و وضعیت اقتصادی مرو تأکید می کند که «آن شهر، مشحون بود به خزاین و دفاین و نفایس امتعه، و مردم متمول، در آن چندان اقامت داشتند که محاسب هم از وصول به سر حدّ عدد احصاء آن، عاجز بود». (22) خاقانی نیز از مرو یا نیشابور به عنوان «مصر مملکت» و «نیل مکرمت» یاد کرده است. (23) نیشابور نیز به داشتن جمعیت بسیار، بازارهای بزرگ و کتابخانه های عظیم و متعدد شهرت داشت. (24)

غزان در حمله به شهرهای خراسان، سه شبانه روز شهر مرو را غارت کردند و «اغلب مردم شهر را اسیر کردند. بعد از این غارت ها، [مردم را] عذاب می کردند تا نهانی ها (دفاین) می نمودند [آن چنان که] بر روی زمین و زیر زمین هیچ نگذاشتند». (25)

پس از قتل و غارت در مرو، غزان به سوی نیشابور و دیگر شهرهای خراسان شتافتند «و در هر جا، هر چیز که دیدند متصرف گردیدند». یکی از سرداران غز در نیشابور از مردم، زر و سیم بسیار خواست و چون مردم از پرداخت آن عاجز بودند و بر او شوریدند و وی را کشتند (26). غزان به انتقام، مردم نیشابور را قتل عام کردند. (27)

به روایت راوندی:

«مردم نیشابور، اول کوششی بکردند و قومی را از ایشان در شهر کشتند. چون ایشان [غزان] را خبر شد حشر آوردند و اغلب خلق - زن، مرد و اطفال - در مسجد جامع منیعی گریختند و غزان، تیغ در نهادند و چندان خلق را در مسجد کشتند که کشتگان در میان خون ناپدید شدند... و خاک در دهان [مردم] می آگندند تا اگر چیزی دفین کرده بودند، می نمودند، اگر نه می مردند... در این چند روز، چند هزار آدمی به قتل آمد». (28)

در این حملات و هجوم ها کتابخانه عظیم مسجد عقیل و نیز 25 مدرسه و 12 کتابخانه دیگر در آتش سوختند و یا غارت گردیدند (29)

21- حبیب السیر، ج 2، ص 511.

22- روضه الصفا، ج 4، صص 317-318

23- آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

(دیوان خاقانی، ص 155)

24- نگاه کنید به: صوره الارض، ابن حوقل ص 166-168؛ سلجوقنامه، ظهیرالدین نیشابوری، ص 71؛ کامل، ج 21، ص 98-99؛ تاریخ دولت آل سلجوق، بنداری اصفهانی، ص 340-341. رساله قشیریّه، مقدمهء فروزانفر، صص 15-21 همچنین نگاه کنید به مقالهء عبدالمجید مولوی در: نشریهء دانشکدهء معقول و منقول مشهد، شماره 1، 1347. صص 182-226

25- راحه الصدور، ص 180

26- به روایت ابن خلدون: «والی نیشابور از سوی غزان، مردم را مصادره کرد و بزد، و ستم از حدّ در گذراند. آن گاه سه قرابه در بازار بیاویخت و گفت باید همه پر از زر شوند، عامهء مردم بر او شوریدند و او را کشتند.» تاریخ ابن خلدون، ج 4، ص 126. مقایسه کنید با روایت ابن اثیر: کامل، ج 20، ص 242

27- این واقعه، یادآور قتل عام مردم اصفهان توسط سپاهیان تیمور است که طی آن، به خاطر امتناع مردم اصفهان از پرداخت مالیات سنگین و شورش آنان علیه عمال تیموری، چند تن از سپاهیان تیموری به قتل رسیدند و تیمور به انتقام خون سربازانش دستور داد تا «همه را بر طشت خون نشانند». نگاه کنید به ظفرنامه، شرف الدین علی یزدی، ج 1، ص 314

28- راحه الصدور، ص 180-181؛ همچنین نگاه کنید به: کامل، ج 20، ص 249-251

29- نگاه کنید به: سلجوقنامه، ص 171؛ کامل، ج 21، ص 98-99

و بسیاری از علما و دانشمندان این شهر به قتل رسیدند از جمله محمد بن یحیی نیشابوری «که به شکنجه خاک کشته شد». (30) خاقانی در اشاره به ویرانی شهرهای خراسان و شهادت محمد بن یحیی ابیات جانگدازی دارد، از آن جمله:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

آن کعبهء وفا که خراسانش نام بود
اکنون به پای پیل حوادث خراب شد

گردون سر محمد یحیی به باد داد
محنت، رقیب سنجر مالک رقاب شد

صبح، آن آتشین ز جگر بر کشید و گفت:
دردا که کارهای خراسان ز آب شد

و یا

تا درد و محنت است در این تنگنای خاک
محنت برای مردم و مردم برای خاک

گفتی پی محمد یحیی به ماتم اند
از قبهء ثوابت تا منتهای خاک

او کوه حلم بود که بر خاست از جهان
بی کوه کی قرار پذیرد بنای خاک

دید آسمان که در دهندش خاک می کنند
و آگه نبند که نیست دهانش سزای خاک (31)

در حمله بلخ، طوس و میهنه و دیگر شهرهای خراسان نیز، غزان، مردم را قتل عام کردند، شهرها را ویران نمودند و کتابخانه ها را به آتش کشیدند: «القصه در تمامی بلاد خراسان، منزل و موضعی نماند که از ظلم و بیداد غزان، ویران نشد» (32)

30- یعنی آنقدر خاک در دهانش ریختند تا هلاک شد؛ تاریخ گزیده، ص 452؛ روضه الصفا، ج 4، ص 318
31- نگاه کنید به: دیوان خاقانی شروانی، صص 155-156؛ 237-239؛ 871. درباره محمد بن یحیی نیشابوری نگاه کنید به: عتبه الکتبه، اتابک جوینی، ص 40-43؛ مقاله عبدالحسین نوایی، مجله یادگار، سال 1، شماره 6، صص 32-42.

برای آگاهی از انواع شکنجه غزها و اسامی 46 تن از علما و دانشمندی که بر اثر شکنجه یا هجوم آنان به قتل رسیده اند نگاه کنید به تعلیقات مستوفای استاد محمدرضا شفیعی کدکنی در: اسرار التوحید، ج 2، صص 450-455

32- نگاه کنید به: اسرار التوحید، محمد بن منور، ج 1، صص 4، 5، 349 و 380؛ کامل، ج 20، صص 249-248؛ ج 21، صص 28-30 و 100 - 105؛ تاریخ گزیده، ص 452.

به قول راوندی: «غزان در خراسان بی رسمی ها کردند و بی رحمی ها نمودند که» اگر به شرح آید، ده کتاب چنین باشد». (33)

33- راحه الصدور، صص 377 و 393-394. گزارشی از حال و روز مردم خراسان پس از حمله غزان در کتاب ابوالرجاء قمی آمده است: تاریخ الوزراء، صص 233-235

بر سمرقند اگر بگذری ای بادِ سحر! (بخش 2)

* در این شعر، حسرت و حیرانی، سرگشتگی و شکایت، رنج و شکنج، پریشانی‌ها و ویرانی‌های حملات هستی‌سوز بخوبی احساس می‌شود، بعد از گذشت 800 سال، گوئی که انوری، اینک از زبان و زمانه ما سخن می‌گوید.

* نکته مهم، تکرار کلمه «ایران» در شعر انوری است. این امر نشان می‌دهد که برخلاف تصوّرات رایج، مردم ما - از دیرباز - بسیاری از عناصر تشکیل‌دهنده ملت را می‌شناخته‌اند

«... خبرت هست کز این زیرو زبر شوم غزان
نیست یکی پی ز خراسان که نشد زیر و زبر

خبرت هست که از هر چه در او چیزی بود
در همه ایران، امروز نمانده است اثر؟

بر بزرگان زمانه شده خردان، سالار
بر کریمان جهان گشته لئیمان، مهتر...»

هجوم‌های هفت‌ساله غزان به شهرهای خراسان بر شاعران بزرگ آن عصر تأثیر عمیقی داشته است، عبدالواسع جبلی (متوفی به سال 1160/555) در شکایت از فروپاشی ارزشهای اخلاقی و انسانی بعد از حمله غزان می‌گوید: «منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا». او اوضاع پریشان علما و دانشمندان آن عصر را چنین بیان می‌کند:

هر عالمی به زاویه ای مانده ممتحن
هر فاضلی به دایه ای گشته مبتلا (34)

و به قول انوری:

کهنتر و مهتر و شریف و ضعیف
همه سرگشته‌اند و رنجورند (35)

خاقانی در قصیده‌ای، از خراسان پس از حمله غزان به عنوان «جزیره وحشت» یاد می‌کند:

خواهی که جان به شطّر سلامت برون بری
بگریز از این جزیره وحشت فزای خاک

دوران آفت است چه جویی سوادِ دهر
ایّام صرصر است چه سازی سرای خاک؟ (36)

34- دیوان عبدالواسع جبلی، صص 13 و 14

35- دیوان انوری، ص 387

36- دیوان خاقانی شروانی، ص 237

اوحدالدین محمد انوری اوایل قرن ششم/دوازدهم در ایبورد - نزدیک میهنه خاوران - به دنیا آمد. او در شهر طوس به تحصیل پرداخت و ضمن اشتغال و استادی در شعر و ادب، به فلسفه و نجوم و ریاضیات نیز اشتغال داشت. به همین جهت وی را «حُجَّه الحق» (که یک لقب علمی بود) می نامیدند. ظاهراً این اشتغال و اشراف در فلسفه و حکمت، انوری را به عقاید ابن سینا نزدیک نموده به طوری که وی در اشعارش از ابن سینا دفاع و ستایش کرده است. (37)

انوری با اشتغال در شعر و ادب و فلسفه و نجوم به دربار سلطان سنجر راه یافت و حدود سی سال با عزت و احترام در ملازمت سلطان سنجر به سر برد و اشعار بسیاری در مدح سنجر و درباریان او سرود. پس از حمله غزان به خراسان و اسارت سلطان سنجر (1153/548) بزرگان خراسان، رکن الدین محمود خاقان (پسر خوانده سلطان سنجر و حاکم سمرقند) را برای جنگ با غزان و خاتمه دادن به فتنه آنان به خراسان دعوت کردند. خواجه کمال الدین - یکی از بزرگان خراسان - از طرف خراسانیان به نزد خاقان سمرقند شتافت و انوری، قصیده «بر سمرقند...» را به عنوان «نامه اهل خراسان»، توسط خواجه کمال الدین برای محمود خاقان فرستاد.

قصیده «بر سمرقند...» شامل 73 بیت و بر وزن «فعلاتن ... فعلاتن ... فعلاتن» است که انوری آن را بر اساس قصیده ای از عمق بخارایی سروده است. (38)

پریشانی و حسرتی که در این قصیده انوری موج می زند، یادآور پریشانی و حسرت ناصر خسرو قبادیانی در تبعیدگاه یمگان است:

بگذر ای بادِ دلفروز خراسانی
بر یکی مانده به یمگان درّه، زندانی (39)

یا:

سلام کن زمن ای باد! مر خراسان را
مر اهل فضل و خرد را نه عام و نادان را

کنون که دیو، خراسان به جمله ویران کرد
از او چگونه ستانم زمین ویران را (40)

انوری شاعری ست که وزن کلمات را می شناسد. مثلاً تکرار حرف «ر» در کلمات بر، سمرقند، اگر، بگذری، سحر، خراسان، بَیر، بَر! و حرکت (فتحه) قبل از «ر» (در بیت اول) مفهوم «بُردن نامه» را عینیت بیشتری می دهد. همچنین است تکرار کلمات متجانس خطبه، خطه و خطیب، و حشر و حشر در بیت های دیگر.

37- نگاه کنید به دیوان انوری، ص 332

38- هم بر آن گونه که استاد سخن «عمق» گفت:

« خاک خون آلود، ای باد! به اصفاهان بر! »

متأسفانه قصیده عمق به دست ما نرسیده است. نگاه کنید به: دیوان عمق بخاری، مقدمه سعید نفیسی،

ص 29

39- دیوان ناصر خسرو، ج 1، ص 435

40- دیوان ناصر خسرو، ج 1، صص 117 و 188

این همسازی یا همصدایی حروف و کلمات، فضای مضاعفی به وجود می آورد و به اشعار انوری ظنین و تفاخری خاص می بخشد.

نکته مهم، تکرار کلمه «ایران» در شعر انوری ست. با وجود تعصبات شدید سلاطین ترک و ترکمان، کلمه «ایران» (به عنوان یک کشور) در اشعار بیشتر شاعران معروف قرون چهارم تا ششم/دهم تا دوازدهم، به کار رفته است (41). این امر نشان می دهد که بر خلاف تصوّرات رایج، مردم ما - از دیرباز - بسیاری از عناصر تشکیل دهنده ملت را می شناخته اند. به عبارت دیگر: تصوّر سرزمین مشترک، زبان مشترک، آیین ها و احساسات مشترک، جشن های مشترک و خصوصاً تصوّر ایران زمین و وجود نوعی «خودآگاهی تاریخی»، در تاریخ و فرهنگ ما - و خصوصاً در ادبیات حماسی ما - به خوبی نمایان است. به قول فریدون آدمیت: «این عناصر، چیزهایی نیستند که از خارج وارد ایران شده باشند، این عناصر، زاده و پرورده تاریخ و فرهنگ کهنسال ما هستند و در مسیر تاریخ ایران و پیدایش جنبش های مختلف اجتماعی، سیاسی و مذهبی، تجلیات اساسی داشته اند». (42)

* * *

قصیده «بر سمرقند...» بی تابی ها و عواطف شاعرانه انوری را پس از هجوم غزان به خراسان نشان می دهد. در این شعر، حسرت و حیرانی، سرگشتگی و شکایت، رنج و شکنج، و پریشانی ها و ویرانی های این حملات هستی سوز به خوبی احساس می شود. بعد از گذشت 800 سال، گوئی که انوری، اینک از زبان و زمانه ما سخن می گوید... با هم این قصیده غمناک را می خوانیم. (43)

بر سمرقند اگر بگذری، ای باد سحر
نامه اهل خراسان به بر خاقان بر!

نامه ای مطلع آن: رنج تن و آفت جان
نامه ای مقطع آن: درد دل و سوز جگر

نامه ای بر رقص آه غریبان پیدا
نامه ای در شکنش خون شهیدان مضمّر

41- برای آگاهی از کاربرد کلمه «ایران» (به عنوان یک کشور) در قبل و بعد از اسلام نگاه کنید به مقالات جلال متینی و جلال خالقی مطلق در: ایران شناسی، شماره 2، 1371 ش، ص 243-236 و 265-255؛ شماره 4، 1371 ش، ص 706-692؛ شماره 2، 1372 ش، ص 327-307. برای آگاهی از ایران دوستی در قرن سوم و چهارم / نهم و دهم، نگاه کنید به مقاله علینقی منزوی در: هفتاد مقاله (یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی)، ج 2، ص 760-727. درباره نام «ایران» و تطوّر آن در طول تاریخ نگاه کنید به تحقیق ارزشمند زیر:

Gherardo Gnoli, The idea of Iran, Roma, 1989

42- دیدگاه ها، ص 31

43- در نقل این قصیده، چندین بیت (در مدح خاقان سمرقند) حذف شده تا خواننده بیشتر در متن احساس و اندوه انوری قرار بگیرد. کلمات داخل [] از روی دیوان انوری، به اهتمام مدرس رضوی، تصحیح شده اند. برای متن کامل قصیده نگاه کنید به: دیوان انوری، به کوشش سعید نفیسی، صص 108-105

نقش تقریرش از سینه مظلومان خشک
سطر عنوانش از دیده محرومان، تر

ریش گردد مَمَرِ صوت (44) از او گاهِ سماع
خون شود مردمک دیده از او وقت نظر

تاکنون حال خراسان و رعایا بوده ست
بر خداوند جهان خاقان، پوشیده مگر؟

نی، نبوده ست، که پوشیده نباشد بر وی
ذره ای نیک و بد نه فلک و هفت اختر

کارها بسته [بُود] بی شک در وقت و کنون
وقت آن است که راند سوی ایران لشکر

خسرو عادل، خاقانِ معظم کز جد
پادشاه است و جهاندار به هفتاد پدر

دایمش فخر بدان است که در پیش ملوک
پسرش خواندی سلطان سلاطین، سنجر

باز خواهد ز غزان کینه، که واجب باشد
خواستن کین پدر بر پسر خوب سیر (45)

چون شد از عدلش [سرتاسر] توران آباد
کی روا دارد ایران را ویران یکسر؟

ای کیومرث بقا! پادشه کسری عدل!
وی منوچهر لقا! خسرو افریدون فر

قصه اهل خراسان بشنو از سر لطف
چون شنیدی ز ره لطف بر ایشان بنگر

این دل افگار جگر سوختگان می گویند
کای دل و دولت و دین را ز تو شادی و ظفر

خبرت هست کزین زیر و زبر شوم غزان
نیست یک پی ز خراسان که نشد زیر و زبر؟ (46)

44- مَمَرِ صوت: حنجره، گلو

45- سیر: جمع سیرت، خَلقیات، منش ها

46- پی: دیوار

خبرت هست که از هر چه در او [چیزی] بود
در همه ایران، امروز نمانده ست اثر؟

بر بزرگان زمانه شده خُردان سالار
بر کریمان جهان گشته لئیمان مهتر

بر درِ دُونَان، احرار، حزین و حیران
در کفِ رندان، ابرار، اسیر و مضطر

شاد، الّا به درِ مرگ، نبینی مردم
بکر، جز در شکم مام، نیابی دختر

مسجد جامع هر شهر ستوران شان را
پایگاهی شده، نه سقفش پیدا و نه در

نکنند خطبه به هر خطّه به نام غُز، از آنک
در خراسان نه خطیب است کنون، نه منبر

کشته فرزند گرامی را گر ناگهان
بیند، از بیم خروشید نیارد مادر

آن که را صد ره (47)، «غز زر سُنْد و باز فروخت
دارد آن جنس که گویش خریده ست به زر

بر مسلمانان ز آن گونه کنند استخفاف
که مسلمان نکند صد یک از آن با کافر

هست در روم و ختا امن مسلمانان را
نیست یک ذره سلامت به مسلمانی در

خلق را زین غم، فریاد رس، ای شاه نژاد!
مُلک را زین ستم، آزاد کن، ای پاک گهر!

=====
47- صد ره: صد بار. صائب تبریزی (شاعر عصر صفوی) نیز می گوید:

خورشید طلعتان دل عشاق را چو موم
صد ره بهم شکسته و باز آفریده اند

این کلمه در اشعار معاصران نیز آمده است: نگاه کنید به قصیده شیوای «نامه» از احمد شاملو در، مجموعه اشعار، ج 2، صص 947-952:

نگفته بودم صد ره که نان و نور، مرا
گر از طریق بیبچم، شرنگ باد و شَرَر

به خدایی که بیاراست به نامت دینار
به خدایی که بر افراخت به فرقت افسر

که کنی فارغ و آسوده، دل خلق خدای
زین فرومایه غز شوم پی غارتگر

وقت آن است که یابند ز رحمت (48) پاداش
گاه آن است که گیرند ز تیغت کیفر

زن و فرزند و زر جمله به یک حمله چو پار
بردی امسال، روانشان به دگر حمله بیر

آخر ایران، که از او بودی فردوس به رشک
وقف خواهد [شد] تا حشر بر این شوم حشر؟

سوی آن حضرت کز عدل تو گشته ست چو خلد
دور از این جای که از ظلم غزان شد چو سقر (49)

هر که پایبی و خری داشت به حیلت افکند
[چه کند آن که نه پای است مر او را و نه خر؟]

رحم کن، رحم بر آن قوم که جویند جوین (50)
از پس آنکه نخوردندی از ناز شکر

رحم کن، رحم بر آنها که نیابند نمد
از پس آن که ز اطلشان بودی بستر

رحم کن، رحم بر آن قوم که نبود شب و روز
در مصیبت شان جز نوحه گری کار دگر

رحم کن، رحم بر آن قوم که رسوا گشتند
از پس آن که به مستوری (51) بودند سمر (52)

گرد آفاق چو اسکندر بر گرد، از آنک
تویی امروز جهان را بدّل اسکندر

48- رُمح: نیزه

49- سقر: دوزخ، جهنم

50- جوین: منسوب به جو، نان جوین

51- مستوری: عفت و پاکدامنی، شرم و حیا

52- سمر: افسانه، مشهور

از تو رزم ای شه و از بخت موافق نصرت
از تو عزم ای ملک، و از مَلک العرش ظفر

همه پوشند کفن چون تو بیوشی خفتان (53)
همه خواهند امان چون تو بخواهی مغفر

[ای] سرافراز جهانبانی کز غایت فضل
حق سپرده ست به عدل تو جهان را یکسر

بهره ای باید از عدل تو نیز ایران را
گرچه ویران شد، بیرون زجهانش مشمر!

تو خورِ (54) روشنی و هست خراسان اطلال (55)
نه بر اطلال بتابد، چو بر آبادان، خور؟

هست ایران به مَثَل شوره (56) و تو ابری و نه ابر
هم بیفشاند بر شوره، چو بر باغ، مَطَر؟ (57)

بر ضعیف و قوی امروز توئی داور حق
هست واجب غم جمله ضعفا بر داور

کشور ایران چون کشور توران چو تورااست
از چه محروم است از رأفت تو این کشور؟

گر نیاراید پای تو بدین عزم رکاب
عُزْرِ مُدبِر (58) نکشد باز عنان تا خاور

کی بُود، کی، که ز اقصای خراسان آرند
از فتوح تو بشارت بر خورشید بشر؟

خلق را زین حَشَر (59) شوم اگر برهانی
کردگارت برهاند ز خطر در محشر

با کمال الدین ابنای خراسان گفتند:
قصه ما به خداوند جهان، خاقان بر!

53- خفتان: لباس رزم

54- خور: خورشید

55- اطلال: ویرانه ها

56- شوره: زمین بی حاصل

57- مَطَر: باران

58- مُدبِر: بدبخت

59- حَشَر: لشکر، گروه مهاجم

چون کند پیش خداوند جهان از سر سوز
عرضه این قصه رنج و غم و اندوه و فکر (60)

از کمال کرم و لطف تو زبید، شاهها!
کز کمال الدین داری سخن ما باور

زو شنو حال خراسان و غزان، ای شه شرق!
که مر او را ست همه حال چو الحمد زبیر

تا کشد رای تو، چون تیر، بر آن قوم کمان
خویشتن پیش چنین حادثه کرده ست سپر

آنچه او گوید محض شفقت باشد، از آنک
بسطت ملک تو می خواهد، نه جاه و خطر (61)

خسروا، در همه انواع هنر دستت هست
خاصه در شیوه نظم خوش و اشعار غرر (62)

هم بر آن گونه که استاد سخن عمیق گفت:
« خاک خون آلود، ای باد! به اصفهان بر! »

بی گمان خلق جگر سوخته را دریابد
چون ز درد دلشان یابد از این گونه خبر ...

پاریس: 10 ژوئن 1999

بازنویسی: آوریل 2005

60- فکر: جمع فکرت، اندیشه ها

61- خطر: بزرگی، حشمت

62- غرر: جمع غره = برگزیده ها، بهترین ها

ناصر خسرو قبادیانی: صدای طغیان، تنهائی و تبعید (بخش اول)

* اشعار ناصر خسرو را می توان اولین نوع «شعر ایدئولوژیک» در ادبیات پارسی بشمار آورد.

* ناصر خسرو، سرآغاز دوره ای ست که طی آن، فرهنگ شاد و حماسه دنیاگرای ایران پیش از اسلام، در تصوّف ناشاد و عرفان دنیاگریز بعد از اسلام مضمحل گردید.

* ناصر خسرو در اشعارش از «خرد» و «علم» ستایش ها کرده است، اما باید دانست که این ستایش ها - اساساً - در خدمت اعتقادات دینی و بقصد توجیه عقلی عقاید اسماعیلی او بوده است.

« بگذر ای باد دلفروز خراسانی!
بر یکی مانده به یمگان درّه، زندانی

بُرده این چرخ جفا پیشه به بیدادی
از دلش راحت و زتنش، تن آسانی

گشته چون برگ خزانی ز غم غربت
آن رُخ روشن چون لاله نعلمانی

بی گناهی شده همواره بر او دشمن
ترک و تازی و عراقی و خراسانی». (1)

قصاید بلند و کلمات مطمئن، هیکل بلند و چهره پرهیبتش را عیان می کنند.

ناصر خسرو قبادیانی در سال 1004/ 394 در قبادیان بلخ بدنیآ آمد و دوران کودکی و نوجوانیش در همین شهر به تحصیل علوم متداول زمان گذشت. خانواده ناصر خسرو از اعیان محترم و معروف منطقه بود و او در نخستین سال های جوانی، کارگزار، دبیر دیوان، عامل و مستوفی حکومت بود و خصوصاً در عصر سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی و سپس در دستگاه طغرل سلجوقی، موقعیت و مقام درباری داشت. (2)

1- در استناد به اشعار ناصر خسرو - عموماً - از دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، ج 1، تهران، 1357. استفاده شده. استناد به نسخه دیگر دیوان ناصر خسرو (به اهتمام نصرالله تقوی، تهران، 1348) با * مشخص گردیده است

2- نگاه کنید به: سفرنامه، صص 1 و 97 همچنین نگاه کنید به قصاید شماره 62 و 242 که در واقع شرح حال و زندگانی ناصر خسرو است: دیوان، صص 138-140 و 505-515

طبع پرشور و سرشت نوجوی ناصر خسرو، او را به مطالعه فلسفه ها و ادیان مختلف کشانید (3) بطوری که حتی با علم طب، نجوم، فلسفه یونان و ریاضیات نیز آشنا شد.

عصر ناصر خسرو، عصر اختلافات خونین مذهبی، فقدان امنیت اجتماعی و آشفتگی های گسترده سیاسی بود. بازار جدال های مذهبی چنان گرم بود که پیروان مذاهب شافعی، حنفی، اسماعیلی، شیعه امامی و غیره، ضمن انتقاد و دشنام به «مذاهب باطل»، تهمت های سختی به یکدیگر نسبت می دادند و در این راه، حتی از وقاحت و بی شرمی نیز پرهیز نمی کردند. (4)

دامنه اختلافات و کشمکش های مذهبی در این دوران چنان وسعت داشت که از حوزه عوام به عرصه خواص کشیده شد و نه تنها علمای مذهبی در نفی مذاهب یکدیگر «ردیّه» ها نوشتند، بلکه شاعران زمان نیز در این تعصبات و جدال های مذهبی شرکت کرده و به هجو و انتقاد مخالفان خود پرداختند و حتی تهمت های مذهبی را وسیله ای برای انتقامجویی های شخصی قرار دادند بطوری که - مثلاً - ظهیرالدین فاریابی، یکی از پیروان عقل گرای معتزله را چنین دشنام گفته است:

ترا به تیغِ هجا پاره پاره خواهم کرد
که کشتن تو مرا شد فریضه کُلّی

خدایگان وزیران مرا چه خواهد کرد
ز بهر خون یکی زن بمزد معتزلی (5)

این «جنگ هفتاد و دو مذهب» - چنانکه درباره دوران انوری نیز گفتیم - بتدریج روحیه قومی و همبستگی های ملی ایرانیان را تضعیف کرد و موجب تقویت عصبیت های قبیله ای - مذهبی گردید بطوری که در قرن پنجم تا ششم / یازدهم تا دوازدهم، هر یک از فرقه ها و مذاهب اسلامی، کوی ها و برزن ها و بازارها و مدارس و مساجد خاص خود را داشتند و از معاشرت با پیروان «مذاهب باطل» پرهیز می کردند ...

3- پرسنده همی رفتم از این شهر بدان شهر
جوینده همی گشتم از این بحر بدان بحر

از پارسی و تازی و از هندی و ...
از سندی و رومی و ز عبری همه یکسر

از فلسفی و مانوی و صابی و دهری
در خواستم این حاجت و پرسیدم بی مر
(دیوان، ص 510)

4- برای آگاهی از اختلافات مذهبی در این عصر نگاه کنید به: النقض، عبدالجلیل قزوینی، صص 78-79، 85، 367-370 و 486 و ...؛ غزالی نامه، جلال همائی، صص 41-44 و 46-51؛ رساله قشیریه، مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، صص 17، 26، 31-33؛ ذبیح الله صفا، ج 2، صص 147-157؛ برای آگاهی از نابسامانی های اجتماعی و بی کفایتی امیران و درباریان در این عصر نگاه کنید به: سیرالملوک (سیاست نامه)، صص 189، 198-199، 202 و 203
5- نگاه کنید به: صفا، ج 2، صص 160=161. خواجه نظام الملک نیز در چند فصل مستقل از «اندر باز نمودن احوال بد مذهبان که دشمن این ملک و اسلام اند» سخن گفته است: سیرالملوک (سیاست نامه)، صص 260-298

و این چنین بود که در آغاز قرن ششم / دوازدهم، وقتی مغول ها به ایران حمله کردند در شهرهای مهم ایران، نیروی ملی و منسجمی برای دفاع از شهرها و پایداری در مقابل مغول ها وجود نداشت. (6)

جدال های مذهبی و صورت «ظاهر» ادیان و مذاهب، با طبع پرشور و آزاده ناصر خسرو سازگاری نداشتند. او در صحبت «اهل طیلسان و عمامه و ردا» و «قال و قیل و مقالات مختلف» و نیز در «مال و زهدشان»، رشوه و ریا دید آنچنانکه می گوید:

از شاه، زی فقیه چنان بود رفتنم
کز بیم مور در دهن ازدها شدم (7)

در چنان شرایطی، تحولی درونی در ناصر خسرو پدیدار گردید بطوری که در سال 1045/437 در خوابی روحانی به او توصیه شد تا از «خواب 40 ساله» برآید، از سرمستی و باده گساری بپرهیزد و برای وصول به «حقیقت» عزم سفر کند. (8)

اینکه این «خواب» واقعیت داشته و یا بهانه ای برای گریز از خدمات حکومتی و محملی برای سیرو سیاحت و کسب آگاهی بوده، چندان روشن نیست، اما مسلم است که از این تاریخ، فصل نوینی در زندگی ناصر خسرو آغاز شد که کتاب «سفرنامه» حاصل این سیر و سیاحت هفت ساله است. در این سفر، ناصر خسرو از شهرها، اقوام و مذاهب مختلف دیدار کرد و در هر شهر و دیاری «طلب اهل علم می کرد» (9) و با علما، بزرگان و امیران بسیاری ملاقات نمود.

«سفرنامه» ی ناصر خسرو - در واقع - گنجینه ای است از اطلاعات ارزشمند جغرافیائی و مردم شناسی که ما را با فرقه ها و مذاهب، مدارس، بازارها، پیشه وری و صناعت، معماری شهرها، سازمان های اداری و طبقات اجتماعی، طرز زندگانی و ریخت و لباس و آداب و سنن اقوام مختلف در قرن پنجم / یازدهم آشنا می کند.

بر خلاف اشعار و آثار دیگر ناصر خسرو، از نظر زبان و نگارش، «سفرنامه» از استواری، ایجاز، سادگی و شفافیت خاصی برخوردار است و از این نظر به جرأت می توان آن را از شاهکارهای نثر پارسی بشمار آورد.

شرح شهرها و دیدارها - عموماً - مختصر، دقیق و مفید است، اما ناصر خسرو در دو جا از اختصار به اطناب می گراید و سخن را به درازا می کشاند: یکی در دیدار از شهر «لحسا» و دیگری در دیدار از شهر مصر.

درباره «لحسا» می نویسد:

«گفتند سلطان آن، مردی بود شریف و آن مردم را از مسلمانی باز داشته بود و گفته: نماز و

6- نگاه کنید به: معجم البلدان، یاقوت حموی، ج 2، ص 893؛ حبیب السیر، ج 3، ص 2؛ النقص، قزوینی، صص 494 و 598-599؛ نزهه القلوب، ص 5؛ رو در رو با تاریخ، صص 69-70

7- دیوان، ص 139

8- نگاه کنید به: سفرنامه، ص 1-2؛ دیوان، ص 506

9- سفرنامه، ص 4

روزه از شما برگرفتم ... (مردم لحسا) نماز نکنند و روزه ندارند و لیکن بر محمد مصطفی (ص) و پیغامبری او مُقَرَّنند ... و از رعیت، عُشر چیزی نخواستند و اگر کسی درویش (10) شدی یا صاحب قرض، او را تعهد کردند تا کارش نیکو شدی ... و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند، چندانکه کفاف او باشد، مایه (11) بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او بکار آید، بخردی ... و اگر از خداوندان (12) ملک و آسیاب را ملکی خراب شدی و وقت آبادان کردن نداشتی، ایشان، غلامان خود را نامزد کردند که بشدندی و آن ملک و آسیاب، آبادان کردند و از صاحب ملک، هیچ نخواستندی ... در شهر لحسا، مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمی کردند (ولی) اگر کسی نماز کند او را باز ندارند، لیکن خود، نماز نکنند. و چون سلطان برنشیند هر که با وی سخن گوید، او را جواب خوش دهد و تواضع کند.» (13)

ناصر خسرو در وصف شهر مصر می نویسد:

« در شهر مصر - غیر قاهره - هفت (مسجد جامع) است ... در میان بازار مسجدی است که آن را باب الجوامع گویند ... و آن مسجد به چهارصد عمود رُخام (14) قائم است ... و هرگز نباشد که در او کمتر از 5 هزار خلق باشد، چه از طُلاب علوم و چه از غریبان و چه از کاتبان که چک و قبالة نویسند ... دکان های بزازان و صرّافان و غیرهُم چنان بود که از زر و جواهر و نقد و جنس و جامه های زربفت و قَصَب (15) جای نبود که کسی بنشیند و همه از سلطان، ایمن، که هیچ کس از عوانان (16) و غمّازان (17) نمی ترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کس، ظلم نکند و به مال کسی هرگز طمع نکند و آنجا مال ها دیدم از آن مردم که اگر بگویم یا صفت کنم، مردم عجم را قبول نیفتد و مال ایشان را حد و حصر نتوانستم کرد و آن آسایش و امن که آنجا دیدم هیچ جا ندیدم ... امنیت و فراغت اهل مصر بدان حد بود که دکان های بزازان و صرّافان و جوهریان را در نبستندی ... و قاضی القضاة را هر ماه، دو هزار دینار مغربی مشاھرہ (18) بود و هر قاضی را به نسبت وی، تا به مال کس طمع نکنند و بر مردم، حیف (19) نرود ...». (20)

مصر در عصر فاطمیان، قبة آرمانی متفکران آزاده و پناهگاه اندیشمندی بود که بخاطر تعقیب ها و آزارهای مذهبی جلای وطن کرده بودند بطوری که قبل از ناصر خسرو، حمیدالدین کرمانی (داعی بزرگ اسماعیلی و مؤلف کتاب «راحه العقل») و هبه الله شیرازی (معروف به المویّد فی الدین) و بعدها ارسلان بساسیری و حسن صباح، مجذوب فاطمیان مصر شده بودند (21).

-
- 10- درویش: بی چیز
 11- مایه: سرمایه
 12- خداوندان: صاحبان
 13- سفرنامه، صص 147-151
 14- چهارصد ستون از سنگ رُخام
 15- قَصَب: پارچه زربفت و ظریف
 16- عوانان: پاسبانان
 17- غمّازان: جاسوسان و سخن چینان
 18- مشاھرہ: حقوق و مقرری ماهانه
 19- حیف: ظلم و ستم
 20- سفرنامه، صص 90-101
 21- در این باره نگاه کنید به مقاله «جاذبة سیاسی قاهره و اسماعیلیان ایران»، باستانی پاریزی؛ کوچه هفت پیچ، صص 228-244 و 267-278 و 285-332

این متفکران و پناهندگان از کمک‌ها و حمایت‌های حکومت فاطمی برخوردار بودند. (22)

با توجه به کشمکش‌های مذهبی، عدم امنیت و نابسامانی‌های اجتماعی در ایران عصر سلجوقی، امنیت سیاسی، آزادی‌های مذهبی و رفاه اجتماعی حاکم بر مصر برای ناصر خسرو همان «مدینه فاضله» ای بود که وی را شدیداً مجذوب و فریفته خود ساخت، سرشت عقیدتی او را شکل داد و سرانجام سرنوشت اندوهبار ناصر خسرو را در تبعیدگاه یمگان رقم زد. (23)

ناصر خسرو در مسیر سفر خود با بزرگان علم و فلسفه، از جمله با ابوالعلاء معری (شاعر زندق عرب) و استاد علی نسائی (ریاضیدان) ملاقات کرد و در مصر، خصوصاً در مجالس درس هبه‌الله شیرازی حضور یافت و تحت تأثیر عقاید وی قرار گرفت.

هبه‌الله شیرازی از مردان انقلابی و پرشور بود که بارها در شیراز و اهواز باعث شورش‌هایی علیه خلیفه عباسی گردیده بود (24) نفوذ کلام او چنان بود که حاکم فارس - ابوالکالیجار - به وی گفت: «من، خود و دینم را بتو تسلیم می‌کنم» (25). هبه‌الله شیرازی همچنین عامل یا محرک قیام ارسلان بساسیری (بسال 1055/447) علیه خلیفه عباسی و فتح بغداد بود. (26)

به اعتقاد بسیاری از محققان، ناصر خسرو در مصر، قاطعانه به کیش اسماعیلیان درآمد و از طرف خلیفه فاطمی (المستنصر) به مقام «حُجَّت» (چهارمین رُتبه در مراتب اسماعیلی) نائل شد و سپس برای تبلیغ عقاید اسماعیلی عازم خراسان گردید.

اسماعیلیان بعنوان شاخه‌ای از مذهب شیعه - بجای دوازده امام شیعیان، فقط به هفت امام قائل بودند و عقیده داشتند که پس از مرگ امام جعفر صادق، پسرش - اسماعیل - امام هفتم است و پس از وی نیز فرزندش - محمد - «قائم موعود» بشمار می‌رود. (27)

فرقه اسماعیلیه که در تاریخ مذاهب اسلامی به باطنی، رافضی، قرمطی، سبعیه، ملاحده و ... نیز مشهور است - بخاطر توجه به «باطن» ادیان، اعتقاد به تأویل و تفسیر شریعت و خصوصاً بخاطر تأکید بر خردگرایی، آزاداندیشی، آسان‌گیری و مدارا نسبت به ادیان دیگر، مقبول بسیاری از متفکران آن عصر بود.

22- به روایت ناصر خسرو، این «پناهندگان» حتی مقرری یا کمک خرج ماهانه دریافت می‌کردند: سفرنامه، ص 84.

23- ناصر خسرو در قصایدش از مصر بعنوان «بهشت» نام می‌برد و تأکید می‌کند که «برای آگاهی از سخن درست، لازم است که جان و دل را کرایه دهی و راهی سفر مصر شوی». نگاه کنید به: دیوان، صص 511-512؛ دیوان*، ص 455

24- ناصر خسرو در قصایدش از هبه‌الله شیرازی (المؤید) با علاقه و احترام یاد می‌کند. نگاه کنید به: دیوان، صص 511-513، و خصوصاً ص 414. درباره مقام علمی و موقعیت سیاسی- مبارزاتی هبه‌الله شیرازی نگاه کنید به مقاله ابوالقاسم حبیب‌اللهی، در: یادنامه ناصر خسرو، صص 134-154؛ عباس حمدانی و ایوانف در: اسماعیلیان در تاریخ، صص 213-216 و 443-445

25- نگاه کنید به: فارسنامه، ابن بلخی، صص 139-140؛ راحه الصدور، راوندی، صص 448-449؛ مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، صص 420-422.

26- درباره قیام ارسلان بساسیری نگاه کنید به: تجارب السلف، هندوشاه نجوانی، صص 253-256؛ تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، صص 352-355؛ حبیب‌السیر، ج 2، صص 310-312؛ ناصر خسرو و اسماعیلیان، برتلس، صص 106-119.

27- نگاه کنید به: خاندان نوبختی، عباس اقبال، ص 250؛ تاریخ اسماعیلیان، برنارد لوئیس، صص 52-60؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه، فرهاد دفتری، تهران، 1376

خردگرایی و آسان‌گیری‌های مذهبی متفکران اسماعیلی در نزد بسیاری از «عوام» یا پیروان ساده این مذهب، به مفهوم عدم ضرورت انجام فرایض دینی بود چرا که درک «باطن» و رسیدن به «جوهر و جان دین» باعث «اسقاط تکلیف» و نفی بسیاری از فرایض مذهبی می‌گردید. بهمین جهت، تعالیم این فرقه از آغاز با مخالفت شدید شریعتمداران و سنت پرستان ظاهر بین روبرو گردید. تاریخ اسماعیلیان - در سراسر قرون وسطی - از شکنجه و آزار و کشتارهای بی‌رحمانه پیروان این فرقه، خونین است. (28)

خلفای اسماعیلی در مصر، خود را از نوادگان فاطمه زهرا (دختر پیغمبر اسلام) می‌دانستند و بهمین جهت به «فاطمی» مشهور شدند. دوران فرمانروائی فاطمیان مصر (297-567/909-1171) در مجموع با رفاه اجتماعی، آزادی عقاید و ادیان، ترویج فرهنگ و فلسفه و تشویق بازرگانی و پیشه‌وری همراه بود. با این سیاست نسبتاً عادلانه، فاطمیان مصر، رقیب بسیار خطرناکی برای خلفای عباسی - که خود را «جانشینان برحق پیغمبر» می‌دانستند - بشمار می‌رفتند. (29)

هر چند در «سفرنامه» - که بلافاصله پس از بازگشت ناصر خسرو از سفر به مصر نوشته شده - هیچ اشاره‌ای به تحول فکری یا تعلق عقیدتی به فاطمیان مصر دیده نمی‌شود، اما مسلم است که پس از دیدار «لحسا» و خصوصاً مصر (قاهره) و مشاهده حکومت عادلانه فاطمیان، دگرگونی عظیمی در عقاید ناصر خسرو پدید آمد. او شاعری مشهور و خطیبی پرشور بود و با چنین موقعیتی به تبلیغ عقاید اسماعیلی و مبارزه با فقهای سنتی و حکومت ترکان سلجوقی پرداخت و در این راه، چنان شیفته فاطمیان مصر گردید که همه اشعارش را در خدمت تبلیغات اسماعیلی - فاطمی قرار داد بطوری که اشعار ناصر خسرو را می‌توان اولین نوع «شعر ایدئولوژیک» در ادب پارسی بشمار آورد:

فاطمیم، فاطمیم، فاطمی
تا تو بدری زغم ای ظاهری (30)

از نظر فرهنگی، ناصر خسرو - در واقع - نقطه تقاطع یا محل تلاقی دو فرهنگ ایرانی - اسلامی است. او اولین نمونه برجسته شاعرانی است که به تعبیر عطار نیشابوری: زبانش فارسی و دلش عربی است (31). از میان شاعران و متفکران قرن پنجم/یازدهم، هیچ شاعر یا نویسنده‌ای نیست که مانند ناصر خسرو از یکطرف همه آثارش را به زبان فارسی نوشته باشد و از طرف دیگر، ضمن عنایت به زرتشت و تاریخ و شخصیت‌های ایران باستان، چنان شیفته اسلام و شخصیت‌های اسلامی (شیعی) باشد که گاه این «گذشته باستانی» را خوار و بی‌مقدار بخواند (32).

28- برای گزارشی از این کشتارها و سرکوب‌ها نگاه کنید به: النقص، قزوینی، صص 78-79، 85-97 و ...؛ سیرالملوک، صص 267-275؛ ارمغان، مهر و آبان 1355، صص 375-383؛ مقاله «کشتار وحشتناک اسماعیلیان»، عبدالرفیع حقیقت، ناصر خسرو و اسماعیلیان، صص 91-98 و 111-122؛ فرخی سیستانی، غلامحسین یوسفی، صص 160-164.

29- درباره فاطمیان مصر نگاه کنید به: مقاله ع. حمدانی در: اسماعیلیان در تاریخ، صص 151-246، خصوصاً صص 250-253. همچنین نگاه کنید به:

Y. Lev: State and society in Fatimid Egypt, Leiden, 1991

30- دیوان، ص 55.

31- تذکره الاولیاء، ص 65، در ذکر حال حبیب عجمی

32- در این باره نگاه کنید به: انسان آرمانی و کامل ...، حسین رزمجو، صص 120-132

ناصر خسرو، در واقع، سرآغاز دوره ای است که طی آن، فرهنگ شاد و حماسه دنیاگرایی ایران پیش از اسلام، در تصوف ناشاد و عرفان دنیاگریز بعد از اسلام مضمحل گردید.

کرامت، روشن بینی و اعتدالی که در «سفرنامه» ی ناصر خسرو مشاهده می شود، از این زمان، دیگر رنگ می بازد و چون ناصر خسرو، تنها خود و مذهب خویش را «حق» و پیروان سایر ادیان را «باطل» می داند، کلامش تا حد یک متعصب پرخاشگر سقوط می کند. او متفکری است که از موضع «دین» به مسائل اجتماعی می نگرَد. «دغدغه دین» اگر چه ذهن و زیانتش را به افراط آلوده می کند، اما گفتنی است که این دغدغه ها برای تحقق بهروزی و سعادت انسان هاست. عتاب و انتقاد ناصر خسرو نسبت به «عوام» از سر دلسوزی است نه از سر دشمنی و کینه توزی.

با وجود مدارائی که در بعضی از قصاید او بچشم می خورد (33)، شعرهای ناصر خسرو سرشار از دشنام و ناسزا به مردمی است که پیرو مذهب خویش اند و عنایتی به عقاید مذهبی ناصر خسرو ندارند. بقولی: «هیچ شاعری در زبان فارسی، کلمات خر و گاو را به اندازه ناصر خسرو بکار نبرده، آن هم به عنوان صفت توده مردمی که خود تا چند سال پیش در بین آنان به حرمت می زیسته است». (34)

ناصر خسرو در اشعارش - البته - از «خرد» و «علم» نیز ستایش ها کرده است، اما باید دانست که این ستایش ها - اساساً - در خدمت اعتقادات دینی و بقصد توجیه عقلی عقاید اسماعیلی او است چرا که بنظر ناصر خسرو «شریعت، کان دانش گشت و فرقان (قرآن) چشمه حکمت» (35). هم از این روست که ناصر خسرو یکی از منتقدان آشتی ناپذیر عقاید محمدزکریای رازی درباره نفی دین و انکار رسالت پیغمبران بود. (36)

از طرف دیگر: آن شوق «کشف» و دیدار و جستجو که در سفرنامه ناصر خسرو بچشم می خورد، پس از بازگشت او از مصر و گرویدن به مذهب اسماعیلی به نوعی «مکاشفه» و نفی و پرهیز از جهان خاکی بمنظور رسیدن به «دنایای آخرت» تحول می یابد، آنچنان که ناصر خسرو - چونان زاهدی تلخ و عبوس - حتی خندیدن را نیز مایه «بی خردی» می داند.

ناصر خسرو، ضمن ستایش از زبان پارسی، با غرور تأکید می کند:

« من آنم که در پای خوکان نریزم

مر این قیمتی دُرِ لفظِ دری را» (37)

33- مثلاً نگاه کنید به: دیوان، صص 141 و 168.

34- یادنامه ناصر خسرو، مقاله استاد جلال متینی: « ناصر خسرو و مدیحه سرائی»، ص 471

35- دیوان، ص 81. درباره منشاء و جایگاه عقل در عقاید ناصر خسرو نگاه کنید به: مقاله درخشان شاهرخ مسکوب، چند گفتار در فرهنگ ایران، صص 83-152، خصوصاً صفحات 113-152. همچنین نگاه کنید به: ناصر خسرو لعل بدخشان، آلیس هانسبرگ، صص 205-210.

36 - نگاه کنید به: زادالمسافرین، ناصر خسرو، ص 113، درباره عقاید رازی نگاه کنید به: تحقیق درخشان پرویز ادکائی؛ حکیم رازی، تهران، 1382، فیلسوف ری: محمد بن زکریای رازی، مهدی محقق، تهران، 1353؛ تاریخ علوم عقلی، ذبیح الله صفا، ج 1، صص 175-176؛ « معانی ضمنی سیاسی در فلسفه رازی» پل والکر، در: اندیشه سیاسی ایرانی از حلاج تاسجستانی (مجموعه مقالات)، بکوشش محمد کریمی زنجانی اصل، خصوصاً صفحات 382-404؛ حلاج، علی میرفطروس، صص 116-119. همچنین به:

Corbin, H: Histoire de la philosophie Islamique, Paris, 1986, pp 202-204

37- دیوان، ص 143

او شاعرانی چون فرخی سیستانی و عنصری را بخاطر مدح سلطان محمود غزنوی مورد انتقاد شدید قرار می دهد و آنان را «شعر فروش» و «ازرق پوش» (صوفیان) می نامد که «در صفت روی بُتِ سعتری» (38) شعر می گویند (39). با اینحال، ناصر خسرو - خود - در مدح خلیفه فاطمی (المستنصر) چنان اغراق می نماید که تا حد یک مدیحه سرای چاپلوس، سقوط می کند. (40)

با وجود این «مدایح بی صله»، باید گفت که ناصر خسرو انسانی است پاکباخته، شریف و صمیمی. نه جلوه و جلال دربار سلجوقیان ایران برای او ارزشی دارد و نه شوکت و شکوه دربار فاطمیان مصر. او نه «چاکر نان پاره گشت» و نه چونان «شعر فروشان» ی است که «سپس آب و گیاهند». ناصر خسرو اندیشمند پیکار جوئی است که با غرور و مناعت طبع اعلام می کند:

با لشگر زمانه و با تیغ تیز دهر
دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا (41)

38- سعتری: زیبا و دلفریب

39- فخر چه داری به غزل های نغز

در صفت روی بُت سعتری؟

(دیوان، ص 56)

40- درباره ناصر خسرو و مدیحه سرایی نگاه کنید به مقاله مستوفای استاد جلال متینی در: یادنامه ناصر خسرو، صص 373-489.

41- دیوان، ص 12

ناصر خسرو قبادیانی

صدای طغیان، تنهائی و تبعید

(بخش دوم)

* تبعید، تنها یک مفهوم جغرافیائی نیست، بلکه بیشتر - و مهم تر - یک مفهوم درونی، عاطفی و فرهنگی است. تبعید: حسرت «خواستن» هائی ست که در حیرت «نتوانستن» ها پُر می شوند و می سوزند ... و تبعیدی کسی ست که تنها از پشت شیشه های اشک، میهن و محبوب خویش را بخاطر می آورد.

* ناصر خسرو در سراسر اشعارش، کینه سوزانی نسبت به فقهای زمانش ابراز می کند. به جرأت می توان گفت که در سراسر قرن پنجم/یازدهم هیچ شاعری همانند ناصر خسرو علیه مظالم اجتماعی و سالوس و ریای فقهای حاکم پیکار نکرده است.

« بگذر ای باد دلفروز خراسانی!

بر یکی مانده به یمگان درّه، زندانی

بُرده این چرخ جفا پیشه به بیدادی

از دلش راحت و زتنش، تن آسانی

گشته چون برگ خزانی زغم غربت

آن رُخ روشن چون لاله نعلمانی

بی گناهی شده همواره بر او دشمن

ترک و تازی و عراقی و خراسانی».

ترکان سلجوقی در ایران بعنوان عوامل و کارگزاران خلیفه عباسی همواره به یاری و حمایت خلافت عباسی برمی خاستند، چنانکه در فتح بغداد و اسارت خلیفه عباسی بدست ارسلان بساسیری (1055/447) سپاهیان طغرل سلجوقی با حمله به بغداد و جنگ با قوای بساسیری، خلیفه عباسی را از اسارت آزاد کرده و وی را بار دیگر به خلافت رساندند (651/1253). شاید بتوان حمایت ترکان سلجوقی از خلافت عباسی را بازتاب اختلاف دیرین سرداران ترک و سرداران ایرانی (ارسلان بساسیری و مرداویج) دانست. بهمین جهت، بسیاری از جنبش های اجتماعی ایران در قرون پنجم و ششم /یازدهم و دوازدهم - از جمله جنبش اسماعیلیان- دارای خصلتی «ضد ترکی» (البته ترکان ماوراءالنهر) بوده است. (42)

42- درباره علل و عوامل حمایت غزنویان و سلجوقیان از خلافت عباسی، نگاه کنید به بحث استاد غلامحسین یوسفی: فرخی سیستانی، صص 147-153؛ درباره اختلاف سرداران ترک و ایرانی، نگاه کنید به: باستانی پاریزی، صص 264-266

ناصر خسرو در سراسر اشعارش از ترکان سلجوقی با نفرت و نفرین یاد می‌کند. او حملات پی در پی ترکمانان سلجوقی به خراسان را بچشم خود دیده و عواقب شوم این حملات ویرانگر بر حیات اجتماعی- فرهنگی ایران را مشاهده کرده بود. ناصر خسرو سقوط اخلاقی و افول منزلت اجتماعی مردم خراسان را پس از حمله و استیلای ترکمانان سلجوقی چنین وصف کرده است:

هر ناکس و بنده و پرستاری، «خاتون» (بانوی عالی نسب)، «بگ» (امیر و فرمانده سپاه) و «تگین» (زیبا و شجاع) شده که همانند دیوانی بد فعل و غدار در بوستان (خراسان) خزیده، سروهای آزاده را شکسته و ...

خاتون و بگ و تگین شده اکنون
هر ناکس و بنده و پرستاری

دیوی ره یافت اندرین بوستان
بدفعلی و ریمنی (43) و غداری

بشکست و بکند سرو آزاده
بنشانند بجای او سپیداری (44)

* * *

دجال را نبینی بر اُمت محمد
گسترده در خراسان، سلطان و پادشائی؟

بازار زهد، کاسد. سوق فسوق، رایج
افکنده خوار، دانش، گشته روان، مرانی (45)

* * *

که اوباشی همی بی خان و بی مان
در او امروز، خان گشتند و خاتون

نبات پُربلا، عُز است و قبیچاق
که رسته ستند بر اطراف جیحون

همی خوانند بر منبر زمستی
خطیبان، آفرین بر دیو ملعون (46)

* * *

43- ریمن: حيله گر و مگار

44- دیوان، ص 351

45- مرانی: ریاکار، دیوان، ص 332

46- دیوان، ص 144-145

فعل، همه جور گشت و مکر و جفا
قول، همه زرق و غدر و افسون شد

چاکرِ نان پاره گشت فضل و ادب
علم به مکر و به زرق معجون شد

زهد و عدالت، سُفال گشت و حَجَر
جهل و سَفَه، زَرّ و دُرّ مکنون (47) شد

سر به فلک بر کشید بی خِرَدی
مردمی و سروری در آهون (48) شد

بادِ فرومایگی وزید، وزو
صورت نیکی نژند و محزون شد

خاک خراسانم چو بود جای ادب
معدن دیوان ناکس اکنون شد

حکمت را خانه بود بلخ و کنون
خانه اش ویران و سخت وارون شد (49)

ناصرخسرو در سراسر اشعارش کینه سوزانی نسبت به فقهای زمانش ابراز می کند و آنان را «أمت شیطان»، «دیوانگان اُمت» و «زاهدان دجال فعل» می نامد که «روی به محراب دارند و دل به سوی چمانه» (پیاله شراب) (50) به جرأت می توان گفت که در سراسر قرن پنجم/یازدهم هیچ شاعری همانند ناصرخسرو علیه مظالم اجتماعی و سالوس و ریای فقهای حاکم پیکار نکرده است:

ای حیلَت سازان! جُهَلای علما نام!
کز حیلَه مر ابلیس لعین را وزرائید

47- مکنون: پنهان و مخفی

48- آهون: نقب و سوراخ

49- دیوان، صص 78-79. مقایسه کنید با قصیده انوری:

بر بزرگان زمانه شده خردان سالار
بر کریمان جهان، گشته لثیمان مهتر

بدرِ دونان، احرار، حزین و حیران
در کفِ رندان، ابرار، اسیر و مضطر
(دیوان انوری، ص 106)

50- دیوان، ص 383

ایزد چو قضای بد بر خلق بیارد
آنگاه شما یکسره در خورد قضائید

چون حکم فقیهان نبود جز که به رشوت
بی رشوت هر یک ز شما خود فقهایید

گر راست بخواهید چو امروز فقیهان
تزویرگرانند شما اهل ریائید

چون خصم سر کیسه رشوت بگشاید
در وقت، شما بند شریعت بگشائید

اندر طلب حکم و قضا بر در سلطان
مانند عصا مانده شب و روز بیائید

با جهل، شما در خور نعلید به سر بر
نه در خور نعلی (51) که بیوشید و بیائید (52)

* * *

زانکه دین را دام سازد بیشتر پرهیز کن
زانکه سوی او چو آمد، صید را زنهار نیست

حیلت و مکر است فقه و علم او و، سوی او
نیست دانا هر که او محتال یا مگار نیست

گاه گوید: زین بیاید خورد کاین پاک است و خوش
گاه گوید: نی نشاید خورد کاین کشتار نیست (53)

* * *

این رشوت خواران فقها اند شما را
ابلیس، فقیه است گر این ها فقها اند (54)

* * *

منبر عالمان گرفته ستند
این گروهی که از در دارند

51- نعل: کفش، نعلین
52- دیوان، ص 447
53- دیوان، صص 311-312
54- دیوان، ص 248

دشمن عاقلان بی گنه اند
زانکه خود جاهل و گنهکارند

بر دروغ و زنا و می خوردن
روز و شب همچو زاغ ناهارند (55)

ور ودیعت نهند مال یتیم
نزد ایشان، غنیمت انگارند (56)

تبلیغات ناصر خسرو علیه فقهای خشک اندیش و نیز خصلت سیاسی مبارزات او در حمایت از دولت فاطمیان مصر و دشمنی با رقیب سرسخت آنان (عباسیان بغداد) و همچنین مبارزه علیه مظالم ترکمانان سلجوقی، همه و همه، باعث شدند تا ناصر خسرو بزودی مورد دشمنی و تکفیر شریعتمداران قرار گیرد (57).

در سال 452 / 1060 با فتوی و تحریک فقهای بلخ، گروهی اوباش متعصب با کارد و دشنه و تیر و کمان به خانه ناصر خسرو شبیخون زده و «قصد جان او کردند» (58). در این شبیخون، خانه و اموال ناصر خسرو تاراج شد و به غارت رفت:

ای زود گردد! گنبد بررفته!
خانه وفا بدست جفا رفته

بر من چرا گماشته ای خیره
چندین هزار مست برآشفته

این، دشنه برکشیده همی تازد
و آن، با کمان و تیر برو خفته

اینم کند بخُطبه درون نفرین
وانم، بنامه فریه (59) کند سفته (60)

من خیره مانده زیرا با مستان
هر دو یکی است گفته و ناگفته (61)

55- ناهار: گرسنه

56- دیوان، صص 472-473

57- تذکره الشعراء، دولت‌شاه سمرقندی، صص 50-51. ناصر خسرو در اشعار خود از ترکان سلجوقی بعنوان عوامل سیاسی تبعید خود یاد کرده است. از جمله نگاه کنید به: دیوان، صص 16 و 156

58- زادالمسافرین، صص 280 و 402؛ آثارالبلاد، مجد زکریای قزوینی، ص 489؛ حبیب السیر، میرخواند، ج 2، ص 456

59- فریه، بر وزن شبیه: لعنت و نفرین

60- سفته: تحفه، حواله

61- دیوان، ص 303

بدنبال این شبیخون، ناصر خسرو - به اجبار - متواری و در کوه های یمگان مخفی گردید:

من گشته هزیمتی به یمگان در
بی هیچ گنه، شده به زنهاری

چون دیو ببُرد خان و مان از من
به زین به جهان نیافتم غاری (62)

یمگان، کوهی بلند و دشوارگذر است که تابستان های آن، گرم و غبارآلود و زمستان های آن، بسیار سرد و طاقت سوز است. محمد زکریای قزوینی از یمگان بعنوان «مکان مستحکم با عمارات عجیب» یاد کرده است. (63)

ناصر خسرو تا پایان عمر در یمگان، محصور و محبوس ماند و بیشتر اشعار و آثارش را در این تبعید 25 ساله تألیف کرد.

* *

تبعید، تنها یک مفهوم جغرافیائی نیست، بلکه بیشتر - و مهم تر - یک مفهوم درونی، عاطفی و فرهنگی است. تبعید، حسرت «خواستن» هائی است که در حیرت «نتوانستن» ها پُر می شوند و می سوزند ... و تبعیدی کسی است که تنها از پشت شیشه های اشک، میهن و محبوب خویش را بخاطر می آورد و حتّی رخصت دست کشیدن بر سیمای عزیزانش را ندارد. بنا بر این: «تبعیدی کسی است که خود، در جایی، و رؤیایها و خاطرات و عاطفه هایش در جای دیگر اند»، و اینهمه، یعنی؛ پریشانی جان و پراکندگی های ذهن و زبان ... و اینچنین است که تبعید طولانی و انزوای 25 ساله ناصر خسرو در کوه ها سخت و سرمای خشک و خشن یمگان، از وی انسانی زُمخت و ناسازگار می سازد بطوریکه - مثلاً - از نظر زبان و بکارگیری واژگان، شکاف عمیقی میان «سفرنامه» ی ناصر خسرو و اشعار او در سال های تبعید وجود دارد. هر قدر که کلمات و عبارات «سفرنامه»؛ کوتاه، ساده و شفاف اند، کلام و کلمات اشعار ناصر خسرو - اما - دشوار، زُمخت و نامطبوع می نمایند. خشم و خروش و عصبیّتی که در اشعار ناصر خسرو بچشم می خورد هم از تعصّبات عقیدتی او است و هم - خصوصاً - ناشی از شرایط نانجیب غربت و انزوای طولانی وی در تبعیدگاه یمگان است.

کارنامه شعری ناصر خسرو در دوران جوانی اش بر ما روشن نیست. ظاهراً او در آن دوران قصاید و غزل هائی در ستایش می و معشوق و زیبایی و زندگی و شادخواری سروده بود (64)

62- دیوان، ص 351
63- آثارالبلاد، صص 489-490 ذیل «یمگان». برای آگاهی بیشتر درباره یمگان نگاه کنید به مقاله خلیل الله خلیلی، نشریه آریانا، کابل (افغانستان)، سال 33 (1354)، شماره 2، صص 1-22؛ لغت نامه دهخدا، ذیل «یمگان».

64- گاهی ز درد عشق پس خوب چهرگان

گاهی ز حرص مال، پس کیمیا شدم

وقت خزان به بار رزان شد دلم خراب

وقت بهار، شاد به آب و گیا شدم

(دیوان، ص 138 همچنین نگاه کنید به ص 102)

اما در تحولات فکری آینده، به زهد و پند و حکمت روی نمود و از سرودن اشعار عاشقانه پرهیز کرد. (65)

ناصرخسرو در قصایدش شاعری توانا و آزاده جلوه می‌کند اما این توانائی و آزادگی خیلی زود در چنبره احساسات دینی و در اسارت باورهای مذهبی پژمرده می‌شوند. به عبارت دیگر: او عقاب مغروری است که بر سستیغ عواطف و آرزوهای انسانی «پَر» می‌زند، اما خیلی زود در فضای تاریک تعصبات مذهبی، «پَر پَر» می‌زند و حرام می‌شود. جان شاعر و شیدای او تنها در لحظاتی- در سطرهای اولیه بعضی قصایدش- عرصه جولان می‌یابد.

اگر عاطفه (احساس) و خیال (تصویر) را از عناصر اساسی یک شعر خوب بدانیم (66) ناصرخسرو قبادیانی، شاعر تب و تاب‌های شاعرانه و سراینده شور و شراره‌های عاشقانه نیست. زن، زیبایی، شراب و شیدائی‌های انسانی در شعرهایش جلوه چندانی ندارند. شعر او، اساساً شعر تعلیم و اخلاق و اندرز است و در این راه چنان افراط می‌کند که بسیاری از اشعار او به نظم‌های طویل تبلیغی تنزل می‌یابند، با اینهمه، اندوه آوارگی، دل‌تنگی‌های غربت تبعید، روح سرکش و عاصی، و همت بلند او از خلال شعرهایش نمایان است.

شعر خوب- در عین حال- حاصل هیجان‌های جان و بی‌تابی‌های درون است و ناصرخسرو آنجا که از درون و دل‌تنگی‌های خویش سخن می‌گوید به «جوهر شعر» نزدیک می‌شود، و اینهمه در یادآوری‌های شاعر از گذشته و خصوصاً در یاد یار و دیارش جلوه‌ای خاص می‌یابد:

سلام کن ز من ای باد، مر خراسان را
مر اهل فضل و خرد را نه عام و نادان را

خبر بیاور از ایشان بمن، چو داده به وی
ز حال من به حقیقت خبر مرا ایشان را

بگوی شان که جهان، سرو من چو چنبر کرد
به مکر خویش و، خود اینست کار کیهان را

کنون که دیو، خراسان به جمله ویران کرد
از او چگونه ستانم زمین ویران را (67)

* * *

که پرسد زین غریب خوار محزون
خراسان را که: بی من حال تو چون؟

65- غزل را در بدست زهد در بند! (دیوان، ص 183)
66- در این باره نگاه کنید به: طلا در مس، رضا براهنی، صص 75-135؛ 'صوَر خیال در شعر فارسی،
مهدرضا شفیع کدکنی، صص 1-15
67- دیوان، صص 116 و 118

همیدونی (68) چو من دیدم به نوروز؟
خبر بفرست اگر هستی همیدون

درختانت همی پوشند مُبرَم (69)
همی بندند دستارِ طَبْرَخون؟ (70)

نقاب رومی و چینی به نیسان (71)
همی بندد صبا بر روی هامون؟ ...

گرایدونی (72) و ایدون است حالت
شبت خوش باد و روزت نیک و میمون

مرا باری دگر گونست احوال
اگر تو نیستی بی من دگرگون

مرا دونان ز خان و مان براندند
گروهی از نماز خویش ساهون (73)

خراسان جای دو نان گشت، گنجد
به یک خانه درون، آزاده بادون؟

نداند حال و کار من جز آن کس
که دو نانش کنند از خانه بیرون (74)

* * *

ای باد عصر! گرگذری بر دیار بلخ
بگذر به خانه من و آنجا جوی حال

بنگر که چون شد است پس از من دیار من
با او چه کرد دهر جفا جوی بد فعال

ترسم که زیر پای زمانه خراب گشت
آن باغ ها خراب شد و آن خانه ها تلال (75)

-
- 68- همیدون: همچنان
69- مُبرَم: نوعی پارچه ظریف
70- طَبْرَخون: بید سرخ
71- نیسان: ماه فروردین و اردیبهشت
72- ایدون: چنین
73- ساهون: غافل و فراموشکار
74- دیوان، ص 114
75- تلال: پشته، ویرانه

ای بی وفا زمانه چه جوئی همی ز من
کز بس محال هات (76) مرا دیگرست حال

آن روزگار چون شد و آن دوستان کجا؟
دیدارشان حرام شد و یادشان حلال؟ (77)

* * *

بگذر ای باد دلفروز خراسانی!
بر یکی مانده به یمگان درّه، زندانی

اندر این تنگی بی راحت بنشسته
خالی از نعمت و ضعیف (78) و دهقانی

بُرده این چرخ جفایبشه به بیدادی
از دلش راحت و ز تنش تن آسانی

دل، پراندوه تر از نار (79) پُر از دانه
تن گدازنده تر از نال (80) زمستانی

داده آن صورت و آن هیکل آبادان
روی زی (81) زشتی و آشفتن و ویرانی

گشته چون برگ خزانی زغم غربت
آن رُخ روشن چون لاله نُعمانی

بی گناهی، شده همواره بر او دشمن
تُرک و تازی و عراقی و خراسانی (82)

* * *

آزرده کرد، کژدم غربت، جگر مرا
گوئی زبون نیافت به گیتی، مگر مرا

در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم
صفرا (83) همی برآید از اندوه به سر مرا

76- محال: مکر و فریب

77- دیوان، صص 253-254

78- ضعیف: باغ و زمین

79- نار: انار

80- نال: نی، نای

81- زی: سوی

82- دیوان، ص 435

83- صفرا: زردرنگ، «صفرا به سرآمدن»، یعنی: غمگین شدن

گویم: چرا نشانه تیر زمانه کرد
چرخ بلندِ جاهلِ بیدادگر، مرا

گر در کمال فضل بُود مرد را خطر (84)
چون خوار و زار کرد پس این بی خطر مرا؟

گر بر قیاس فضل بگشتی مدار چرخ
جز بر مقررِ ماه نیودی مقررِ مرا

نی نی! که چرخ و دهر ندانند قدر فضل
این گفته بود گاه جوانی پدر مرا:

«دانش به از ضیاع و به از جاه و مال و ملک»
این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا

با خاطر منور روشن تر از قمر
ناید به کار هیچ مقررِ قمر مرا

با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر
دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا ...

منگر بدین ضعیف تنم زآنکه در سخن
زین چرخ پرستاره فزون است اثر مرا

هر چند مسکنم به زمین ست، روز و شب
بر چرخ هفتم ست مجالِ سفر مرا ... (85)

**

در سال 1088/481 پس از 25 سال تبعید و تنهائی، سرانجام صدای سرکش ناصر خسرو
قیادیانی در تنهائی های غربت یمگان فرومرد، اما دو سال بعد (بسال 1090/483) طلوع
فدائیان اسماعیلی در قلعه الموت به رهبری حسن صباح، طلایعه فریادهای دیگر بود:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
برون کن ز سر بادِ خیره سری را

بسوزند چوب درختان بی بر
سزا خود همین است مر بی بری را

درخت تو گر بارِ دانش بگیرد
به زیرآوری چرخ نیلوفری را

84- خطر: بزرگی، قدر و منزلت

85- دیوان، صص 11-12

من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی دَرّ لفظ دَرّی را (86)

پاریس: اکتبر 1999
بازنویسی: اکتبر 2005

* * *

اندیشه های صائب در شعرهای «صائب» (بخش اول)

* یکی از مشخصات برجسته هنر دوره تیموری، حضور روزافزون انسان و تصویر کردن حالات، روحیات و عواطف انسانی است. در هنر این عصر، انسان و طبیعت در یک حس پذیری هنرمندانه، حضوری چشم گیر یافتند.

* شاه عباس اول، نماینده دوران جدیدی بود. دورانی که با وزیدن نسیم رنسانس اروپا در ایران، جامعه ایران حال و هوای دیگری یافت.

* کم اعتنائی سلاطین صفوی به شاعران و نیز نابسامانی های سیاسی - اجتماعی و سلطه و سختگیری های علمای شیعی باعث گردید تا بسیاری از شاعران و متفکران، ایران را «کشور بی رواج» و یا «منزل چون قفس» بدانند و جلای وطن کنند.

با حمله چنگیز به ایران (1219/616) پایگاه اشرافی شاعران و هنرمندان فروریخت و آوارگی و پراکندگی آنان باعث گردید تا شعر و هنر از دربارها به بازارها و خانقاه ها کشانده شود و شاعران و هنرمندان ضمن آشنائی نزدیک با زندگی مردم کوچه و بازار، سخنگوی آلام و عواطف آنان گردند.

حمله تیمور به ایران (1380/782) هر چند که با کشتارها و ویرانی های فراوان همراه بود، اماّ علاقه وی به ایجاد یک پایتخت آباد و شکوهمند و در نتیجه: کوشش تیمور به گردآوری و تمرکز هنرمندان برجسته در بخارا، بتدریج باعث شکل گیری مکتب هائی در هنر معماری و نقاشی شد. این تمرکز هنری پس از مرگ تیمور (1405/808) به شهر هرات انتقال یافت بطوریکه در زمان جانشینان تیمور، خصوصاً بایسنقر (?/825-837/1422-1433) و سلطان حسین بایقرا (1506-1468/911-872) شهر هرات بعنوان پایتخت سرزنده و شکوهمند هنر معماری، نقاشی، مینیاتور و شعر، پایگاه و پناهگاه بزرگترین دانشمندان و هنرمندان زمان گردید آنچنانکه صدها شاگرد در مدرسه سلطان حسین بایقرا بطور رایگان به تحصیل اشتغال داشتند و بقول دولتشاه سمرقندی: «چهل کاتب خوشنویس در کتابخانه بایسنقر به کتابت مشغول بودند». (1) در همین زمان است که استادانی مانند کمال الدین بهزاد، قاسم علی و سید میرک در هنر نقاشی و مینیاتور ظهور کردند.

سپری شدن دوران خونبار چنگیز و تیمور، استقرار امنیت و آسایش نسبی و رشد شهر و شهرنشینی و خصوصاً تسامح مذهبی، سرزندگی، شادخواری، سرخوشی، خردمندی و هنرپروری شاهزادگان تیموری و وزیر فرهنگدوستی مانند علیشیرنوائی ضمن رواج علم و اندیشه، باعث تحول کیفی در نگاه ها و دیدگاه های هنرمندان شد. هنر نقاشی و تصویرسازی- که در ممنوعیت یا تحریم اسلامی قرن ها به حاشیه بازنویسی شاهنامه فردوسی و هفت پیکر نظامی و تذهیب کتاب های دیگر رانده شده بود- این بار در جسارتی هنرمندانه، به متن آثار نقاشان صاحب نام راه یافت.

یکی از مشخصات برجسته هنر این دوران، حضور روزافزون انسان و تصویر کردن حالات، روحيات و عواطف انسانی است. در عرصه نقاشی و مینیاتور، کمال الدین بهزاد و شاگردان او به فضاهای سنتی و بسته هنر مینیاتور پشت کردند و فضاهای نوینی بوجود آوردند که در آن «رنگ» در ترکیبی خلاقانه با تخیل و احساس، جلوه و جلای تازه ای یافت.

شاعران پیشه ور یا پیشه وران شاعر نیز که در پیوند با زندگی روزانه مردم، ذهن و زبانی تازه یافته بودند، برخلاف شاعران گذشته، سراینده عشق ها و عواطف واقعی گردیدند و باعث پیدایش مکتبی شدند که به «مکتب وقوع» معروف گردید. (2)

برخلاف دوره های گذشته که قصیده های مطمئن و مطول، شعر رایج در بارهای سلاطین بود، در این دوران، غزل و غزلسرائی با زبانی ساده و مضمون سازی های نوین، شکل غالب شعری زمان گردید، این زبان ساده و صمیمی و نیز مضمون سازی ها و «خیال بندی» ها، بعدها در سبک و طرز شاعرانی مانند طالب آملی، کلیم کاشانی و صائب تبریزی تأثیر فراوان داشته است.

شعر، نقاشی و مینیاتور در این دوران بیان احساسات، عواطف، امیال و لذت هایی بود که به دلایل مذهبی، تحریم یا ممنوع شده بودند، بنابراین، در آثار بسیاری از شاعران و هنرمندان این عصر، عشق لاهوتی به عشق ناسوتی، شراب روحانی به شراب ارغوانی تحول یافت و پیکره های اثری و فضاهای روحانی تا حدود زیادی رنگ باختند و انسان و طبیعت در یک حس پذیری هنرمندانه، حضور بیشتری یافتند.

تحولات اجتماعی این عصر، باعث رواج علم و اندیشه و موجب پیدایش مکتب های نوین فکری گردید، مکتب هائی که در نزد سنتگرایان و شریعتمداران حاکم نوعی «کفر» و «زندقه» بشمار می رفتند (مانند جنبش حروفیان). (3)

نکته دیگر اینکه: با وجود تدوین چند شاهنامه شکوهمند در این دوران (مانند شاهنامه بایسنقری) باید گفت که بیشتر شاعران و نقاشان این عصر، عنایت چندانی به حماسه و قهرمانان حماسی نداشتند بلکه آنان توجه خود را بیشتر به توصیف «حال» و ترسیم دغدغه های روحی و عاطفی انسان زمانه معطوف ساختند. به عبارت دیگر: شاعران و نقاشان این دوران بجای هنر «دلیرانه» عموماً به هنر «دلبرانه» پرداختند. (4)

2- نگاه کنید به: مکتب وقوع در شعر فارسی، بکوشش احمد گلچین معانی؛ بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1348

3- درباره حروفیان نگاه کنید به: عمادالدین نسیمی، شاعر و متفکر حروفی، علی میرفطروس، چاپ دوم، آلمان، 1999

4- درباره هنر در عصر تیموری نگاه کنید به: هنر عهد تیموریان و متفرعات آن، عبدالحی حبیبی، تهران، 1355؛ صفا، ج 4، صص 102-110؛ تاریخ ایران کمبریج، ج 4، فصل دهم، مقاله بازیل گری، صص 380-410؛ «مکتب هراب در نگارگری»، هدایت نیتر سینا، در: فصلنامه ره آورد، شماره 22، 1367، صص 54-59

Kevorkian, A. M. /Sicre, J. P.: Les Jardin du désire (Sept Siècle de Peinture Persane, Paris, 1983, PP 30-40

ترجمه فارسی: باغ های خیال، ترجمه پرویز مرزبان، تهران 1377، صص 27-37

یکی از کارشناسان برجسته هنر مشرق زمین ضمن تأکید بر پیدایش «زندگانی نو» در عصر شاهزادگان تیموری، آنان را «بهترین امرای هنر پرور تاریخ ایران» می‌داند و می‌نویسد:

«شاهرخ، بایسنقر، اُلغ بیگ و سلطان حسین (بایقرا) در ذوق و قریحه و کتابدوستی از معاصران فرانسوی و ایتالیائی خود در قرن 16 و 17 میلادی، جلوتر بودند زیرا که شاهزادگان تیموری نه تنها فقط کتاب جمع می‌کردند، بلکه آنرا بوجود می‌آوردند. بایسنقر و سلطان حسین بایقرا برای ایران همانند ویلیام موریس (شاعر، نویسنده و نقاش معروف انگلیسی) هستند که در چهارصد سال بعد در انگلستان ظهور کرد ... جنبشی که بوسیله شاهزادگان تیموری در عالم هنر و صنعت پدید آمد، آنچنان بود که تا اواخر قرن 16 میلادی در ایران باقی و برقرار ماند». (5)

بنابراین: وقتی صفویان به حکومت رسیدند (1502/907) سنت سرزنده و سرشاری از شعر و نقاشی و هنر معماری در ایران وجود داشت که صفویان می‌توانستند میراث خوار آن باشند.

* *

تعصبات مذهبی دوران صفوی و شیوه‌های هولناک سلاطین در سرکوب مخالفان، شعر و هنر دوران صفوی را غالباً با دآوری‌های شتابزده همراه ساخته است، در حالیکه با تفکیک مصائب سیاسی از مسائل شعری و هنری شاید بتوان به نتیجه‌گیری‌های معتدل و منصفانه‌ای رسید و از این راه به نقش سازنده شاه عباس اول در استقلال کشور و اعتلای اقتصادی-اجتماعی و هنری ایران آگاه گردید.

بزرگان و مشایخ صفوی (شیخ صفی‌الدین و شیخ صدرالدین اردبیلی) پیشوایان طریقتی صوفیانه در اردبیل بودند که در سراسر قرن 14/8 مریدانی در ایران و آناتولی عثمانی داشتند و مورد عنایت و احترام سلاطین زمان (مانند تیموریان و آل‌جلایر) بودند. این عنایت و احترام در زمان شیخ صدرالدین اردبیلی آنچنان بود که سلطان احمد جلایر طی فرمانی (بسال 1371/773) اردبیل و نواحی اطراف آن را، کلاً، در اختیار شیخ صدرالدین قرار داد و حکمرانان و مأموران حکومتی را از دخالت در امور مالی، مالیاتی، اداری و مذهبی این نواحی بازداشت. (6)

روابط رهبران آینده این طریقت صوفیانه، خصوصاً علاءالدین علی (معروف به سیاه‌پوش) و شیخ جنید با «آخی» ها و گروه‌های تندروی منطقه آناتولی (7)، به طریقت صوفیانه صفوی ها، خصلتی نظامی و مبارزاتی داد بطوریکه از زمان شیخ جنید (1447/851) مقرر شد تا پیروان و مریدان قزلباش «با خود، کارد و قمه و تبرزین حمل کنند». (8)

Martin, F. R: The Miniature Painting and Painters of Persia, India and Turkey, -5
London, 1912

به نقل از: تاریخ ادبیات ایران، براون، ج 3، صص 553-557.

6- برای متن این فرمان نگاه کنید به: مجله یادگار، سال اول، شماره 4، 1323، صص 25-29

7- درباره «آخی» ها نگاه کنید به مقاله «ف. تشنر» در:

Teschner, F: Encyclopédie de l'Islam, Tome 1. PP 331-333

برای آگاهی از جریان‌های فکری منطقه آناتولی در این هنگام نگاه کنید به مقاله روشنگر اسماعیل حقی اوزون چارشلی: مجله تحقیقات تاریخی، شماره‌های 4 و 5، صص 99-121

8- زندگانی شاه اسماعیل صفوی، رحیم زاده صفوی، ص 46

از همین زمان، طریقت صوفیانه صفوی با آمیختن بعضی باورهای غلات شیعه (بکتاشیان و مشعشعیان) به فرقه ای مبارز برای کسب قدرت سیاسی بدل شد و کلمه «سلطان» جانشین «شیخ» گردید. در چنان شرایطی، وقتی شاه اسماعیل نوجوان در کسوت «مرشد کامل» به ریاست طریقت صفوی رسید (1502/907) زمینه برای کسب قدرت سیاسی صفویان آماده بود.

در آستانه ظهور شاه اسماعیل، 2/3 مردم ایران، سُنی مذهب بودند (9)، اما با اقدامات خشونت بار و هولناک شاه اسماعیل، بزودی بیشتر مردم به پذیرفتن «مذهب حقّه» (شیعه) گردن نهادند. او خود را «معصوم» و «نظرکرده خدا» می دانست و معتقد بود:

«مرا به این کار باز داشته اند و خدای عالم و حضرات (ائمّه معصومین) همراه من اند و من از هیچکس باک ندارم، بتوفیق الله تعالی، اگر رعیت هم حرفی بگویند، شمشیر می کشم و یک کس، زنده نمی گذارم» (10).

با چنین اعتقادی بود که برای شیعه سازی مردم، شاه اسماعیل هزاران تن را در تبریز و دیگر نواحی ایران بطرز هولناکی کشت. (11)

نیاز به یک ایدئولوژی فراگیر به عنوان ابزار سیاسی در مقابله با خلافت سُنی مذهب عثمانی و در نتیجه: لزوم تدوین اصول و مبانی مذهب شیعه، باعث شد تا شاه اسماعیل و سپس شاه تهماسب، عده ای از علمای عرب شیعه را از نواحی جَبَل عامل (لبنان) به ایران دعوت کنند و ضمن واگذاری موقوفات و املاک بسیاری به سادات و روحانیون شیعه (12)، آنان را به مهم ترین مقامات دینی و قضائی منصوب نمایند (13) - نفوذ این علمای شیعه عرب، آنچنان بود که مثلاً شاه تهماسب، پادشاهی را سزاوار شیخ محقق گرگی (معروف به «مخترع الشیعه») می دانسته و خود را بعنوان یکی از عاملان وی در اجرای «امر به معروف و نهی از منکر» بشمار می آورد (14). این «عَرَب زدگی»- بی تردید- نمی توانست خوشایند شاعران و هنرمندانی باشد که دوران شاد و شکوفای شاهزادگان تیموری را تجربه کرده بودند.

برخورداری ارتش عثمانی از توپ و تفنگ و تجهیزات آتشین و ناآشنائی سپاهیان قزلباش با این تجهیزات جنگی و خصوصاً، نوعی غرور آمیخته به خرافات مذهبی شاه اسماعیل در

9- نگاه کنید به: احسن التواریخ، حسن بیگ روملو، ج 12، صص 39-40؛ عالم آرای صفوی، صص 64-65؛ نزه القلوب، حمدالله مستوفی، ص 78.

10- عالم آرای صفوی، ص 64 و 111؛ تاریخ ایلچی نظام شاه، صص 6 و 17-16
11- نگاه کنید به: عالم آرای صفوی، صص 53-54، 64-65، 98-99، 346-347 و 371-372؛ حبیب السیر، خواند میر، ج 4، صص 467-468، 478 و 527-528؛ روملو، صص 45، 61، 77، 92 و 98؛ احیاء الملوك، ملکشاه حسین، صص 198 - 100؛ سفرنامه های ونیزیان در ایران، صص 251، 310 و 408-410. بقول نصرالله فلسفی: شاه اسماعیل در جنگ ها و قتل عام هایی که برای ترویج و تثبیت مذهب شیعه کرد، نزدیک به 250,000 نفر را کشت: زندگانی شاه عباس، ج 2، ص 125. برای یک بحث دقیق درباره چگونگی شیعه سازی مردم ایران در این دوران نگاه کنید به:

Calmar, Jean: "Les Rituels Shiites et le Pouvoir: L'imposition du Shi'isme Safavide" in: Etudes Safavides, PP 109-150

12- نگاه کنید به: عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ منشی، ج 1، صص 44 و 145.

13- نگاه کنید به: صفا، ج 5 (1)، صص 126-128 و 170-186

14- روضات الجنّات، خونساری، ج 4، ص 361 به نقل از: صفا، ج 5 (1)، صص 177-178

بی اهمیت جلوه دادن این تجهیزات و اعتقاد به اینکه «استفاده از سلاح آتشین، خلاف جوانمردی و دلیری است»، باعث شد تا در جنگ چالدران (در شمال غربی خوی) بسال 1514/920 ضمن شکست سهمگین شاه اسماعیل از سپاه عثمانی، بسیاری از سران و سرداران برجسته قزلباش کشته شوند.

شکست چالدران به مقام روحانی و حیثیت معنوی شاه اسماعیل صفوی (بعنوان مرشد کامل) در نزد مریدان قزلباش وی، آسیبی جدی وارد ساخت و باعث تردیدها و اختلافات داخلی سران و سرداران صفوی گردید. از این پس، شیرازه قدرت شاه اسماعیل در شقاوت، یأس و بی اعتنائی های گسترده از هم گسیخت و او برای فائق آمدن بر حقارت روحی شکست چالدران، دستور داد تا شاهنامه ای را تدوین کنند که بعدها، در زمان پسر و جانشینش (شاه تهماسب) کامل و به شاهنامه تهماسبی معروف گردید. کم و کیف هنری این شاهنامه- با بیش از 250 نقاشی و مینیاتور بغایت زیبا - که عده ای از کارشناسان هنر از آن بعنوان یک «نگارخانه قابل حمل»، یاد کرده اند (15) - نشان می دهد که نقاشان و هنرمندانی که دوران پر رونق شاهزادگان تیموری را تجربه کرده بودند، هنوز سرزنده و خلاق اند. در واقع شاگردان کمال الدین بهزاد (مانند شیخ زاده، سلطان محمد، میر مصور، آقامیرک و دیگران) به هنر نقاشی و مینیاتور این دوران اعتباری خاص داده و باعث پیدایش چشم اندازهای نوینی گردیده بودند.

استاد کمال الدین بهزاد در کهولت سن و سال در عصر شاه تهماسب صفوی از روش های سنتی و رسمی هنر نقاشی پیروی می کرد و بیشتر بدنبال تعادل هندسی و هماهنگی قانونمند رنگ ها و خطوط بود، در حالیکه شاگردان او (خصوصاً سلطان محمد) در گرایشی برون گرا و بی تاب، شورانگیز و کام طلب، از عواطف فردی و شور و شیدائی های طبیعی انسان الهام می گرفتند، اما این «گرایش شیطانی» خیلی زود با مخالفت شدید شریعتمداران به زاویه های خلوت و خاموش خزید تا در زمانی دیگر فرصت حضور و ابراز وجود بیابد، در این هنگام است که شاه تهماسب صفوی شاهنامه معروف تهماسبی را به رسم «هدیه» برای سلطان عثمانی فرستاد و پس از توبه کردن از مناهمی و مسکرات، در تعبّدی بیمارگونه، فرمان داد تا میخانه ها و خرابات ها و مکان های عیش و عشرت (بیت اللطف) را بستند (16) و «دست کسی را که ساز نوازد، قطع گردد». (17)

پس از شاه تهماسب، دوران 11 ساله سلطنت شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده، همه، در توطئه ها، دسیسه های قبیله ای، بی ثباتی های سیاسی و نابسامانی ها و آشفتگی های اجتماعی گذشت.

* *

شاه عباس اول (جلوس 996-1038/ مرگ 1587-1629) نماینده دوران جدیدی بود، دورانی که قدرت قبیله ای قزلباشان ترک در حکومت صفوی رنگ باخت و با وزیدن نسیم رنسانس اروپا در رفت و آمد بازرگانان و جهانگردان ونیزی، هلندی، اسپانیایی، انگلیسی، پرتغالی،

15- ایران عصر صفوی، راجر سیوری، ص 25. درباره شاهنامه تهماسبی نگاه کنید به مقاله ارزشمند هیلن براند:

Hillenbrand, Robert: "The Iconography of the Shah-nama-yi Shahi" in: Safavid Persia, Ed: Charles Melville, London-New York, 1996, PP 53-78

16- تذکره شاه تهماسب، ص 30، به نقل از صفا، ج 5 (1)، ص 175

17- شاه تهماسب اول، منوچهر پارسا دوست، ص 865

فرانسوی و دانمارکی، جامعه ایران حال و هوای دیگری یافت. در واقع، دوران شاه عباس اول، دوران گذار ایران از فرهنگ و مناسبات قبیله ای به عرصه مناسبات شهرنشینی بود.

شاه عباس اول- بر خلاف دیگر شاهان صفوی- در حرمسراها رشد و پرورش نیافته بود و لذا از سیاست و اجتماع درک واقع بینانه ای داشت. او معتقد بود که: «تجارت و بازرگانی، عامل شکوفائی اقتصاد و پیشرفت کشور است». (18) شکست سهمگین ایران در جنگ چالدران و اختلافات سران و سرداران قزلباش، ضرورت استقرار یک حکومت مقتدر مرکزی و لزوم ایجاد ترتیبات اداری و نظامی جدید در مقابله با دولت عثمانی و قبایل مهاجم ازبک، و نیز نیاز سیاسی به حمایت اروپای مسیحی در مقابله با توسعه طلبی های خلافت اسلامی عثمانی ها باعث شدند تا شاه عباس، ضمن کاهش نفوذ سران و سرداران ترک قزلباش، بتدریج به دبیران و دولتمردان ایرانی و ایرانیان گرجی و ارمنی تبار تکیه کند. از این هنگام، حکومت صفوی ضمن فاصله گرفتن نسبی از تعصبات دینی و در رقابت با حکومت گورکانیان هند، نوعی تسامح دینی را پیشه خود ساخت و کوشید تا بین قدرت دینی و قدرت عرفی، تعادلی برقرار سازد. (19)

شاه عباس اول با انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان (1598/1006) و طرح ایجاد یک پایتخت شکوهمند، کوشید تا با رقبای سیاسی خود (حکومت های عثمانی و هند) رقابت نماید. در این دوران، اصفهان ایستگاه مناسبی برای بازرگانان اروپائی بشمار می رفت. از این گذشته، استقرار هزاران تاجر و صنعتگر ارمنی در جلفا، اصفهان را به شهری شاد و پر تحرک بدل ساخته بود بطوریکه شاردن و سایر بازرگانان و سیاحان معروف اروپائی که در عصر صفوی از اصفهان دیدار کرده اند، این شهر را چنین توصیف می کنند: «شهری خندان، با قصرهای باشکوه و خانه های دلپذیر و کاروانسراهای وسیع و بازارهای عالی و خیابان های حاشیه بندی شده با درختان چنار ... پایتختی پر رونق و به گونه ای حیرت انگیز، زیبا ... از هر طرف که به شهر نگاه کنیم، همانند یک جنگل بنظر می رسد». (20)

18- برای بحثی درباره تجارت و بازرگانی در این عصر نگاه کنید به بحث ارزشمند ویلم فلور، در: صنعتی شدن ایران، خصوصاً صفحات 85-117
سفرنامه دلا واله، صص 37-42؛ در این هنگام بیش از 300 کشتی از کشورهای مختلف در لنگرگاه بندر هرمز بودند و همیشه 400 تاجر در آن شهر اقامت داشتند و «قوافل بازرگانی، گاهی قریب به ده هزار شتر بار داشتند»: نگاه کنید به: احیاء الملوک، ص 220؛ سفرنامه، تاورنیه، ص 128؛ سیاست و اقتصاد عصر صفوی، باستانی پاریزی، صص 114-138.
همچنین نگاه کنید به مقاله ارزشمند کلاین در مجموعه زیر:

Klein, Rudiger: " Caravan Trade in Safavid Iran", in: Etudes Safavides, Ed. Jean Calmard, PP 305-318

19- شاردن ضمن حیرت و ستایش از مدارای دینی این دوران، آنرا « امتیاز انکارناپذیر مردم ایران نسبت به مسیحیان» می داند:

Chardin, Vol 3, PP 480-489, Vol 5, PP 465-467

Chardin, Vol, 8, PP 131, 272

-20

همچنین نگاه کنید به: گزارش تاورنیه (فرانسوی)، پیتر و دلا واله (ایتالیائی)، اولناریوس (آلمانی) و کمپفر (آلمانی) و توماس هربرت (انگلیسی).

Voyage de Pietro della Vallé, PP 45, 53; Olearius Adam: Relation du Voyage en .Moscovie, Tartarie et Perse, Tome 1, PP 525-526

سفرنامه کمپفر، صص 190-195؛ برای نظر توماس هربرت نگاه کنید به مقاله لطف الله هنر فر، در: هنر و مردم، شماره 157، ص 79 همچنین نگاه کنید به کتاب ارزشمند هنری ستیرلن: اصفهان تصویر بهشت، انتشارات فرزاد، تهران، 1377؛ Tavernier, Vol 2, P 118

شاردن ضمن اینکه ایران این دوران را «خوشبخت ترین امپراطوری جهان» می نامد، یادآوری می کند که اصفهان، دارای 600 هزار نفر جمعیت و 1802 باب کاروانسراست. (21)

شعر، نقاشی و معماری عصر شاه عباس اول، بازتاب این سرزندگی، سازندگی، شادابی، تحرک و نوجویی است. شاهنامه ها و مضامین اساطیری و صحنه های جنگ و حماسه، دیگر طبع های پرشور و نوجوی شاعران و هنرمندان را ارضاء نمی کنند، بلکه صحنه های پرطراوت «هفت گنبد» (نظامی) جویندگان و مشتاقان سرخوشی های طبیعی را بخود جذب می نمایند. همت نقاشان برجسته ای مانند رضا عباسی و شاگردان وی (شفیع عباسی، محمد یوسف، محمد قاسم، میرافضل، میر مصور و دیگران) باعث پیدایش «مکتب اصفهان» گردید. سفر دو نقاش اروپائی به ایران، در زمان شاه عباس و خصوصاً حضور نقاشان هلندی در اجرای نگاره های کاخ ها و قصرها، ذهنیت نقاشان و هنرمندان و شاعران ایرانی را از سمفونی شگرف رنگ های خیال انگیز سرشار می کند. مضامین مذهبی یا حماسی و مجالس موقرانه شاهانه در نقاشی ها به مجالس میگساری های شادخوارانه و حالات شورانگیز جنسی و عاطفی تحول می یابند. توجه به واقعیت های زندگی مردم عادی و تاکید بر «فردگرایی» (individualisme) بصورت تفرج انسان در فضاها یا در رابطه عاشقانه زن و مرد زیر درختان تناور و سایه گستر و یا در عشق ورزی ها و کامجویی ها و لذت طلبی های توبه ناپذیر، حضوری چشم گیر می یابند. (22)

آنهمه خطوط خروشان و رنگ های رعنا و رقصان (در قالی ها و قلمکاری ها و نقاشی ها و تذهیب ها و تزئینات و تنزّهات) از یکطرف، بیان اندیشه های ممنوع است در خط و رنگ، و از طرف دیگر: تجلی سرکوب شده هنر رقص، موسیقی و پیکرتراشی در فرهنگ اسلامی است؛ و اینهمه بی تردید بر ذهن و زبان شاعران و خصوصاً بر «فکر رنگین» صائب تبریزی تأثیر فراوان داشته است:

از روی لاله گون تو در خون تپید رنگ
دیوانه وار پیرهن گل درید رنگ

تا روی آتشین تو در باغ جلوه کرد
از روی گل چو قطره شبنم چکید رنگ

Chardin, Vol, 8 PP 39, 114

-21

مقایسه کنید با: Oléarius, PP. 524-525

Les Jardins du désir, PP 46-50

-22

ترجمه فارسی، صص 44-48

شاردن در دیدار از خانه میرزا رضی منشی الممالک یادآور می شود که در این خانه، تصویر «شیخ صنعان» را دیدم جام شراب بدست که در برابر زنان و مردانی با لباس های اروپائی قرار گرفته بود که شیخ را به دین خود می خواندند. شاردن در توصیف سردر بازار اصفهان می نویسد: «بالا و پائین آن، نقاشی مردان و زنان اروپائی است که سر میز قرار گرفته و جام شراب در دست، به عیش و نوش مشغولند». او در توصیف کاخ «هشت بهشت» تأکید می کند: «نمی توان اینهمه شکوه و جلال و دلربائی و فریبندگی را تصور کرد. میان نقاشی های این بنا، تصاویر برهنه و فرح انگیز وجود دارد ... در این تالار اطاق های آئینه کاری کاملی است که اثاثیه هر اطاق، با شکوه ترین و شهوت انگیزترین نوع خود در دنیا است».

... ,Chardin, Vol 8, PP 39-41, 43, 57

تا چهره لطیف تو گُلگُل شد از شراب
در تنگنای غنچه ز خجالت خزید، رنگ

* *

شاه اسماعیل صفوی که در مکتب شیخ شمس الدین لاهیجی تربیت شده بود، ضمن سرودن شعر به ترکی آذری با زبان فارسی نیز آشنائی داشت، اما عموم قزلباشان صفوی از قبایل ترکمن و جنگجویانی بودند که با فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی آشنائی نداشتند و حتی شغل دبیری و دیوانی را خوار و بی مقدار می شمردند و با طعنه و تمسخر، آنرا در شأن «تاجیکان» (ایرانیان) می دانستند. (23) تُرک گویی و تُرک خوئی سلاطین و سرداران صفوی (24) و نیز «عَرَب زدگی» و رواج نوعی ادبیات دینی در مدح و منقبت امامان شیعه، بی اعتنائی یا کم توجهی نسبت به شاعران بزرگ را تقویت می کرد (25). از این گذشته، خصلت عمل گرای شاه عباس اول در توجه به «هنرهای مفیده» برای آبادانی و عمران کشور (مانند راه سازی، شهرسازی، معماری، قالیبافی و غیره) باعث گردید تا او نیز به شعر و شاعران کم توجه باشد و بقولی: «آن پادشاه کار آگاه، کم متوجه خواندن و نوشتن بود». (26)

کم اعتنائی سلاطین صفوی به شاعران و نیز نابسامانی های سیاسی- اجتماعی و سلطه و سختگیری های علمای شیعی باعث گردید تا بسیاری از شاعران و متفکران این دوران، ایران را «کشور بی رواج» (27) یا «منزل چون قفس» (28) بدانند و برای دستیابی به امنیت و آرامش و آسایش به «دارالامان حادثه» (هند) (29) مهاجرت کنند، چرا که بقول میر عقیل کوثری:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال
تا نیامد سوی هندوستان، حنا رنگین نشد

در تاریخ ادبیات ایران، قاهره (مصر) و هند بخاطر وجود آزادی ها و آسانگیری های عقیدتی و وجود ثروت و آسایش، دو بار پناهگاه شاعران و متفکرانی گردید که بسبب تعقیب ها و آزارهای مذهبی یا برای حصول به آسایش و ثروت، جلای وطن کرده بودند، و شگفتا که هر

23- در ادبیات فرقه های فلسفی و اجتماعی این عصر- خصوصاً نُقَطَوِیَان (پسیخانیان)- اشارات صریحی علیه «ترکان قزلباش» دیده می شود که نشانه پیکار هواداران زبان فارسی و فرهنگ ایرانی با تُرکان قزلباش است. نگاه کنید به: دبستان المذاهب، ملامحسن فانی، ص 302؛ روضة الصفا، ج 8، ص 373.

24- نگاه کنید به: صفا، ج 5 (1)، صص 423-432؛ فلسفی، ج 2، صص 30 و 31
25- نگاه کنید به: اسکندر بیگ منشی، ج 1، ص 178، مقایسه کنید با: تذکره نصرآبادی، صص 9 و 414؛ کلمات الشعراء، سرخوش، ص 101

26- نصر آبادی، ص 10
27- بیا ساقی از احتیاجم بر آر

وزین کشور بی رواجم بر آر!

(صفی صفاهانی)

28- چو رفتم از ین منزل چون قفس
چو عمر شده، باز نایم زپس

(ملا محمد صوفی مازندرانی)

29- چرا نخوانم دارالامان حادثه اش
که هند، کشتی نوح و زمانه توفان است

(کلیم کاشانی)

دو بار، این مهاجرت‌ها با سلطه سلاطین و سرداران ترک و نیز بعثت تعصبات دینی بوده است.

مهاجرت اول: بدنبال سلطه سران و سرداران ترک (البتکین، سبکتکین و بعد سلطان محمود غزنوی) و غلبه آنان بر سامانیان و دبیران و دولتمردان ایرانی (سرخسی، بلعمی، جیهانی و ابوریحان بیرونی) و خصوصاً با سختگیری‌ها و تعصبات مذهبی سلطان محمود غزنوی در تعقیب و کشتار قرامطه و اسماعیلیان ایران، بسیاری از شاعران و متفکران ایرانی (مانند هبّه الله شیرازی، حمیدالدین کرمانی، حسن صباح و ناصر خسرو قبادیانی) به قاهره مهاجرت کردند. (30)

مهاجرت دوم: غلبه ترکان قزلباش و استقرار حکومت شیعه مذهب صفوی و تعصبات و سختگیری مذهبی-سیاسی این عصر، دوران جدیدی از اختناق فکری و هراس سیاسی را بدنبال داشت، این مسائل، و نیز بی توجهی سلاطین صفوی به شاعران، هنرمندان و متفکران باعث گردید تا خیل بزرگی از شاعران و متفکران ایرانی بسوی هند مهاجرت کنند، مهاجرت بزرگی که استاد گلچین معانی- بدرستی- آنرا «کاروان هند» نامیده اند. (31) بقول تذکره نویس عصر صفوی ملا عبدالنبی فخرالزمانی: هند در این دوران «خانه عاقبت هنرمندان» و «سرای راحت خردمندان» بشمار می رفت. (32)

در این هر دو دوره محدودیت‌های مذهبی و مهاجرت‌های سیاسی- عقیدتی، شاعران ایرانی در شعر فارسی سنگر گرفتند و از این پایگاه و پناهگاه کوشیدند تا زبان فارسی و هویت ملی یا قومی ایرانیان را محفوظ بدارند «که از باد و باران نیابد گزند».

30- نگاه کنید به مقاله باستانی پاریزی: کوچه هفت پیچ، صص 228-332؛ ناصر خسرو قبادیانی؛ صدای طغیان و تنهایی و تبعید، علی میر فطروس، در همین کتاب.

31- نگاه کنید به: کاروان هند، احمد گلچین معانی، (2 جلد)، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، 1369؛ مقاله «هندوستان در چشم شاعران»، احمد گلچین معانی، در: مینوی نامه، صص 377-394؛ «شاعران دوره صفوی و هند»، عزیز احمد، در: مجله هنر و مردم، شماره 164، صص 46-60.

32- تذکره میخانه، صص 536 و 545 و 635.

اندیشه های صائب در شعرهای «صائب» (بخش دوم)*

* رنسانس در اروپا، با شوریدن بر زبان پُرتگَلَف و دشوار قرون وسطا، ضمن غلبه بر آریستوکراسی ادبی، کوشید تا ذهن و زبان را در برخورد با جهان و جامعه، آزاد کند. به عبارت دیگر: رنسانس در واقع، تحول در سبک های ادبی و تغییر در سلیقه های هنری بود و صائب تبریزی، برجسته ترین نماینده این تحوّل و تغییر در عصر صفوی بشمار می رود.

* با توجه به وجود سبک اصفهانی در نقاشی ها، مینیاتورها و معماری های خیال انگیز عصر صفوی، شایسته است که سبک شاعران ایرانی این عصر را «سبک اصفهانی» و طرز شاعران غیر ایرانی و عموماً هندی را «سبک هندی» بنامیم.

با تسخیر هند توسط سلطان محمود غزنوی (1001/392) و حکمرانی فرمانروایان ایرانی بر این سرزمین، زبان فارسی نیز به هند راه یافت و در طول چند قرن بتدریج به یکی از زبان های مهم هند بدل گردید. بعنوان مثال: شعر امیرخسرو دهلوی (در اواسط قرن 13/7) نمونه روشنی از حضور درخشان شعر و زبان فارسی در هند است. امیرخسرو دهلوی (651-1253/725-1324) در «پتیالی» (هند) بدنیا آمد و سراسر دوران شاعری را در دربارهای هند گذراند، اما ذهن و زبان شعری او چنان است که یادآور بهترین شاعران ایران - خصوصاً سعدی- است:

ابر می بارد و من می شوم از یار جدا
چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا؟

ابر، باران و من و یار ستاده به وداع
من جدا گریه کنان، ابر جدا، یار جدا

سبزه، نوخیز و هوا خُرم و بُستان سرسبز
بلبل (سوخته دل) مانده ز گلزار جدا

دیده از بهر تو خونبار شد ای مردم چشم
مردمی کن، مشو از دیده خونبار جدا

نعمت دیده نخواهم که بماند پس از این
ماند چون دیده از آن نعمت دیدار جدا

حُسن تو دیر نماند چو ز «خسرو» رفتی
گُل بسی دیر نماند چو شد از خار جدا (33)

در چنان شرایطی است که حافظ (در قرن هشتم/چهاردهم) می گوید:

شگر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می رود

در این دوران بقول ابن بطوطه: «همه خارجیان را در هند، خراسانی می نامند»، و این، نشانه کثرت حضور و نفوذ ایرانیان در هند می باشد (34). این ایرانیان مهاجر، زبان فارسی، فکر، فلسفه، هنر نقاشی، مینیاتور، تذهیب کتاب و شعر و شاعری ایران را با خود به هند بردند و بر ذهن و زبان مردم آن دیار تأثیر گذاشتند (35).

بنابراین: وقتی که در سال 1525/932 ظهیرالدین بابر (از نوادگان تیمور گورکانی) سلسله «گورکانیان» را در هند تشکیل داد، فرهنگ ایرانی و زبان و ادبیات فارسی در این سرزمین، رونق بسیار داشت.

در عصر صفوی- خصوصاً در زمان شاه عباس اول و صائب تبریزی- حضور زبان فارسی در دربار دهلی بمراتب پررنگ تر و چشم گیرتر از اصفهان بود و زبان و فرهنگ و هنر هندی، تحت الشعاع زبان فارسی و فرهنگ و هنر ایرانی قرار داشت. حضور زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در هند آنچنان بود که در سال 1582/990 بفرمان «تودرمل» Todarmal (وزیر اکبر شاه) مقرر شد تا در تمام قلمرو هند، زبان رسمی و اداری، زبان فارسی باشد. (36) «شاه جهان» (جلوس بسال 1628/1037) و دخترانش به فارسی شعر می گفتند و ده ها شاعر، نقاش و هنرمند ایرانی در دربار وی بسر می بردند. زبان رسمی دربار، زبان فارسی بود و تقریباً همه سران لشگری و کشوری «شاه جهان» ایرانی بودند و اجرای جشن ها و آئین های ملی ایرانیان (مانند جشن نوروز) در دربار وی رایج بود. استاد ذبیح الله صفا در بررسی درخشان خود نشان داده اند که در این دوران «هند، تفرّجگاه اهل ذوق و ادب ایران» بود. (37)

همایون (پسر بابر) که مدتی به دربار شاه تهماسب صفوی پناهنده شده بود، بهنگام بازگشت به هند (بسال 1544/951) تعدادی از استادان بنام مینیاتور (مانند میرسیدعلی) را با خود به هند برد و مورد احترام بسیار قرار داد بطوریکه بعدها 50 هنرمند هندی زیر نظر میرسیدعلی، به کار مینیاتور و نقاشی پرداختند.

عزت و احترام سلاطین گورکانی هند به هنرمندان ایرانی باعث جلب و جذب بسیاری از نقاشان و نگاره گران ایرانی «مکتب هرات» گردید بطوری میر مصور (پسر کمال الدین

34- درباره موقعیت، مقام و نفوذ ایرانیان در هند (در قرن هشتم/چهاردهم) نگاه کنید به: سفرنامه، ج 2، صص 228، 236، 285، 461-464، 476، 588-589، 636-637، 653، 658.

35- نگاه کنید به مقاله «زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در هندوستان به روایت ابن بطوطه» در: نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، محمود روح الامینی، صص 93-108؛ «ایران و هندوستان پس از فتوحات محمود»، هرمن گونتر، در: میراث ایران، خصوصاً صفحات 176-183؛ «تجلیات زبان و فرهنگ ایران در هند و پاکستان»، حیدر شهباز نقوی، در: مجله هنر و مردم، شماره های 138-144، سال 1353.

36- ادبیات فارسی در میان هندوان، سید عبدالله (استاد ادبیات فارسی دانشگاه پنجاه لاهور) صص 43-44؛ از چیزهای دیگر، عبدالحسین زرین کوب، ص 119

37- برای آگاهی از نقش سلاطین، امیران و درباریان گورکانی هند در ترویج و گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، نگاه کنید به: صفا، ج 5 (1)، صص 443-484 و 486-491

بهزاد)، آقا رضا، منصور، میرزا عبدالصمد شیرازی، میرخلیل، میرمحمد طاهر و دیگران به هند رفتند و «مکتب مینیاتور هندی» را بوجود آوردند (38).

گفتنی است که یکی از طراحان اصلی بنای معروف تاج محل، هنرمندی ایرانی بنام استاد عیسی شیرازی بود و خطوط این بنای عظیم نیز توسط استاد امانت شیرازی نوشته شده است. کارشناسان هنری، این بنای شگفت انگیز را یکی از کامل ترین و زیباترین معماری های جهان می دانند. طرح معماری این بنای عظیم بیشتر مایه ایرانی دارد (39). «تخت طاووس شاه جهان» نیز توسط یکی دیگر از هنرمندان برجسته ایرانی- بنام سعیدای گیلانی- طراحی و ساخته شده است (40).

شعر و شاعری که با حمله مغول به ایران پایگاه اشرافی خویش را از دست داده بود، بتدریج از دربارها به بازارها کشیده شد. تجمع شاعران ابتداء در خانقاه ها و سپس در قهوه خانه ها بود. تذکره های عصر صفوی از شاعران و سرایندگان بسیاری یاد می کنند که پیشه ور و یا از صاحبان حرفه و فن بودند، مثلاً تذکره نصرآبادی و سام میرزا، شغل و حرفه برخی از شاعران را چنین ذکر کرده اند:

قنّاد، بزّاز، نجّار، نقّاش، کحّال، زرگر، نقّار و چوب تراش، بّنا، تاجر، چیتگر، نخ کوب و زرکش، علاقه بند (ابریشم باف)، صحّاف، کاسه گر، کتابفروش، شال فروش، ترکش دوز، شعر باف، پوستین دوز، رزّاز (برنج کوب)، سنگتراش، رنگرز، حلاج (پنبه زن)، کفش دوز، نعلبند، تفنگچی، خیاط، ساعت ساز، قصّاب، عطار، کوزه گر، معمار، شیشه گر، داروساز، عتیقه فروش، کاغذ فروش، نانوا، منبّت کار، قهوه چی و ... (41)

این شاعران پیشه ور یا پیشه وران شاعر، پس از غوغای کسب و کار و پایان قیل و قال های روزمره به قهوه خانه ها می رفتند. قهوه خانه به عنوان پاتوقی برای دیدارها و ملاقات ها، باشگاهی برای سرگرمی ها، محلی برای آگاهی از اخبار روزانه و محفلی برای «انجمن های ادبی» بشمار می رفت. در عصر صفوی، ده ها قهوه خانه در اصفهان وجود داشت (42).

انتقال شعر و شاعری از «دربار» به «بازار» و در هم آمیختن شاعران با زندگی مردم کوچه و بازار باعث تحول در ذهن و زبان شاعران گردید بطوریکه شعر این دوران هر چه بیشتر به زبان محاوره نزدیک شد و ضرب المثل های عامیانه حضور چشم گیری در شعر شاعران یافت.

-
- 38- درباره حضور نقاشان، خوشنویسان و معماران ایرانی در هند و تأثیرشان در هنر هند نگاه کنید به: ایران جهان (از مغول تا قاجار) عبدالحسین نوائی، صص 198 و 530-534
- 39- نگاه کنید به مقاله «تاج محل شاهکار معماری ایران در هندوستان»، ابوالحسن دهقان، در: چندگفتار، صص 19-32؛ تاریخ هنر اسلامی، کریستین پرایس، صص 171-172 و 186-187
- 40- درباره تخت طاووس و سعیدای گیلانی نگاه کنید به مقاله ارزشمند محمد حسین مشایخ فریدنی، در: کیهان فرهنگی، شماره 3، 1367، صص 28-33.
- 41- درباره «شاعران پیشه ور» نگاه کنید به مقاله سید حسن امین، در: ماهنامه وحید، شماره 178، 1354، صص 513-517
- 42- در این باره نگاه کنید به: چند مقاله تاریخی و ادبی نصرالله، فلسفی، صص 275-282.

در این زمان، شاعران «قهوه خانه» را برتر و بهتر از «بزم شاهان» می دانستند بقول میرحیدری شاعر:

مرا در قهوه بودن بهتر از بزم شهان باشد
که اینجا میهمان را منتی بر میزبان باشد (43)

اهمیت ادبی و هنری قهوه خانه آنچنان بود که شاهان صفوی (خصوصاً شاه عباس اول) خود- در لباس مبتدل و معمولی- غالباً به قهوه خانه ها وارد می شدند و گاه نیز میهمانان خارجی خود را به آنجا دعوت می کردند. (44)

نصرآبادی (تذکره نویس عصر صفوی که شرح حال و اشعار حدود 900 تن از شاعران این عصر را جمع آوری کرده) درباره اقامت خود در یکی از قهوه خانه ها و فضای فرهنگی آن می نویسد:

«... در قهوه خانه رحل اقامت انداختم. تبارک الله از آن جمع، جمعی باقر علوم نظری و یقینی، و گروهی حاوی و ترجمان اصول و فروع دینی. از تجلی طبع شان ساحت قهوه خانه، وادی موسی و معنی در خاطرشان مقارنه خورشید و مسیحا. بعضی به نظم اشعار، گوش جان را به گوشوار لالی آبدار، مزین می ساختند، و قومی به ترتیب مُعما زلف خوبان را در پیچ و تاب می انداختند. سرعت نظم شان به مرتبه ای که تا نام بیت بُرده بودی، معمار خاطرشان به دستیاری ستون خامه به عمارت آن می پرداخت. از نور روی شان، شمع دل ها روشن، و از ریاض خاطرشان، سامعه، رشک گلشن می شد. از فیض صحبت شان که کیمیای سعادت است، مس قلب کمینه، همسنگ طلا گردید و ستاره شعرای آگاهی از شب تیره جهل دمید.» (45)

شاردن، سیاح فرانسوی (به سال 1665 میلادی) قهوه خانه های اصفهان را چنین توصیف می کند:

«قهوه خانه ها، تالارهای بزرگ و وسیع و بلند به شکل های گوناگون، بهترین پاتوق هر شهری بشمار می رفت، چون مرکز اجتماع و محل تفریح سکنه بلاد بود. (قهوه خانه ها) در آغاز روز، باز می شد و حوالی غروب بر تعداد جمعیت آن افزوده می شد ... در قهوه خانه ها، مردم به صحبت می پرداختند زیرا در اینجا بود که خبرهای تازه مطرح می شد و سیاسیون با کمال آزادی و بدون هیچگونه نگرانی، از حکومت انتقاد می کردند و حکومت نیز از گفت و گوی مردم نمی هراسید ... ملایان، درویشان و شاعران به نوبت، قطعات و داستان های منظوم و منثور در قهوه خانه ها قرائت می کردند... اغلب اوقات اتفاق می افتاد که دو یا سه نفر ناطق،

43- در اینجا، قهوه بمعنای «قهوه خانه» بکار رفته است. شاعر دیگری نیز درباره یکی از قهوه خانه های معروف آن عصر - بنام قهوه خانه «طوفان» - گفته است:
در قهوه طوفان که سر خوبان است

صد عاشق پاشکسته سرگردان است (نصر آبادی، ص 239)

44- برای نمونه نگاه کنید به: نصرآبادی، صص 357 و 383؛ فلسفی، ج 2، صص 277-278.

45- نصر آبادی، صص 707-708. درباره اهمیت تذکره نصر آبادی، نگاه کنید به مقاله ارزشمند صدرالدین الهی، در: ایران شناسی، شماره 4، زمستان 1378 و شماره 1، بهار 1379.

همزمان، یکی در این گوشه، و دیگری در آن گوشه، به سخن می پرداخت ...» (46)

رفت و آمد جهانگردان اروپائی و هیأت های سیاسی فرنگی، بر ذهن و زبان شاعران و هنرمندان این زمان تأثیر فراوان داشته بطوریکه کلماتی چون فرنگ، فرنگی، کلاه فرنگی، تفنگ، باروت، قطب نما، عینک و شراب پرتغالی، کاپیتن، گنجفه و ... در اشعار شاعران این دوران راه یافته است. طالب آملی می گوید:

کسی کیفیت چشم ترا چون من نمی داند
فرنگی، قدر می داند شراب پرتغالی را (47)

ذبیحی شاعر می گوید:

دارم دلی از چشم سیاه تو، فرنگی!
وحشی تر از آهوی نگاه تو، فرنگی!

جان یابد اگر سجده کند در قدم تو
آن بُت که به دیر است اله تو، فرنگی!

دارند سر گشتتم از همسری هم
بخت من و وارونه کلاه تو، فرنگی!

مذهب، دل و دین داده ناز تو ستمگر
این، خاک نشین سر راه تو، فرنگی

از قتل «ذبیحی» مکن اندیشه که عیسی
خواهد ز خدا عذر گناه تو، فرنگی! (48)

صائب نیز در این باره می گوید:

آشنائی ز نگاهش چه توقع دارید
نور اسلام نباشد ز فرنگ آمده را *

فرنگی طلعتی کز دین مرا بیگانه می سازد
اگر در کعبه رو می آورد، بُتخانه می سازد

*

46- شاردن، ج 4، ص 276، همچنین نگاه کنید به گزارش اولئاریوس (Oléarius) منشی هیأت آلمانی در سفر به اصفهان بسال 1636 میلادی:

Relation du voyage..., Tome 1, P 535

47- دیوان اشعار طالب آملی، ص 27.

48- نصر آبادی، ص 454

ساده لوحان زود برگردند از آئین خویش
آن فرنگی، کافرستان می کند آئینه را

« هست چون تاک، پر از باده، رگ و ریشه ما
پیش خُم گردن خود کج نکند شیشه ما

عالم از جلوه معناست، خیابان بهشت
که نسیم سحر او بُود اندیشه ما

دهن تیشه فرهاد به خون شیرین شد
به چه امید کند کار، هنرپیشه ما

سر مردانه خُم باد سلامت صائب!
محتسب کیست که بر سنگ زَنَد شیشه ما». (49)

میرزا محمدعلی متخلص به «صائب» حدود سال 1591/1000 در تبریز زاده شد (50). پدرش (میرزا عبدالرحیم) بازرگانی محتشم و عمویش (شمس الدین ثانی معروف به «شیرین قلم») از هنرمندان مشهور تبریز بود. خانواده صائب همراه با صدها خانوار تبریزی بدستور شاه عباس اول به اصفهان کوچید و در یکی از محلات «عباس آباد»- که بعدها به محله «تبارزه» (تبریزی ها) معروف شد- اقامت گزید. شاردن، عباس آباد را «زیباترین و بزرگترین بخش اصفهان» می داند و تأکید می کند که «در هیچ بخش شهر اصفهان به اندازه ساکنین این محل، مردم متمکن و متشخص وجود ندارد». (51) کمپفر (Kampfer) (سیاح و پزشک آلمانی) اشاره می کند که: عباس آباد، منطقه مناسبی برای سکونت اروپائیان و خصوصاً سفرای خارجی بشمار می رفت (52). همت این بازرگانان معتبر، حمایت شاه عباس اول و حضور بازرگانان، سیاحان و سفرای اروپائی بود که «در آبادانی و معماری اصفهان و بنای رنگین و طرح و دلنشین این شهر، رنگ ریختند» (53).

بدین ترتیب: صائب از دوران کودکی و نوجوانی در فضائی از رنگ ها، کاشیکاری ها، معماری های مجلل و باغ های دلگشا و در محیطی از روابط نوین اجتماعی پرورش یافت، و اینهمه به «فکر رنگین» و غنای ذهنی وی کمک بسیار کرد. مطالعه عمیق شعرهای نظامی گنجوی، حافظ، بابا فغانی و خصوصاً طالب آملی و رکنای کاشانی متخلص به «مسیح»،

49- در استناد به اشعار صائب، از دیوان صائب تبریزی، به تصحیح محمد قهرمان (6 جلد)، تهران، 1367. و نیز از: اشعار برگزیده صائب، و گلچین صائب، به اهتمام استاد زین العابدین مؤتمن، تهران، 1320 و 1333 استفاده شده است.

50- صائب از خاک پاک تبریزست

هست سعدی گر از گل شیراز

Chardin. V 4.P 170, Vol 8, PP 67, 82, 134 -51

52- سفرنامه کمپفر، صص 190 و 244

53- تذکره مذکرالاصحاب، ملیحای سمرقندی، به نقل از مقاله «یک مدرک جدید تاریخی راجع به صائب»، عبدالغنی میرزایف، ماهنامه وحید، سال 1346، شماره 1، صص 32-42

بر دانش ادبی و غنای شعری صائب افزود. (54)

صائب در جوانی به سیر و سفر پرداخت و در شهرها و ولایات مختلف، ضمن دیدار با شاعران و جستجو در اشعار آنان، گزیده‌ای از شعرهای 800 تن را در مجموعه‌ای بنام «بیاض» تدوین کرد. او - همچنین - در گزیده‌ای از اشعار خویش، روشی بکار برده که نشانه «فکر رنگین» و زیباییشناسی شاعرانه اوست. مثلاً: اشعاری را که در وصف اندام معشوق اند بعنوان «مرآت الجمال»، ابیاتی را که مربوط به شانه و سرمه و آینه اند: «آرایش نگار»، و شعرهای مربوط به شراب و خمریّه را «میخانه» نامگذاری کرده است. کلیات دیوان صائب بیش از 100 هزار بیت است.

* *

با وجود علاقه شاه عباس به شراب و عیش و عشرت، در اواخر ماه رمضان سال 1619/1029 به تحریک و تفتین علمای مذهبی و بدستور شاه عباس، میخانه‌ها و عشرتکده‌های اصفهان را بستند و به آزار میخوارگان پرداختند بطوریکه: «شرابخواران را سُرَبِ گداخته در گلو می ریختند و شراب فروشان را شکم می دریدند» (55). گویا صائب طی نامه‌ای به شاه، خواست که «آن بیداد را از میان بردارد» تا «آب رفته، بجوی شیشه و پیاله باز آید» (56)، این دو بیت صائب شاید اشاره‌ای به این واقعه باشد:

محتسب از عاجزی، دستِ سبوی باده بست
بشکند دستی که دست مردم افتاده بست

عکس خود را دید در می زاهد کوتاه بین
تهمت آلوده دامانی به جام باده بست

بهر حال بخاطر شرایط دشوار سیاسی- مذهبی و مهاجرت گروهی از شاعران به هند، در سال 1625/1034 صائب از اصفهان، دلگیر شد و سپس، هوای جلای وطن کرد:

چند در خاک وطن، غنچه بُود بال و پرم
در سر افتاده چو خورشید، هوای سَفَرم

*

54- رکنای کاشانی (مسیح) از شاعران معروف دوره صفوی، از ملازمان شاه عباس اول و گویا استاد و مُعَلِّم «صائب» بود که به علت بی توجهی شاه عباس، بدربار اکبرشاه و شاه جهان در هند رفت و مورد استقبال و عنایت بسیار قرار گرفت. معروف است که «رکنای کاشانی» وقتی مورد بی مهری شاه عباس قرار گرفت، در مجلس شاهانه این بیت شکوه آمیز را خواند و سپس بیرون آمد و مستقیماً به هند رفت:

گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش
شام بیرون می روم چو آفتاب از کشورش

این بیت زیبا نیز از اوست:

مردم به وطن خاک رسانند ولی من
با چشم تر خویش رسانم به وطن، آب

درباره رکنای کاشانی نگاه کنید به: نصر آبادی، صص 317-322؛ تذکره میخانه، صص 493-522

55- نگاه کنید به: فلسفی، ج 2، ص 266.

56- صائب و سبک هندی (مجموعه مقالات) به کوشش محمد رسول دریاگشت، ص 44.

دل رمیده ما شکوه از وطن دارد
عقیق ما دل پُر خونی از یمن دارد

*

خون پامال بُود شینم گلزار وطن
دهن گرگ بُود رخنه دیوار وطن

این زمان پنجه شیر است به خونریزی من
خار خاری که به دل بود ز گلزار وطن

سبزه در زیر سر سنگ، ترقّی نکند
قدمی پیش نه از سایه دیوار وطن

صائب ابتداء در هرات و سپس مدت درازی در کابل اقامت گزید و مورد عنایت و استقبال ظفرخان- حکمران سلطان هند در کابل- قرار گرفت آنچنانکه پس از چندی، ظفرخان - که با تخلص «احسن» به شاعری نیز شهرت داشت- مرید و مُقلد سبک یا «طرز صائب» گردید و چنین سرود:

طرز یاران پیش «احسن» بعد از این مقبول نیست
تازه گوئی های او را فیض طبع صائب است (57)

ارادت و احترام ظفرخان نسبت به صائب و دوستی صمیمانه بین آن دو، باعث گردید تا ظفرخان برای معرفی صائب به پیشگاه «شاه جهان» (پادشاه گورگانی هند) بسوی دربار هند بشتابد، امّا طغیان «ندر محمدخان ازبک» (حاکم بلخ و بدخشان) و تصمیم وی به تسخیر کابل، سبب شد تا بفرمان «شاه جهان»، ظفرخان ابتداء به جنگ حاکم ازبک اقدام کند.

بدین ترتیب: «صائب گلی نچید ز شگر لبان هند» و «در حسرت قلمرو آرام»، در گیر و دار جنگ های ظفرخان و هوای نامساعد هند، 6 سال را در شهرهای برهانپور، دکن، آگره و کشمیر گذراند و بی آنکه بتواند از بناهای شگفت انگیز و معماری های خیال آفرین هند بهره ای ببرد، بتدریج از خوشبینی های اولیه سفر به هند (که در بعضی شعرهای او نیز نمایان است) مأیوس و از ترک وطن پشیمان شد:

غربت میسندید که افتید به زندان
بیرون ز وطن پا مگذارید که چاه است

صائب در شعرهای بسیار، ملال و ملامت خود را از سفر به هند ابراز می کند و این کشور را «زمین سیاه»، «هند جگر خوار»، «فرا مشکده» و «کلفت سرا» می نامد و تأکید می کند «دل نمی سوزد درین کشور عزیزان را بهم»:

57- درباره ظفرخان احسن و روابط او با صائب نگاه کنید به مقاله محمد اسلم خان، در: فرخنده پیام (یادگار نامه استاد غلامحسین یوسفی)، صص 280-287 برای نمونه ای از اشعار او نگاه کنید به: نصر آبادی، صص 82-83

چشم طمع ندوخته حرصم به مال هند
پایم به گِل فرو شده از « برشکال» (58) هند

چون موج می پزد دلم از بهر « زنده رود»
آبی نمی خورد دلم از « برشکال» هند

ای خاکِ سُرمه خیز به فریاد من برس!
شد سُرمه استخوان من از خاکمال هند

بوی ستاره سوختگی بر مشام خورد
روزی که دود کرد به مغزم خیال هند

روزی که من برون روم از هند، « برشکال»
با صد هزار چشم بگیریم به حال هند

*

از شب نشین هند، دل من سیاه شد
عمرم چو شمع در قدم اشک و آه شد

پنداشتم ز هند شود بخت تیره، سبز
این خاک هم، علاوه بخت سیاه شد

*

صائب از خاک سیاه هند پوشیدم نظر
سرمه روشندلی را در صفاهان یافتم

در چنان حیرانی و حسرتی، پدر صائب به جستجوی فرزند به هند رفت و صائب پس از کسب اجازه از میزبان دولتمند خویش، بسال 1632/1042 به ایران بازگشت.

بسر آمد شب غربت، غم دل کرد سفر
بعد از این فصل شکر خنده صبح وطن است

سبک هندی یا سبک اصفهانی؟

با توجه به اقامت ناپایدار و پراضطراب صائب در شهرهای هند و فقدان آسودگی و آسایش خیال در بهره برداری از امکانات هنری آنجا، با توجه به آنچه که درباره «مکتب هرات» در دوران شاهزادگان تیموری و بنیانگذاری «مکتب مینیاتور هندی» توسط شاگردان کمال الدین بهزاد و تأثیر فرهنگ و هنر ایران در هند گفته ایم، و نیز با توجه به وجود «مکتب اصفهان» در نقاشی ها، مینیاتورها و معماری های خیال انگیز عصر صفوی شایسته است که سبک شاعران ایرانی این عصر، خصوصاً صائب تبریزی را «سبک اصفهانی» و طرز شاعران غیر ایرانی و عموماً هندی را «سبک هندی» بنامیم.

سبک اصفهانی: به سبک شاعرانی گفته می شود که در اصفهان رشد و پرورش یافته بودند و یا تحت تأثیر فضای هنری و فرهنگی این شهر قرار داشتند. این شاعران عموماً در ایران بالیده و شهرت یافته بودند و سپس به هند کوچیدند. به عبارت دیگر: این، شاعران ایرانی بودند که سبک اصفهانی را به هند بردند و بر شعر و شعور شاعران هند تأثیر گذاشتند و نه برعکس! (59) اینکه برجسته ترین نمایندگان «سبک اصفهانی» (طالب آملی، کلیم کاشانی و صائب تبریزی) به محض ورود به هند، مورد استقبال و عنایت پادشاهان هند قرار گرفتند و حتی دو تن از آنان به «ملک الشعرائی» دربار برگزیده شدند، تأیید کننده این واقعیت است که این شاعران قبل از سفر به هند از بضاعت شعری فوق العاده ای برخوردار بودند و بقول «صائب»:

از چشم اهل هند سخن آفرین ترم
چون طوطیان حدیث مکرر نمی کنم

سبک هندی: به سبک شاعران هندی یا هندی تبار گفته می شود که زبان مادری شان فارسی نبوده و بهمین جهت شعرشان دارای نارسائی ها، ابهامات و ابهامات شدیدی است که فهم شان را برای عموم ایرانیان دشوار می نماید. گفتنی است که اکثر این شاعران در دوران زوال و انحطاط زبان فارسی در هند پرورش یافته بودند و بی تردید این انحطاط، در ذهن و زبان شان تأثیر داشته است (60). برجسته ترین نمایندگان «سبک هندی» عبارتند از: غنی کشمیری، عبدالقادر بیدل دهلوی. (61)

قابل ذکر است که اصطلاح «سبک هندی» از ابداعات و اختراعات سال های اخیر است و هیچ سابقه ای در متون و منابع عصر صفوی تا قاجار ندارد (62). صائب ضمن ابراز ارادت به «طالب آملی» - بعنوان یکی از نخستین پیشگامان «طرز تازه»- درباره «طرز» خود، تأکید می کند:

59- مؤلف متأثر الامراء در مقدمه «دیوان عرفی»، سبک هندی را «طرزی از جانب مستعدان ایران که به هند آمده اند» می داند. نگاه کنید به: ذیل شعرای کشمیر، ج 2، صص 1031-1032
60- برای آگاهی از زوال و انحطاط زبان فارسی در هند نگاه کنید به مقاله محمد حسین مشایخ فریدنی در: مجموعه مقالات انجمن واره بررسی مسائل ایرانشناسی، خصوصاً صص 367-370؛ دیوان صائب، مقدمه امیری فیروزکوهی، صص 23-24
61- استاد زین العابدین مؤتمن (اشعار برگزیده صائب، ص 12)؛ دکتر ناصرالدین شاه حسینی (مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره 1، 1350، صص 30-40)؛ استاد گلچین معانی (فرهنگ اشعار صائب، ج 1، مقدمه، ص 11)، استاد امیری فیروزکوهی (دیوان صائب، مقدمه، صص 18-24)، استاد ذبیح الله صفا (ج 1/5، صص 523-524 و 534)؛ استاد شفیع کدکنی (شاعر آینه ها، ص 39؛ ادبیات فارسی ...، صص 32-36)، محقق افغان، نجیب مایل هُروی (سایه به سایه، صص 62-68 و 420-422) و محققان دیگر به این تقسیم بندی پرداخته اند. قابل ذکر است که نصر آبادی (صص 685-696) در فصل مربوط به «شعراي هندوستان» از 17 شاعر هندی تبار یاد کرده که تنها اشعار دو تن (غنی کشمیری و عبدالقادر بیدل) از ظرفیت های شعری و هنری «سبک هندی» برخوردارند و لاغیر. استاد احسان یارشاطر در مقاله درخشان خود، شعر یا سبک این عصر را «شعر صفوی» یا «سبک صفوی» نامیده اند: نگاه کنید به:

Yarshater, Ehsan: "The Indian or Safavid style, Progress or Decline?" in Persian Literatur., PP 252, 253, 257, 260

62- برای آگاهی از دیدگاه های مختلف درباره «سبک هندی»، نگاه کنید به: مقاله ارزشمند استاد عزیز احمد (یادنامه ادیب نیشابوری، صص 154-167)، مقاله غلامرضا ستوده (نامواره دکتر محمود افشار، ج 1، صص 209-224). همچنین نگاه کنید به: Yarshater, PP 252-253

تتبع سخن کس نکرده ام هرگز
کسی نکرده بمن فن شعر را تلقین

به زور فکر بر این طرز دست یافته ام
صدف ز ابله دست یافت درّ ثمین

این «طرز تازه» و «فکر رنگین» حاصل تن آسائی یا تقلید نیست بلکه محصول عرق ریزان روح و ثمره تلاش و تفکر شاعر است:

معنی رنگین به آسانی نمی آید بدست
در تلاش مطلعی، زد غوطه در خون، آفتاب

*

با تن آسائی، سخن صائب! نمی آید بدست
صید معنی را کمندی جز به پیچ و تاب نیست

بنظر می رسد که «فکر رنگین» یا «طرز تازه» صائب از دوران جوانی و خصوصاً قبل از سفر به هند در وی شکوفا بوده بطوریکه به تصریح خود صائب:

در بهار سرخ روئی همچو جنت غوطه داد
فکر رنگین تو «صائب» خطه تبریز را

یا:

بجای لعل و گوهر از زمین اصفهان «صائب»
به ملک هند خواهد برد این اشعار رنگین را

هم از این روست که در گیرودار اقامت در «هند جگرخوار» وقتی طرز تازه خود را ناگوار می یابد، آرزو می کند تا گوهر شعر هایش را به منبع و معدن اصلی آن (اصفهان) بازگرداند:

چون به هندوستان گوارا نیست «صائب» طرز تو
به که بفرستی به ایران، نسخه اشعار را

*

می بری «صائب» ز هندوستان به اصفهان سخن
گوهر خود را زبی قدری به معدن می کنی

ویژگی ها یا مشخصات سبک اصفهانی (هندی):

ویژگی ها یا مشخصات سبک اصفهانی (هندی) را محققان دیگر بدست داده اند، و ما با توجه به نظرات استاد شفیع کدکنی اشاره می کنیم:

1- تازگی یا خصلت غیر عادی صور خیال.

2- تازگی زبان شعری از جنبه واژه سازی یا تماس با زبان کوچه و بازار.

3- ابهام که نتیجه خصلت غیر عادی صور خیال یا ساختار دستوری یا نوسازی در زبان است.

4- تفوق «بیت» در شعر که آن را باید اسلوب معادله یا معادله سازی نامید و در اصطلاح فنی شاعران کلاسیک، تمثیل نام دارد، یعنی شاعر در مصرع اول، چیزی می گوید و در مصرع دوم همان چیز را با واژه و شیوه دیگر تکرار می کند.

5- بازی با ابعاد کلمه در شعر (ابهام یا تمرکز بر ابعاد کلمه)، مثلاً مفهوم «بسر آمدن» (بمعنای به پایان رسیدن) و «به سر آمدن» (یعنی به بالین کسی آمدن، مثلاً یک بیمار) در این بیت غنی کشمیری:

کس، وقت نزع بر سرم از بی کسی نبود
شرمنده ام ز عمر که آمد به سر مرا

یا مفهوم «کوه و کمر» و «گمر» در این بیت صائب:

در کوه و کمر از ره باریک، خطر هاست
ز نهار! بدنبال مرو خوش کمران را

و یا مفهوم «ملاحت» در بیت دیگری از «صائب»:

هرگز نبوده است ملاحت به این کمال
عکس تو آب آینه را شور می کند

6- لذت بردن از سبک هندی از نوعی شگفتی ناشی می شود، یعنی کارکرد شعر، ایجاد حیرت و شگفتی ست و بقول صائب:

رتبه گفتار را حیرت تلافی می کند
چاره خاموشی ست شعری را که از تحسین گذشت

7- بیان موجز و فشرده؛ همه معنی و مفهوم در یک بیت گفته می شود چنانکه گوئی، یک غزل، مجموعه ای است از «هایکو» ی فارسی. (63)

**

بطوری که گفتیم: دورانی که با سلطنت شاه عباس اول آغاز شد و «اصفهان نصف جهان» ی که با ورود بازرگانان و سیاحان و سیاستمداران اروپائی (فرنگی) رنگ و آهنگ دیگری یافته بود، می رفت تا از گرد و غبار قرون وسطی تن بتکاند و نفسی تازه کند و در پیوند با رنسانس اروپا، طلیعه رنسانس ایران گردد.

63- ادبیات فارسی ...، محمد رضا شفیعی کدکنی، صص 32-52؛ همچنین نگاه کنید به: «ویژگی ها و منشاء پیدایش سبک مشهور به هندی ...»، قمر آریان، در: مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال 9، شماره 2، 1352، صص 261-297؛ «دنیای صائب»، پرویز ناتل خانلری، در: صائب و سبک هندی، صص 296-317؛ صفا، ج 5 (1)، صص 521-573؛ گردباد شور جنون، شمس لنگرودی، صص 85-126. همچنین نگاه کنید به: Yarshater, PP 261-271

از این نظر، شاید بتوان دوران حکومت شاه عباس اول (جلوس 1587- مرگ 1629) را با دوران فرانسوای اول (جلوس 1515- مرگ 1547) مقایسه کرد: پادشاهی که معروف ترین موزه ها، کاخ ها و باغ های فرانسه محصول همت و حکومت اوست. (64)

رنسانس در اروپا عصر شمشیر و حریر، عصر خون و خنیاگری، عصر تعصبات مذهبی و سلطه حکومت های مطلقه، عصر ذوق ها و زیبایی ها و ظرافت های هنری، عصر شوریدگی های عاشقانه و شوریدن بر سنت های ادبی و هنری، عصر ساده گویی و نزدیکی زبان شعر به زبان عامیانه، عصر لذت جویی ها و شادخواری ها، عصر زندگی و سرزندگی معماری های مجلل، قصرهای باشکوه و باغ های دلگشا، عصر ظهور «حس ملی» و پیدایش مفهوم «وطن» و وطن دوستی، عصر نگاه انسان از «خدا» به «خود» و رواج فردگرایی (Individualisme) و انسانگرایی (Humanisme)، و سرانجام، عصر تعقیب و گریز شاعران و نویسندگان نواندیش در غوغای تعصبات مذهبی و عصر رنج و شکنج و افسوس ها و افسردگی های شاعران و هنرمندان بود. (65)

دوران شاه عباس اول، حامل بسیاری از مشخصه های رنسانس اروپا بود. تبلور ذهنی و زبانی این دوران را در اشعار بسیاری از شاعران این عصر- و خصوصاً در شعرها و اندیشه های صائب تبریزی- می توان یافت.

رنسانس در اروپا با شوریدن بر زبان پرتکلف و دشوار قرون وسطا ضمن غلبه بر اریستوکراسی ادبی، کوشید تا ذهن را در برخورد با جهان و جامعه، آزاد کند چرا که تحولات ذهنی و اندیشگی ابتداء از طریق زبان بازتاب می یابند و در این راستا است که زبان را «آئینه جان» یا «خانه وجود» قلمداد کرده اند. اما عبور از سنت های سنگ شده ادبی و رسیدن به شیوه ای نوین- که زبان گویای زمانه نو باشد- مستلزم این بود که ابتداء به اقتدار زبان سنت (عادت) پایان داده شود و با «عادت زدائی از زبان» به رهائی ذهن و تنوع اندیشه ها و احساس ها یاری نمود. این زبان جدید در زمانه جدید معیاری بود تا «ناظمان» از «شاعران» و «صنعتکاران» از «هنرمندان» متمایز گردند. به عبارت دیگر: رنسانس- در واقع- تحول در سبک های ادبی و تغییر در سلیقه های هنری بود و صائب تبریزی برجسته ترین نماینده این تحول و تغییر در عصر صفوی بشمار می رود.

شعر صائب بدرود با گذشته پُر تکلف و دشوار، و درود به دوران تازه ای است. شعر او، مطلع گسست از گذشته (سنت) و طلوع پیوند با جهان جدیدی است.

64- درباره فرانسوای اول و دستاوردهای هنری و فرهنگی دوران او نگاه کنید به:

Knecht, Robert. J: Un Prince de la Renaissance, Fayard, Paris, 1998; Jaquart, Jean: François, Ier, Fayard, Paris, 1981

65- درباره رنسانس نگاه کنید به:

Croix, Alain/Quéniart, Jean: de la Renaissance à L'aube des Lumières, Seuil, Paris, 1997; Soutet, Olivier: La Littérature française du Moyen Age et de la Renaissance, 2 Vols, Paris, 1948

ترجمه فارسی: ادبیات فرانسه در قرون وسطی و رنسانس، ترجمه عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، 1357، خصوصاً صفحات 197-274

اگر شعر را «گره خوردگی عاطفی اندیشه و خیال (تصویر) در زبانی فشرده و آهنگین» تعریف کنیم (66)، آنگاه از عناصر اساسی شعر می توان چنین یاد کرد:

1- هر شعری دارای اندیشه است.

2- این اندیشه به شکل خیال (تصویر) ابراز می شود و لذا - برخلاف نثر- در شعر، خیال (Imagination) عنصر مقدّم، اساسی و جوهری بشمار می رود.

3- این گره خوردگی اندیشه و خیال بصورت عاطفی (احساسی) انجام می شود. بنابراین، برخورد شاعر با طبیعت و اشیاء، تفاوت ماهوی با برخورد مثلاً یک پزشک یا ریاضیدان دارد.

4- همه این عناصر اساسی در زبانی فشرده ارائه می شوند.

5- این عناصر اساسی به صورتی آهنگین ابراز می شوند.

6- و سرانجام: مجموعه این عناصر، چنان در هم «گره» می خورند که تفکیک هر یک، غیر ممکن و یا فقدان هر یک از آنها باعث آشفتنگی، ضعف یا نارسائی کلام می شود.

66- ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، شفیع کدکنی، ص 93.

اندیشه های صائب در شعرهای «صائب» (بخش سوم)

* شاعران عصر رنسانس بجای بکارگیری واژگان مجرد و مفاهیم انتزاعی، بیشتر به واژگان و مفاهیم مادی و عینی زندگی روزانه توجه داشتند. به عبارت دیگر: شاعران این عصر، «شاعران اشیاء» بودند.

* جنبه دیگری از رنسانس اروپا، تغییر نگاه انسان از «خدا» به «خود» و حذف یا اسقاط بسیاری از آئین ها و قید و بندهای دینی بود. این تغییر نگاه و نظر، ضمن رواج «فردگرایی» و رهائی از قید و بندهای دینی، باعث پیدایش نوعی ادبیات عرفی (غیر شرعی) گردید.

* شعر صائب، بازتاب نگاه متجددانه شاعر در آستانه ظهور تجدد در ایران است.

شعر صائب- بدرستی- نمونه کامل «گره خوردگی عاطفی اندیشه و خیال در زبانی فشرده و آهنگین» است. این گره خوردگی یا همبستگی عناصر شعر چنان تشخصی به شعر صائب می دهد که شعر او را به آسانی از شعر شاعران دیگر، ممتاز و متمایز می سازد.

شاعران عصر رنسانس بجای بکارگیری واژگان مجرد و مفاهیم انتزاعی (عرفانی)، بیشتر به واژگان و مفاهیم مادی و عینی زندگی روزانه توجه داشتند. به عبارت دیگر: شاعران این عصر، «شاعران اشیاء» بودند که با تصرف در اشیاء، کوشش می کردند تا آنها را در قالبی هنرمندانه ارائه و ابراز نمایند، و این چنین است که پدیده های طبیعی (مانند: دریا، رود، باران و ...) و خصوصاً اشیاء و پدیده های شهری (مانند: خیابان، کشتی، مسواک، عینک، ساعت، کاغذ و ...) در شعر شاعران رنسانس جایگاه چشم گیری دارند.

شعرهای صائب نیز از اشیاء و پدیده های طبیعی و خصوصاً شهری سرشاراند مانند: کشتی، بادبان، آب، آئینه، حباب، پُل، خیابان، حلقه در، دریا، ساحل، باران، شیشه، قفل، کلید، مسواک، چراغ، کفش، صبح، کوه، کوزه، شراب، قالی، مقرض، کاغذ، کتاب، آفتاب، نخ و سوزن، ازه، قبله نما، شیشه ساعت، پیراهن، عینک، موج، گل کاغذی، کاغذیاد، تاک، ابر، آسمان، شب مهتاب، تکمه پیراهن دریا، عطسه صبح، کاغذ ابر و ... بعضی از این کلمات هر چند که در شعر شاعران گذشته نیز دیده می شوند، اما در شعر صائب، این اشیاء و کلمات بازتاب تجربه های فردی، عینی و نفسانی شاعراند که در همآوایی و همسازی هنرمندانه ای، تصاویر بدیع و ترکیبات شگفتی می آفرینند، هم از این روست که شعر او را می توان تجلی این کلام درباره «تصویر» دانست: «تصویر، عکسی است در کلمه» (67). با این همه باید گفت که شعر صائب تنها توصیف یا عکاسی ساده از طبیعت و اشیاء نیست بلکه او با دست بردن در ماهیت اشیاء و شخصیت بخشیدن به آنها (Personification)، ارزش های نوینی خلق می کند که از «رنالیسم» به «سورنالیسم» نزدیک می شود.

67- طلا در مس، ص 98. درباره «تصویر شاعرانه اشیاء در نظر صائب» نگاه کنید به بحث ارزشمند استاد غلامحسین یوسفی، در: برگی در آغوش باد، ج 1، صص 335-362

به عبارت دیگر: شعر صائب، حاصل در کنار هم قرار گرفتن میکانیکی دو کلمه، دو شیئی یا دو حالت نیست بلکه شعر او- بسان جرقه دو سیم برق- محصول تصادم، تصادف و اتصال کلمات و اشیاء و ایجاد شکل سوّمی است که اندره برتون (A. Breton) آنرا «نورایماژ» (تصویر) نامیده است (68). در واقع، شعر صائب، بازتاب تلاش مُجدّانه و نگاه متجدّدانه شاعر در آستانه ظهور تجدّد در ایران است، هم از این روست که برخی از محققان همانندی هائی بین شعرهای صائب و بیدل و اشعار شاعران «سبک باروک» (Baroque) و کوبیسم (Cubisme) در اروپا یافته اند. (69)

شعر صائب، نمونه والای خلاقیتی است که آنرا «رفتار هنرمندان با زبان» و «نگاه هنرمندان به طبیعت و اشیاء» تعبیر کرده اند. او با احضار و انتخاب هنرمندان کلمات و ترکیب خلاقانه آنها در یک ساختار نوین ذهنی و زبانی، به ساحتی از عاطفه و اندیشه و خیال (imagination) دست می یابد که بسیار شگفت انگیز است. از این رو: شعر صائب را می توان مینیاتور رنگارنگ تصاویر و معماری شگفت انگیز کلمات نامید، برای نمونه:

روزی که برف سرخ بیارد ز آسمان
بخت سیاه اهل هنر، سبز می شود

*

فریاد از این برق نگاهان که نکردند
رحمی به گُلِ کاغذی حوصله ما

*

هر کس که از خسیس کند مردمی طمع
دارد توقع از گُلِ کاغذ، گلاب را

*

هر کس نکرده در گرو می کتاب را
نگرفته است از گُلِ کاغذ، گلاب را

*

68- شعر و شناخت، ضیاء موحد، صص 81-82. درباره «تصویر» نگاه کنید به: طلا و مس، رضا براهنی، صص 75-87 و 98-110؛ صُور خیال در شعر فارسی، محمد رضا شفیعی کدکنی، صص 1-15.
69- در این باره نگاه کنید به: صفا، ج 5 (1)، ص 562؛ «مضمون سازی در شعر سبک هندی و شعر منافیزیک انگلیس»، سعید ارباب شیرانی، در: صائب و سبک هندی (مجموعه مقالات) بکوشش رسول دریاگشت، صص 327-342؛ «چرا سبک هندی در دنیای غرب سبک باروک خوانده می شود؟»، ریکاردو زیبولی، کتابنمای ایران (مجموعه مقالات)، گردآوری چنگیز پهلوان، صص 175-178 ادبیات فارسی ...، شفیعی کدکنی، صص 41-42؛ چشمه روشن، غلامحسین یوسفی، صص 292، 306 و 307-308 و نیز نگاه کنید به:

.Yarshater, P 269

E. Browne: A Literary history of Persia, Vol 4, P 164

ترجمه فارسی تاریخ ادبیات ایران (از آغاز تا عهد صفویه ...)، صص 133 و 155.
درباره سبک «باروک» در ادبیات فرانسه نگاه کنید به:

Rousset, Jean: La Littérature de l'âge baroque en France, Paris, 1989

این سطرهای آه که هر جا نوشته ایم
از روی آن دو زلف چلیپا نوشته ایم

*

بخیه کفشم اگر دندان نما شد، عیب نیست
خنده کفشم می کند بر هرزه گردی های من

*

جان آگاه از تن خاکی کدورت می کشد
پای خواب آلوده را زحمت زکفش تنگ نیست

*

زید گردون نیست آسایش روان خلق را
ریگ تا در شیشه ساعت بُود در رفتن است

*

ای ره خوابیده را از نقش پایت بال ها
از خرامت، عالم آسوده را زلزال ها

*

وقت است نوبهار، در عیش واکند
باغ از شکوفه، خنده دندان نما کند

*

گل ها که دوش رُخ ننمودند از حجاب
امروز دسته دسته به بازار می روند

*

برآ از پرده شرم و حیا «صائب» که می گردد
حُبّاب از شوخ چشمی، تکمه پیراهن دریا

*

من که روشن بود چشم نوبهار از دیدنم
یک چمن خمیازه در آغوش، چو گل داشتتم

*

هرگز نبوده است ملاحظت به این کمال
عکس تو، آب آینه را شور می کند

*

به یک دو جلوه زمینگیر شد کاغذ باد
به هیچ جا نرسد هر که می پرانندش

*

همچو کاغذ باد گردون هر سبک مغزی که یافت
در تماشاگاه دوران می پراند بیشتر

*

دیده تر کاغذ ابری شد از خشکی مرا
همچنان گردون سنگین دل فشارم می دهد

*

زناکت آنقدر دارد که در وقت خرامیدن
توان از پُشت پایش دید نقش روی قالی را

*

زلف شب، عنبرفشان از نکهت گیسوی اوست
عطسه بی اختیار صبحدم از بوی اوست

*

طاعت زُهاد را می بود اگر کیفیتی
مُهر می زد بر دهن خمیازه محراب را

* *

یکی از مشخصات ادبیات دوران رنسانس، ایجاز در کلام و رعایت «اقتصاد کلمه» است. در این دوران، همچنین کلی باقی های شاعران گذشته در توصیف طبیعت و انسان، به توجه دقیق در بیان جزئیات تحول می یابد.

شعر صائب تبریزی نمونه برجسته ای از «اقتصاد کلمه» و اختصار کلام و نیز توجه به جزئیات طبیعت و اشیاء است. در شعر شاعران قبل از صائب، شعر (غزل) عموماً در یک ساختار عمودی، پیام رسان، اندیشه واحدی بود، در حالیکه در شعر صائب و دیگر شاعران سبک اصفهانی (هندی) شعر در یک ساختار افقی، بیانگر عاطفه و احساس و اندیشه شاعر است. به عبارت دیگر: اگر قصاید یا غزلیات شاعران گذشته در کلیت شان - بیانگر اندیشه واحدی بودند، در شعر صائب - اما - اندیشه، تنها در یک بیت بیان می شود، بهمین جهت، شعر او شعر اندیشه های درخشان در بیت های فشرده است، استاد احسان یارشاطر در مقاله پرارج خویش - بدرستی - این فشردگی و ایجاز را «خصلت منحصر به فرد شعر صفوی» می داند، (70) بقول «صائب»:

معنی بسیار را از لفظ کم، جان می دهم
بحر را در کاسه گرداب، جولان می دهم

مسئله دیگر، استفاده از ردیف ها و قافیه های بسیار دشوار در شعرهای صائب است، ردیف ها و قافیه هائی مانند: سرخ، گستاخ، دست، مَحْسَب، حُم، رقص، سخن، صبح، سنگ، شکستگی، آینه، چاه، کوه، سبز، خمیازه، قفس، گل، بحث، برهنه، کلید، چراغ، بغل، زخم،

جنون، حرص، خط، حرف، صدف، نمک، بوسه، سیل، آتش، جنون، شبنم و ... صائب به این وسیله خلاقیت و مهارت بی مانند خویش را در شعر فارسی نشان داده است.

صائب به رابطه «شکل» و «محتوا» یا «لفظ» و «معنا» توجهی دقیق دارد و این دو را در پیوند با یکدیگر می داند:

لفظ و معنا را به تیغ از یکدیگر نتوان بُرید
کیست صائب تا کند جانان و جان از هم جدا؟!*

گرچه بی بال کند معنی نازک، پرواز
لفظ پاکیزه پر و بال شود معنا را

زبان ساده، موجز و شفاف صائب ضمن پیوند با زبان محاوره (عامیانه) از غنای هنری بسیار سرشار است. پایگاه شعری وی نه در دربارها بلکه در قهوه خانه ها و بازارهاست. نصر آبادی تاکید می کند که صائب:

«الیوم در اصفهان توطن دارد و عموم خلاق از صحبتش فیض وافر می برند و از دریای خیال به غواصی فکر و تأمل، لالی بی قیاس بدر آورده، آویزه گوش مستعمان می سازد.»
(71)

استقبال و عنایت «عموم خلاق» باعث شده بود تا شعرهای صائب بعنوان گنجینه ای از ضرب المثل های عامیانه، زبان زد خاص و عام شوند، به جرأت می توان گفت که در تمامت دوران صفوی و بعد، شعرهای هیچ شاعری به اندازه شعرهای صائب بعنوان «ضرب المثل های عامیانه» ورد زبان عموم مردم نموده است، هم از این روست که شعرهای صائب علاوه بر ایران، در مناطق عثمانی، شبه قاره هند و دیگر مناطق فارسی زبان، نفوذ و شهرت فراوان داشت:

شکایت از ستم چرخ، ناجوانمردی است
که گوشمال پدر، خیرخواهی پسر است

پیش از این از ننگ صنعت، عشق فارغبال بود
کوهکن در عاشقی این آب را در شیر کرد

مگو پوچ تا نشنوی حرف پوچ
که خمیازه، خمیازه می آورد

داغ عشق تو ز اندازه ما بیرون است
دستی از دور بر این آتش سوزان داریم

*

من گرفتم که قمار از همه عالم بردی
دست آخر همه را باخته می باید رفت

*

مگر بازوی همت دستگیر کوهکن گردد
وگر نه از دهان تیشه، بوی شیر می آید (72)

* * *

جنبه دیگری از رنسانس اروپا، تغییر نگاه انسان از «خدا» به «خود» و حذف یا اسقاط بسیاری از آئین ها و قید و بندهای دینی بود. بر این اساس: «خودشناسی» پایه ای برای «خداشناسی» گردید که طی آن، انسان، بدون واسطه کشیش یا پاپ می توانست خود و خدا را بشناسد. این تغییر نگاه و نظر، ضمن رواج «فردگرایی» و رهائی از قیدو بندهای دینی، باعث پیدایش نوعی ادبیات عرفی (غیرشرعی) گردید.

شعر صائب تبریزی نمونه والای اینگونه ادبیات است، و این والائی زمانی ارزش دو چندانی می یابد که بدانیم این اشعار و اندیشه ها در عصری ابراز شده اند که همه چیز- از حکومت تا حکمت و هنر- با ایمان و اعتقاد مذهبی سنجیده می شد و مدح و منقبت امامان شیعه، حتی بر مدح شاهان نیز ارج و اعتبار بیشتری داشت. (73)

در دیار ما که مذهب پرده دار مشرب است
گوشه رندی ندارد هر که در محراب نیست

جان و جهان صائب، آمیزه ای ست از عرف و عرفان. (عرفان او - البتّه- عرفانی ست شاعرانه و فراتر از دگم ها و چارچوب های عرفان سنتی) به عبارت دیگر: صائب دارای جانی عرفانی و ذهنیتی عرفی (غیرشرعی) است. جان عرفانی و شاعرانه او، بر مدارا، همدلی و همبستگی انسان ها تأکید می کند:

پیوسته است سلسله موج ها به هم
خود را شکسته هر که دل ما شکسته است

*

72- در این باره نگاه کنید به مقاله ارزشمند محمد سیاسی «تمثیل در شعر صائب»، در: صائب و سبک هندی، صص 82-165 و نیز نگاه کنید به: فرهنگ اشعار صائب، احمد گلچین معانی، ج 2، صص 794-818.

73- مثلاً نگاه کنید به: نصر آبادی، ص 327 و مقایسه کنید با: تاریخ عالم آرا، ج 1، ص 178

تار و پود عالم امکان بهم پیوسته است
عالمی را شاد کرد آنکس که یک دل شاد کرد

*

تار و پود موج این دریا بهم پیوسته
می زند بر هم جهان را هر که یک دل بشکند

ذهنیت عرفی صائب- امّا- ضمن اعتقاد به خدا و الهیات، بهشت موعود زاهدان شریعتمدار
را تمسخر و تحقیر می کند:

چشم ما چون زاهدان بر میوه فردوس نیست
تشنه بوئی از آن سیب زرخدائیم ما

*

گر کنی دل را چو سرو، آزاد از فکر بهشت
زیر پای خویش بینی، کوثر و تسنیم را (74)

*

چون زاهدان نکنم بندگی برای بهشت
زرنگ و بو نگریزم به رنگ و بوی دگر

*

توبه نتوان کرد از می تا شراب ناب هست
از تیمم دست باید شست هر جا آب هست

*

می دو ساله نشاطش کم از جوانی نیست
شراب کهنه کم از عمر جاودانی نیست

*

بازی جنّت مخور کز بهر عبرت بس بُود
آنچه آدم دید از آن گندم نمای جو فروش

*

بنای کعبه و بیت الصنم کردند بیکاران
گل و خستی که بر جا مانده بود از کعبه دل ها

ذهنیت عرفی (غیرشرعی) صائب- همچنین- ضمن توجه به مسائل و مصائب هستی، عموماً
انسان را به شادی و شادخواری و بهره برداری از نعمت های طبیعی تشویق می کند:

74- کوثر و تسنیم: حوض هایی در بهشت

سرسبز باد تاک! که ز هتاد خشک را
سیلی زنان ز سایه خود، دور می کند

*

سنگ در عصمت سرای جام می، می افکند
گر نریزد خون واعظ دختر رز، مرد نیست!

*

در زیر خرقة، شیشه می را نگاه دار
این ماه را نهفته در ابر سیاه دار

بی شاهد و شراب شب ماه مگذران
چشمی به روی ساقی و چشمی به ماه دار!

*

پرستشی که مدام ست، می پرستی ماست
شبی که صبح ندارد، سیاه مستی ماست

*

می بده! می بستان! دست بزن! پای بکوب!
بخرابات نه از بهر نماز آمده ای

*

هر که دارد شیشه ای خود را به گلشن می کشد
و عده گاه دختر رز، باز در پای گل است

*

اندیشه های صائب در شعرهای «صائب» (بخش آخر)

* دوران رنسانس، دوران لذت طلبی های طبیعی، عصر شادی ها و شادخواری ها و میل به کامجویی های توبه ناپذیر است و شعر صائب تبریزی، نمونه روشنی است از این کامجویی ها و لذت طلبی ها.

* در اروپا، پیدایش «دولت های ملی»، عامل ظهور «ملیت» و قوام «آگاهی ملی» گردید، اما در ایران، برعکس، این مفاهیم از دیرباز در فرهنگ و تاریخ و ادبیات ما وجود داشته است. اشعار و اندیشه های شاعران عصر صفوی، نمونه های درخشانی از ابراز «حس ملی»، «وطن دوستی» و «آگاهی ملی» بشمار می روند.

* صائب، یکی از منتقدان شجاع و بی پروای زاهدان و فقیهان بوده و نسبت به حضور و حاکمیت خانمانسوز آنان، هشدار می داد.

جنبه دیگر ذهنیت عرفی (غیرشرعی) صائب اینست که بر خلاف بیشتر شاعران گذشته، صائب از استناد به آیات قرآنی یا اشاره به احادیث و اسطوره های اسلامی خودداری کرده است. با قاطعیت می توان گفت که اکثر شعرهای صائب بدور از باورهای رایج مذهبی، فارغ از قید و بندهای شرعی و بیانگر نوعی آزاداندیشی و مدارا است.

مرا از صافی مشرب ز خود دانند هر قومی
که هر ظرفی به رنگ خود برآرد آب روشن را

صائب یکی از منتقدان شجاع و بی پروای «زاهدان خشک مغز» و «فقیهان بی شعور» بود و نسبت به حضور و حاکمیت خانمانسوز آنان، هشدار می داد:

بر حذر باش که این دست و دهن آبکشان
خانمانسوز تر از سیل بلا می باشند

*

پشه با شب زنده داری خون مردم می خورد
زینهار! از زاهد شب زنده دار اندیشه کن!

*

تا از این بعد چه از پرده برآید، کامروز
دور پرورای عمّامه و قنطر شکم است

*

مبحث عشق است ای زاهد! خموشی پیشه کن
عرض علم موشکافی ها، به عرض ریش نیست

*

گر به عمامه کسی کوس فضیلت می زد
گنبد مسجد شه از همه فاضل تر بود

*

مخور « صائب » فریب زهد از عمامه زاهد
که در گنبد ز بی مغزی صدا بسیار می پیچد

*

می ئی که اهل شعورند داغ تشنه آن
چرا کسی به فقیهان بی شعور دهد؟

*

جز حرف پوچ، قسمت زاهد ز عشق چیست؟
کف باشد از محیط، نصیب کناره ها

*

نصیحت تو بجائی نمی رسد زاهد!
تو و تلاوت قرآن، من و دُعای (75) فَدَح

*

اگر خدای جهان را سمیع می دانی
مکن بلند برای خدا تلاوت را

*

سرسبز باد تاک که زُهَّاد خشک را
سیلی زنان ز سایه خود دور می کند

*

از زهد خشک، سرکشی نفس شد زیاد
آتش، بلند از خس و خاشاک می شود

*

از زاهد بی مغز مجو معرفت حق
کف از دل دریا چه خبر داشته باشد؟

*

عکس خود را دید در می زاهد کوتاه بین
تهمت آلوده دامانی به جام باده بست

*

از زاهدِ شیّادِ مجو مغز که این پوچ
ریش ست و همین جُبّه و دستار و دگر هیچ

*

سخن به شیخ مگوئید از شراب کهن
بخاک تیره مرزید آبروی شراب

*

بر خاک تشنه جرعه فشانی عبادت است
ما باده را به گوشه محراب می کشیم

*

فریب گریه زاهد مخور ز ساده دلی
که دام در دل دانه است سُبّحه داران را

*

واعظ! نه ترا پایه گفتار بلند است
آواز تو از گنبد دستار بلند است

در کعبه ز اسرار حقیقت خبری نیست
این زمزمه از خانه خَمّار بلند است

* * *

تغییر نگاه انسان از «خدا» به «خود» و حذف یا اسقاط بسیاری از قید و بندهای دینی، خودبخود، راه را بر «فردگرایی» (individualisme) و نوعی زندگی عرفی و طبیعی می گشود. از این رو، دوران رنسانس، دوران لذت طلبی های طبیعی، عصر شادی ها و شادخواری ها و میل به کامجویی های جنسی و لذت جوئی های جسمی است.

«اروتیسم» (Érotisme) یا بقول استاد جلال خالقی مطلق «تن کامگی» هر چند که در شعر فارسی سابقه ای دراز دارد (76)، اما در هنر نقاشی و شعر عصر صفوی دارای نمود و نماد بیشتری است. ما از ویژگی های نقاشی عصر صفوی سخن گفته ایم (77)، ولی در عرصه شعر، پاره ای از شعرهای «صائب» نمونه های روشنی از «تن کامگی» و میل به کامجویی ها و لذت طلبی های طبیعی در این دوران است:

76- نگاه کنید به مقاله درخشان «تن کامه سرائی در ادب فارسی»، جلال خالقی مطلق در: ایرانشناسی، سال 8، شماره 1، صص 15-54 همچنین نگاه کنید به مقاله ارزشمند صدرالدین الهی، در: ایرانشناسی، سال 12، شماره 1، صص 94-95

77- نگاه کنید به صفحه 90 کتاب حاضر. برای یک بحث ارزشمند درباره لذت طلبی و کامجویی در عصر صفوی نگاه کنید به تحقیق درخشان رودی ماتی در:

Matthee, Rudi: The Pursuit of Pleasure, Drugs and Stimulants in Iranian History, Chapter 1

گر بدانی که چه مُشتاق به آغوش توام
نامه شوق مرا بند قبا خواهی کرد

*

یک بار بی خبر به شبستان من در آ!
چون بوی گل، نهفته به این انجمن در آ

تا چند در لباس توان کرد عرضِ حال؟
یک ره به خلوتم به ته پیرهن در آ

مانند شمع، جامه فانوسِ شرم را
بیرون در گذار و به این انجمن در آ

دست و دلم ز دیدنت از کار رفته است
بند قبا گشوده به آغوش من در آ!

*

گل اندامی که می دادم به خون دیده آبش را
چسان بینم که گیرد دیگری آخر گلابش را؟

در آغوش نسیمِ صبحدم بی پرده چون بینم
گلِ روئی که من وا کرده ام بند نقابش را

*

شب که آن موی میان تنگ در آغوشم بود
داشتم از غم ایّامِ کناری که می‌رس!

*

ماه در ابر تَنُکِ جولان دیگر می کند
سروِ سیمین را قبای ته نما زبینه است

* *

رنسانس در اروپا- همچنین- باعث پیدایش دولت های ملی و موجب قوام مفهوم «ملت»، «آگاهی ملی» و «وطن» گردید (78). این مفاهیم- اما- از دیرباز در تاریخ و فرهنگ ایران حضور داشته و در پیدایش جنبش های اجتماعی در ایران نقش فراوان داشته اند. در واقع درک عمیقی از «حسّ ملی» و تمایز بین «ایران» و «انیران» و وجود نوعی «خودآگاهی تاریخی» از دیرباز، در تاریخ و ادبیات ما- از جمله در جنبش «شعوبیّه» و در شعر شاعران قرن سوم تا پنجم/ نهم تا یازدهم و خصوصاً در شاهنامه فردوسی- نمایان است، بطوریکه در

78- برای آگاهی از چگونگی پیدایش و تطّور مفهوم «ملت» در اروپا نگاه کنید به:

Fougeyrollas, Pierre: La Nation, Essor et déclin des Sociétés modernes, Paris, 1987

شاهنامه فردوسی، حدود 720 بار نام «ایران» و 350 بار «ایرانی» و «ایرانیان» تکرار شده است (79).

به عبارت دیگر: اگر در اروپا پیدایش «دولت های ملی» عامل ظهور و قوام «ملیت» و «آگاهی ملی» گردیده، در ایران- آما- این «حس ملی» و وجود نوعی «خودآگاهی تاریخی» بود که جدا از چهارچوب حکومت ها (دولت ها) باعث دوام و بقای «ایران» و «ایرانیّت» شده است. این «حس ملی» - اساساً - در بستر زبان، ادبیات و تاریخ ما بالیده و از گذشته به آینده تداوم یافته است (80).

اشعار و اندیشه های شاعران عصر صفوی نمونه های درخشانی از ابراز حسّ ملی و وطن دوستی در قرن 17/11 بشمار می روند (81). مثلاً: «میرجمله شهرستانی» که در زمان شاه عباس به هند مهاجرت کرده بود و در دربار سلطان جهانگیر و شاه جهان، مقامی ممتاز داشت:

«بنا بر تعصّب، هر گاه حرفی در باب ایران در مجلس می گذشت جواب های درشت می گفت. مشهور است که وقتی پادشاه (هند) می فرمود: «هرگاه ایران را بگیرم، اصفهان را به اقطاع تو می دهم»، او در جواب گفته که: «مگر ما را قزلباش به عنوان اسیری به ایران برد». (82)

نام ایران، مفهوم وطن، حسّ وطندوستی، حسرت دوری از میهن و اشتیاق بازگشت به آن، بطور غریبی در بسیاری از شعرهای صائب نیز دیده می شوند:

شکستگی نرسد خامه تو را «صائب»!
که سرخ کرد ز گفتار، روی ایران را

*

داشتم شکوه ز ایران، به تلافی گردون
در فرامشکده هند رها کرد مرا

*

79- برای آگاهی از نام ایران در نخستین اشعار فارسی (قرن 3-9/5-11)، نگاه کنید به مقاله ضیالالدین سجّادی، در: نامواره دکتر محمود افشار، ج 2، صص 748-759، همچنین نگاه کنید به منابع صفحه 32 کتاب حاضر

80- در این باره نگاه کنید به بحث نگارنده در: دیدگاه ها، 1370، صص 28-30؛ ایرانشناسی، شماره 1، بهار 1379، ص 124؛ فصلنامه کاوه، شماره 94، تابستان 1380، صص 52-61؛ برخی منظره ها و مناظره های فکری در ایران امروز، صص 71-76؛ همچنین نگاه کنید به بحث ارزشمند سید جواد طباطبائی: دیپاچه ای بر نظریه انحطاط ایران، صص 152-164 و 279-283.

81- کتاب «کاروان هند» تألیف استاد احمد گلچین معانی (در 2 جلد) منبع بسیار ارزشمندی برای درک و دریافت این «حسّ ملی» و «وطن دوستی» در عصر صفوی بشمار می رود. برای آگاهی از اهمیت ادبی، تاریخی و سیاسی این کتاب نگاه کنید به مقاله ارزشمند نجیب مایل هروی، در: سایه به سایه، صص 410-434.

82- نصر آبادی، ص 82

جان غربت زده را زود به پابوس وطن
می رساند نَفَسِ برق سواری که مر است

*

گرد غم فرش است دائم در غم آباد وطن
در غریبی نیست مکروهی بجز یاد وطن

*

ای بسا نعمت که یادش به ز ادارکش بُود
از وطن می ساختم ای کاش با یاد وطن

مرهمش خاکستر شام غریبان ست و بس
هر که را بر دل بُود زخمی ز بیداد وطن

گر غبار دل نمی گردید سدّ راه اشک
می رسانیدم به آب از گریه بنیاد وطن

این زمان «صائب» دل از یاد غریبی خوش کنم
من که دل خوش کردمی پیوسته از یاد وطن

*

مکش ز یاد وطن آه، کاین همان وطن است
که از لباس به یوسف نداد پیراهنی

*

از گریه، خاکِ دام چمن می کنیم ما
در غربتیم و سیر وطن می کنیم ما

*

قفس کم نیست از گلزار، اگر باشد فراموشی
مرا دلگیر از غربت، همین یاد وطن دارد

*

بسر آمد شب غربت، غم دل کرد سفر
بعد از این فصل شکر خنده صبح وطن است

*

صبح وطن به شیر برون آورد مگر
ز هری که ما ز تلخی غربت کشیده ایم

*

مرغی به آشیانه خود خار اگر برَد
صد ناله غریب ز شوق وطن کشم

«صائب» از هند مجو عزّت اصفاهان را
فیض صبح وطن از شام غریبان مطلب!
*

در غریبی دلم از یاد وطن خالی نیست
غنچه هر جا بُود از فکر چمن خالی نیست (83)

* * *

آنچه که بر صفات اخلاقی و روحیه انسانگرایی صائب باید افزود اینست که او با وجود مقام و منزلت ممتاز خود در دربار صفوی (به عنوان ملک الشعراى شاه عباس دوم) هیچگاه از ابراز حق و توصیه سلاطین به عدالت و انصاف خودداری نمی کرد. این عدالتخواهی و نکوهش خودکامگان و ظالمان زمانه در عصری چنان دشوار و ناپایدار، به شعر صائب گاه خصلتی «سیاسی» می دهد:

شاهی که بر رعیت خود می کند ستم
مستی بُود که می کند از ران خود کباب

*

دولت سنگدلان را نَبُود استقرار
سیل از کوه به تعجیل روان می گردد

*

سنگین نمی شد این همه خواب ستمگران
می شد گر از شکستن دل ها صدا بلند

*

از ضعیفان می شود روشن چراغ سرکشان
بال آتش از خس و خاشاک می آید برون

*

اظهار عجز پیش ستم پیشه ابلهی ست
اشک کباب، باعث طغیان آتش است

*

ظالم به ظلم خویش گرفتار می شود
از پیچ و تاب نیست رهائی کمند را

*

بر ضعیفان ظلم کردن، ظلم بر خود کردن است
شعله هم بی بال و پر شد تا خس و خاشاک سوخت

*

عدالت کن که در عدل آنچه یک ساعت بدست آید
میسر نیست در هفتاد سال، اهل عبادت را

*

ترک خودکامی جهان را شکرستان کردن است
تلخکامی جز نصیب مردم خودکام نیست

*

دولت ز دستگیری مردم بپا بُود
فانوس این چراغ ز دست دعا بود

«صائب» بُود ز سایه سریع الزوال تر
پرواز دولتی که به بال هما بود

* * *

شاه عباس اول با آنکه خود، در بیرون از «حرمسرا» رشد و پرورش یافته بود و از این رو، شناخت بهتری از جامعه و جهان داشت، اما در اواخر حکومت خویش، بخاطر ترس و سوءظن از توطئه های احتمالی، ضمن کشتن فرزند رشید و لایق خود (صفی میرزا) و کور کردن دو فرزند دیگرش، و نیز با از بین بردن سرداران شایسته و دولتمردان کاردان، عملاً راه تداوم تجدّد نوپای ایران را فروبست و مقدمات زوال و انحطاط حکومت صفوی را فراهم ساخت.

دوران حکومت جانشینان شاه عباس، یعنی: شاه صفی، شاه عباس دوم و خصوصاً شاه سلیمان (پدر شاه سلطان حسین صفوی) دوران تازه ای از هرج و مرج های گسترده، آشوب های سیاسی و آشفتگی های اجتماعی بود. توطئه های خونین و هولناک و آشوب های سیاسی، بار دیگر باعث سیطره ترس و وحشت، فقدان امنیت اجتماعی و رواج تباهی اخلاقی در جامعه ایران شد و بقول «صائب»:

چنان ناسازگاری عام شد در روزگار ما
که طفل از شیر مادر استخوان اندر گلو دارد

*

ز دشمن روی می کردند پنهان پیش از این مردم
شوند اکنون ز وحشت، دوستان از دوستان پنهان

*

صید از حرم برون چو نهد پای، گُشتنی است
زنهار! زیر خرقة نگهدار شیشه را

«صائب»- بعنوان وجدان بیدار و نگران جامعه- سراسر این دوران خرافه و خشونت و خون را زیسته بود و آخرین شعرهایش، بازتاب همین نگرانی ها، افسوس ها، سرگشتگی ها و شکایت هاست:

روشندلی نماند در این باغ و بوستان
با خود مگر چو آب روان گفتگو کنم

*

عقل و فطنت به جوی نستانند
دور، دور، شکم و دستار است

*

تا از این بعد چه از پرده برآید، کامروز
دور، پرواری عمامه و قطر شکم است

در سال 1678/1087 وقتی که خورشید زندگی صائب تبریزی در افق خونین اصفهان غروب می کرد، گوئی او در پرده زمان می دید که بزودی با روی کار آمدن شاه سلطان حسین صفوی معروف به «مُلا حسین» (1694/1105) و سلطه دوباره شریعتمداران و «خر صالحان»، جامعه ایران دچار «سیل بلا» می خواهد شد که با نابود کردن نهادها و نمادهای تجدّد نوپای ایران، باعث «انقطاع تاریخی - فرهنگی» دیگری در حیات اجتماعی ایران خواهد بود:

برحذر باش که این دست و دهن آبکشان
خانمانسوزتر از سیل بلا می باشند

بنابراین: در سال 1721/1134 وقتی محمود افغان سنی مذهب بر اثر ظلم و ستم مأموران حکومتی با سپاهی اندک اما جسور و بی باک از حوالی قندهار (افغانستان) به پشت دروازه های اصفهان رسید، سپاه منسجمی برای دفاع از شهر وجود نداشت و شاه و درباریان فاسد وی، با تلقین «خر صالحان بی کیاست»، رفع «فتنه» را به «لشگر دُعا» واگذار کرده بودند زیرا که:

«آن زهاد بی معرفت و خر صالحان بی کیاست (بر اساس) دیباچه بعضی از مؤلفان آخوند ملا محمد باقر شیخ الاسلام، شهیر به مجلسی ... به دلایل و براهین آیات قرآنی، حکم های صریح نموده که سلسله جلیله ملوک صفویه نسلأ به نسل، بی شک به ظهور جناب قائم مقام آل محمد خواهد رسید. از این احکام (شاه و درباریان) قوی دل شدند و تکیه بر این قول نمودند و سر رشته مملکتداری از دست رها نمودند و ...» (84)

پاریس: ژوئیه 2000

بازنویسی: اکتبر 2005

84- رستم التواریخ، رستم الحکماء، ص 98 و 143-145، همچنین نگاه کنید به: انقراض سلسله صفویه، لارنس لُکهارت، صص 43-44 و 166-196؛ سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی، بازنویسی جواد طباطبائی، تهران، 1381؛ «تسخیر شهر اصفهان» مجتبی مینوی، در: تاریخ و فرهنگ، خصوصاً صفحات 286-300.

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>